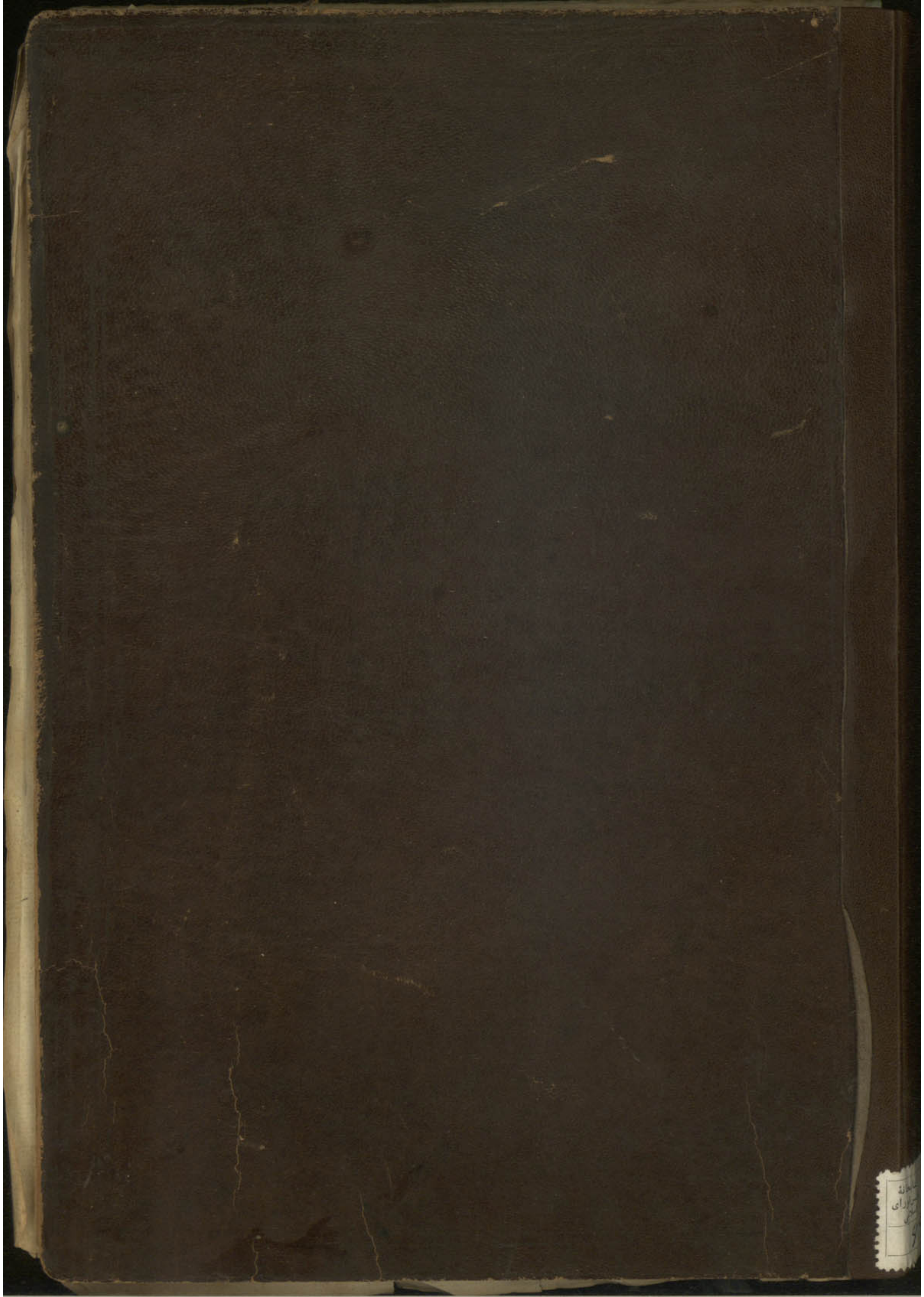


٥٧

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۹۰۲۹۷
کتاب طب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۶۹۵۶

(۹۰۷۶)

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

کتاب کفایت طلب و عمده اکر ... بکد ازمال

۲۰ شهر محرم سنه ۱۲۱۴

[illegible]



[illegible]

هشتوان کانکاری کرد آدم صفی الله از بهشت بدنیا آمد [illegible]
[illegible] هم بدنیا [illegible] نفس دارد [illegible]
[illegible] از ربعیات [illegible] الخبث [illegible] ناکه [illegible]

کتاب مجموعه یا هو یا نافع

بسم الله الرحمن الرحیم مقاله دوم در ذکر نفوس انسان و اینها را

وایشان را بر دو صنف یاد کنم مکمل الصورت والمعنی ومتفاوت الحرکه والعیبات مکمل الصورة والمعنی بهم قولی ادمی شرف
کاینات واکمل موجودات است و بزیباترین صورتی مخلوق شده قوله تعالی ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
وچون آدمی مانند عرض است ونفس طبعی را از نفس عنصری گویند وعبارت از روح نامیه است مقوی ان عرض و نفس
نفس حسی که از انفس فلکی ونفس سماوی نیز گویند وعوض از ان روح حیوانی است سبب بقای صورتی آن عرض نفسی ناطقه که آن را
نفس قدسی نیز گویند مقصود از آن رجوع انسانیت جوهر است عرض که عرض از عرض جوهر تواند بود ونفس کلی که مراد از
نور الهیت کمال انسان جوهر و همچنان که نفس طبیعی را با نفس حسی الفت است و از پرتو آن زنده گانی می یابد نفس ناطقه
را نیز با نفس کلی الفت است و از پرتو آن بکمالیت میرسد و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است سال بعض الاصحاب
عن النفوس فقط [illegible] نفس السائل ان النفوس اربعه بها نفس نامیه طبیعیه ونفس حسیه ملکیه فاما النفس النامیه فهی قوة اصلها
الطبایع [illegible] ایجادها عند مسقط النطفه مستقرها الکبد مادتها من لطایف الاغذیه فعلها النمو والزیادة وفراقها اختلاف
المولدات واذا فارقت تعود الی ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة واما النفس الحسیه الفلکیه فهی قوت ملکیه بدو ایجادها عند
الولادة الجسمانیه فعلها الحیوة والحرکه مستقرها القلب [illegible] القهر والغلبه موادها الاغذیه وفراقها اختلاف الطبایع الاربع
فاذا فارقت تعود الی ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة واما النفس الناطقه القدسیه فهی جوهر بسیط حی بالذات
عالمه بالقوه بدو ایجادها عند الولادة الدنیویه موادها من العلوم الربانیه مستقرها العلوم الالهیه فاذا فارقت تعود
الی ما منه بدئت عود مجاورة لا عود ممازجة واما النفس الکلیه الالهیه فهی جوهر بسیط بالذات عالمه بالقوه اصل العقل
الکلی الفعال منه بدئت والیه تعود وهی شجرة الطوبی وهی سدرة المنتهی وکلمة العلیا وهی جنة المأوی فعال والمبدا
[illegible] فاذا کانت النفس الناطقه اعنی جوهر البسیط والنفس الکلیه الالهیه جوهر بسیط فلا یکون بدایة العقل [illegible]
بالاشیا کلها عالم بالشی اقبل کونه روح را چنانکه گفته شده جوهر بسیط است مخصوص بحضرت [illegible] ونفس [illegible]
بنی آدم در این معنی اشارت است وشرح آن داشتن حکم حدیث [illegible] فیها من [illegible]
وحاکم است بر عقل [illegible] ونطق وفکر وفهم مجموع قوای ظاهر و باطن مراد [illegible] زنده [illegible] هرگز نمیرد [illegible]

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله ولفظ در رباز کوهر
نثار صورت [illegible] تغییرات چنانچه پیغمبر فرمایند المؤمن حی فی الدارین وقال النبی صلعم المؤمنون لا یموتون
بل ینقلون من [illegible] اصل نطفه آدمیت از مرتبه طینیت بتدریج بر نباتات و حیوانات گذشته
غذای آدمی میشود و [illegible] در اصلاب [illegible] ارحام نقل میکنند و در ارحام صورت بشریت یافته بظهور بدنیا میرسد
ودر کلام [illegible] ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین [illegible] ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن
الخالقین [illegible] ثم انکم یوم القیمة تبعثون و در مصابیح از رسول صلعم مرویست ان خلق احدکم فی بطن امه
اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ثم یبعث الله ملکا باربع کلمات فیکتب عمله واجله ورزقه
وشقی ام سعید ثم ینفخ فیه الروح فان الرجل لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل
بعمل اهل الجنة [illegible] و حکما گفته اند که چون منی مرد و زن بهم امیزد و برحم رسد بر شکل پنیر بسته شود و [illegible]
در هفته علقه گردد یعنی خون بسته و سیوم هفته مضغه شود یعنی گوشت پاره نازک پس در آن گوشت پاره صورت دل و رگهای
جهنده پدید آید پس صورت دماغ و اعصاب پس صورت جگر و رگهای ساکن پس صورت استخوانها پس دستها و پایها و سر و شکم و
تمامت کیفیت و هیات و این همه در مدت سی و پنج روز تا چهل روز تمام شود و اگر بوقت انعقاد نطفه مرد از نطفه زن قویتر
بوده باشد فرزند پسر بود و اگر نطفه زن اقوی باشد دختر بود و از آن پسر زودتر از دختر خلقت پذیرد و بچندان زمان که
صورت خلقت تمام شده باشد بهم چندان روح نامیه اثر ترتیب دهد تا قوی حال گردد و اتصال روح حیوانی در وی پیدا شود
آنگاه چون روح حیوانی بوی پیوندد و بجنبد و بچندان زمان که اثر جنبیدن در وی پیدا شود چندان ارواح طبیعی و حیوانی اثر
ترتیب دهد تا اتصالی سبب تولد و قوت خروج در وی پدید آید و متولد شود و سبب آنکه بعضی بهفت ماهه و بعضی بهشت ماهه و بعضی
نه ماهه متولد شوند کمی و بیشی زمان اتمام خلقت است و در هنگام حمل اکثر اوقات روی پسر سوی پشت مادر و روی دختر سوی شکم مادر
و دستها بروی نهاده باشد و زنخ بر زانو و اطراف چنان منقبض و در رحم گوی در هم بسته اند بوقت وضع حمل بادی بر رحم
مسلط گردد و حرکت خروج در بچه پیدا کند تا رو بمخرج نهد و از مجاری مضیق عبور کند و بظهور دنیا آید و منجمان گفته اند
که [illegible] اگر [illegible] در شش ماه کامل و هفتم ماه باشد بچه صد و نود یک شبانروز و شش ساعت در شکم بوده باشد و اگر بعد از ۷
ماه تا ماه هشتم متولد شود دویست و چهارده شبانروز در شکم بوده باشد و نیز ده ساعت اگر بعد از ۸ ماه تمام در نهم بظهور دنیا
رسد دویست و چهل و پنج شبانروز و بیست و یک ساعت و اگر بعد از نه ماه دهم بظهور آید هر مرتبه کمال حمل باشد او دویست و هفتاد و سه
شبانروز

ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما

شبانروز و پنج ساعت بود و آنچه گفت ما به متولد شود بیشتر آنکه زود هلاک شود و بعضی از اهل شرع گفته اند که احتمال دارد
که بچه چهار سال و زیاده در شکم بوده باشد مالک بن انس اصبحی را حال چنین بود و بعد از وفات [illegible] چهار سال [illegible]
شافعی را گویند زیاده از سالی در شکم مادر بود و علما گفته اند شاید که [illegible]
شود و قصه عیسی بن مریم علیهما السلام ازین معنی است که نطفه پدر متولد [illegible]
بیک شکم پنج انسان [illegible] مادر ایشان فرود آمد [illegible]
در صورت وجود انسان جگر که قائم اغذیه است محل روح [illegible]
است و بقوت لطایف اغذیه لطیفه را ترتیب میدهد تا ترکیب وجود با تمام [illegible]
باعث بقت قوت بدل ما یتحلل اعضا و جوارح ترتیب و پرورش داده قایم میدارد [illegible] که جوهر بعدی دل که
اشرف اعضا و قابل نظرهاست مستقر روح حیوانیست و آن از وقت تمام خلقت وجود از دل گرمی [illegible] و از
دماغ سردی بدل می پیوندد و در اعتدال هر دو روح حیوانی قرار میگیرد و این هر دو روح سبب بقای صورت اند در
محل زوال و فنا و روح انسانی از وقت ولادت بر بیرون بدن در مقابل حیوانی که ملازم بدن است لحظه بلحظه در دل و
و دماغ بقوت علوم ربانی روح حیوانی تجلی میکند و انرا تازه میدارد و روح کلی بوقت حصول تمیز بروح انسانی می
پیوندد و انرا منور میگرداند و قوت تجلی می افزاید و این هر دو روح سبب شرف و کمال انسانی اند و ایشان از زوال و فنا
مقصور نیست پیوسته باقی اند و عقل را از این دو روح جدای نبود و بعضی حکما از اعقل خوانند و عقل بر دو صنف بود یکی غریزی
که از فضل یزدانی بود و دیگر مکتسب که از تجارت حاصل میشود و غریزی در مردم بمنزلت آتش [illegible] چوب چنانکه ظهور آن
بی ادوات آتش زدن حاصل نشود و اثر شی این تجربه مهارت ظاهر نگردد و حکما گفته اند التجارب لقاح العقول هر که از فیض فضل
ربانی بعقل غریزی بهره مند شود هر کسب هنر مواظبت نماید و در تجارت تامل کند در دنیا و عقبا نیکبخت گردد والله الهادی الی
ما هو الاوضح سبیلا والارشد دلیلا و در صورت وجود قوت طبیعی تا ۳۰ و پنج سال بر یک قرار بگذارد و بکمال که آنرا اشتیر بود
و برسانند حضرت رسول صلعم ازینجا فرموده کل میسر لما خلق له بعد از آن روی در نقصان نهد و قوت خللی پذیرد تا چون همه قوتها سست
شود مرگ لازم آید و بدن بمیرد و غایت آن تا صد و بیست سال شمسی گفته اند [illegible] عمر باشد

رباعی ترکیب طبایع ار نگشتی کم و کاست ∴ صورت بستی که طبع صورتگر ماست ∴ [illegible]
کین عالم را مصور کام رواست ∴ روح حیوانی و طبیعی پیوسته در بدن اند و اگر مفارقت کنند [illegible]

[illegible] نفس انسانی را مفارقت [illegible] از مفارقت کلی بود بدن در خواب رود و سببش انکه

[illegible] شود و دماغ از ان مملو گردد و حواس را معطل سازد روح انسانی مفارقت کند بدن

[illegible] خوابها بینند و بدی خواب بصفا و کدورت روح تعلق دارد

[illegible] چنانکه حق تعالی میفرماید البشری فی الحیوة الدنیا و حضرت رسالت پناه

[illegible] روح متغیر باشد اضغاث و احلام است ازرا اعتبار

[illegible] مفکره نفس ناطقه را فلکور کرداند چنانکه با او سخن گوید و بشنود

[illegible] اوفلکور بودن بهترین حالات و اعلاترین درجات و هر که اروح

[illegible] تقلب عته جز عبادة الف سنة و امیر المومنیان علیه السلام در غار چنان مستغرق حق

[illegible] که پیکان از پای مبارکش بیرون کردند او را خبر نبود روح انسانی پادشاه وجود است و خطاب و ثواب و عقاب با او

است [illegible] جمله آدمیت همه کارکنان و فرمان بران او یند و ایشان نیز بقدر ایشان بثواب و عقاب ماخوذ شوند

همچنانکه هر خویش و مبلغ که بمهتر قوم رسد سرا ایشان را اتباع او هم موثر باشد و هر یک را از ان بقدر نصیب باشد نفس مطمئنه را

عقل معاش و نفس ملکی خوانند و زیر نفس ناطقه است و نفس لوامه که او را حس مشترک گویند و مملکش نایب و زیر و نفس اماره

که او را غضب دانند مملکش حاجب و صاحب شرط و آن محل و مکاره است و در حقش گفته اند ؛ که ان سلطان الهوی مخل مکره

؛ و آن جنس نفس خود بصورت نصیحت عرض کند و پیوسته با عقل خصومت کند و محرک هوا و هواس است و حس مشترک در میان

نفس اماره و نفس مطمئنه است ذات البین محافظت کند قوای ظاهری و باطنی که کاران وجود اند و ده قوت اند پنج ظاهری

و پنج ان باصره و سامعه و ذایقه و لامسه و شامه و پنج باطنی و ان جاذبه و محذوره و مدرکه و محرکه و عقلیه و این قوای در وصف

هر یک چهار صفت موصوف اند و از نیز قوای ظاهری و باطنی قوت جاذبه ازرا اشتها خوانند او را طلبیت و قوت ماسکه

چوبدار و قوت جاسه که در پیش و ماغست و صاحب برید حضرت و قوت حافظه که وراو افرد و ماغست خزینه دار مملکت و قوت

باصره که در منظره دیده در [illegible] سپاهی پروشنی ارکنده با آن قدر و قوت سامعه که جاسوس در دهلیز گوشش خبر نویس مملکت

[illegible] قوای مذکوره [illegible] وجود و ایشان پیوسته در ملک وجود سفر میکنند و هر چیز که می یابند از خیر و شر

[illegible] و مخالف بحس مشترک بیرون نهند تا ان بعقل رجوع کرده ان چه مخالف بود طرح کنند و آنچه موافق

[illegible] نفس ناطقه عرض کنند نفس ناطقه در نیک و بد و بیش و کم ان فرمان روان گرداند و از قوت بفعل آرد و از عدم بوجود

رساند

رسند لاجرم خطاب ثواب و عقاب با او [illegible] انبیا که آن آن [illegible] و چون

وجود انسانی چنانکه ذکر رفت از روح سماوی که عبارت از روح حیوانست [illegible]

که غرض از ان شخص آدمیت و بنیادش بر اختلاط [illegible]

بکمالیت بتدریج میتواند رسید صورت رتبه معدنی از لی معز [illegible] پیدا

میرسد مرتبه نباتی از رو بظهور میرسد و چون [illegible]

و معاین است وجود چون پرتو نفس ناطقه و قوت [illegible]

بر کیفیت ان واقف میشود و مرتبه کمالیت او را حاصل [illegible]

مخلوقات گفته و در شیعی گوید رباعی از نسخه نامه الهی که تویی ؛ و ز آینه جمال شاهی که تویی ؛

؛ از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی ؛ نفوس را ناطقه را در افراد انسانی [illegible] باشد و اگر [illegible]

باشد با وجود این همه فضایل و انی و جمله از ان ازرا در علم روحانی شعور نباشد و همت بر [illegible]

حیوانی بود بلکه کمتر اولئک کالانعام بل هم اضل و قال النبی صلعم الناس عالم او متعلم و سایر الناس کالهمج چه غرض زادمی

هیچ جانور برا قابلیت کمالیت نداده اند و چون انسان را داده باشند در حصولش مقصر شوند لاشک از همه حیوان کمتر باشند

کما قال الا نوری بیت انکس که هنر ندارد و خط ازچه خرست او ز خر بترست ؛ زیرا زندگی در خوردن و آشامیدن [illegible]

صفت گاو و خر تواند بود و شیخ سعدی فرماید بیت خوردن برای زیستن و ذکر کردنست ؛ تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست و بدین سبب

حق تعالی بکم خوارکی میفرماید کلوا واشربوا ولا تسرفوا بیت بچندان بخور کز دهانت برآید ؛ نه چندان که از ضعف جانت برآید ؛ و رسول صلعم فرمود

ضیقوا مجاری الشیطان و از روی حکمت کم خوردن را مستحب داشته اند و گفته اند بیت ز کم خوردن کسی را تب نکرده ؛ ز پر خوردن [illegible]

ز کم خوردن جوانمرد ندیدم ؛ ز پر خوردن بسی را مرده دیدم ؛ و قال النبی صلعم المعدة راس کل داء و الاحتماء راس کل دواء و قال

علیه السلام المعدة بیت کل داء و تعلیل الغذاء راس کل دواء حکیمی را پرسیدند که روزی چه قدر طعام خوردن که تا وجود را صحت و معنی در

دولت و قوت بود گفت صد درم گفتند از این قدر چه قدر وجه نفع خیزد گفت هذا المقدار یحملک و ما زاد علیه فانت حامله و شره اکل

و شرب صفت خوک و سگ و از نیجا گفته اند که عبد البطن اذل من عبد الرزق ؛ [illegible]

و نزاع در آن صفت سباع و حدیث نبوی صلعم بر ان این تقریر است ؛ الدنیا جیفة و طالبها کلاب [illegible]

و در عم گفته اند قطعه هست دنیا مثال مرداری ؛ کرکس زاکرد او هزار هزار ؛ این مرا از اهی تند مخلب ؛ و ان مراین [illegible]

[illegible] و کوشش و جهد در تحصیل صنعت [illegible] و عالش [illegible] صنعت و بوجه چرا آن را بدین عیبها محصول توان کرد
[illegible] الا نجاء الف محل بجهد دوام طول و حرص غالب و قلیعه الرحم و اختیار الدنیا علی الاخرة وسع دراز
[illegible]
صنعت [illegible] و خوک وازغایت جهل ابو جهل صنعت بریز مجموع با بعض رزاق
[illegible] العوذ بالله من هذه الخصایل الرذایل و اگر جوهر نفس بزرافی بود بعلم جسمانی
[illegible] و کرالاولوا الالباب بصورت حالش کرد و لاشک بحث
[illegible] وحدت خالق کارد ما کا ینبغی را سرانه ضرش محقق و بر هن
[illegible] ران باید [illegible] طلبید تا بخلوت سرای لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک
[illegible] کمالات و متمم رسالات کرده و مراد ظهور کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
[illegible] لولاک لما خلقت افلاک در صورت ایجاد وجود مبارکش وارد کرد و صلوة علیه و آله
[illegible] در غایت کمال خلقت افتاده و معنی عامی در چهار رت و صفات انرا بچهار نظر یاد کنیم بتوفیق الله
نظر اول در شرح کیفیت اعضای انسان و قوی و فواید آن وان بر سه صنف است **صنف اول در شرح کیفیت**
اعضایش ترکیب خلقت صورت و معنی اعضا و اجزای انسانی و درج کردن طبایع متضاده ناری و هوایی و مائی و ارضی در وجود
پیوستن روح سماوی ببدن عنصری و مشرف کشتن انرا بروح قدسی و صفای آن از روح کلی و پیدا کردن قوای متنوعه در جسم خویش
حیثیتی صغیر دلیل واضح و برهان لایح است بر قدرت صانع و حکمت خالق انکه سزاوار الهیت جز او نتواند بود که چنین خلقتی آفرید
چنانچه از خلایق اولین و آخرین دو تن بهم مانند نباشند حق تعالی بدین سبب فرموده و فی انفسکم افلا تبصرون بعضی ازین رایق
همکنان محقق و مصور شود و در دل و درون راسخ کرده و زبان بدان قایل باشد که لا اله الا هو وحده لا شریک له الملک وله
الحمد یحیی و یمیت و هو حی لایموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر تعالی عما یقول علوا کبیرا **در کتب تشریح مذکور است که اعضای**
انسانی مایست که از اخلاط اربع طبیعی متولد میشود و آن بر دو صورت است مفردات و مرکبات و در هر یکی سری و حکمتی مودع
که عقول عقلا و فهم اذکیا از حکمت اختراع و قدرت ابداع آن قاصره عاجز آید و زبان همکنان بدان قایل کردد که چنین خلقتی
[illegible] تعالی نتواند [illegible] از عدم بوجود آوردن میسر نشود و لاشک آفریدگار نتواند شد **المفردات**
[illegible] است و صورتش بر دوازده هیات است **العظام** استخوان جسمی است سخت حق تعالی انرا
[illegible] بدان قوت آن حرکت میسر شود و اگر استخوان نبودی بکوشت و پوست و رگ و پی نتوانستی شد هر چند حق تعالی
تمیم

قایم است که [illegible] قایم [illegible] هر چند حق [illegible] از اسباب [illegible]
حرکت طبیعی اعضا میسر نشدی و بدین سبب در بدن استخوان [illegible] چند پاره در بدن [illegible]
تا حرکتش سبک باشد و زود حرکت توانند کردن وانرا بافوج خوانند و مغز [illegible] اندرون [illegible]
و بجهت تری مغز رطوبات بدیگر اعضا برسد و چندی را تمام اکنده آفرید بیرون [illegible]
تا تری مغز رطوبات را در جای تواند داد و در چندین استخوانها [illegible]
مانع نباشند و بعضی استخوانها که قوایم بدن است چون مهره پشت [illegible]
چندیرا که بجهت دیگر اعضا اند و حرکت قوی ندارند ضعیف تر آفرید و پاره [illegible]
آن بکسر استخوان در غور دیگری مرف مدور آفرید ماننده کان و زبانه در هم نشیند [illegible]
ظاهر ندارد تا خود متحرک نیست مثل سر و کردن و پشت و پهلو و دندان و امثال آن و غور و اطراف در هم [illegible]
در هم رود و چندیک سر استخوان در میان استخوان دیگر رفته و بعضی را سبب برهم نشسته این همه را لحام خوانند [illegible]
شمارند وانچه خوردتر از انست و بجهت اتمام ترکیب وجود آفریده سمسمانیات دانند و مجموع استخوانها بیرون و سمسمانیات دویست و چهل هشت پاره است
بر اشکال مختلف و در حق هر عجب که می آید والله اعلم و احکم بالصواب والیه المرجع والماب سر قحف فکاد الف حد نک فک اعلی
اذن اعظم تاج تاج کردن وکلو کردن کلو از عظام ترقوه که بر کردن است سینه و کتف سینه قصی ترک کتف شانه منقار الغراب دعی کردس کتف
لیت مهره معروف متصل پهلو در اب محدب از تهیکاه دست سازند ساعد زند ربع مسط سلامیات پهلو کرسف متصل سینه تهیکاه عاصر پای قدم
ساق مه کعب پاشنه ربع زورقی سط سلامیات عانه **الغضروف** کرو جرمی جسمی متوسط است میان رباط و استخوان او رباط سخت تر و از استخوان نرم تر
و بعضی از آن بر سر استخوانها متحرک آفریده مانند سر شانه و حشک زانو تا در حرکت استخوان سخت کوشت نرم را تالم نکند و غضروف در میان بود و متوسط باشد و بعضی
بانفراد بعوض استخوان ترکیب کرده چون کوش و بینی و مابین مر مادان با دماغ و حنجره و امثال آن چه اگر بدین جایها استخوان بودی یا کوشت و اله آن مضرت رسیدی
و اگر کوشت مجرد بودی قایم نتوانستی شد و مقصود حصول نه پیوستی پس لازم آمد چون غضروف پیدا کردن تا این مراد حاصل کردد **الرباط** جسمی متوسط است میان غضروف
و پی از غضروف نرم تر و از پی سخت تر و طبعش سرد و تر است و بعضی از آن در مفاصل استخوانها است تا بوقت تری آن مانع حرارت حرکت کردد و استخوانها برهم
ساییده نشود و خلل نه پذیرد و بعضی با عصب مختلف است تا سبب آن بجمیع اعضا و جوارح تواند رسید و [illegible] **العصب** جسمی نرم پر قوت
نام است و بر سه صنف است یکی راسی بود و حرکت نه دوم را حرکت بود و حس نه سیم را هم [illegible] در [illegible]
و پی متوسط است میان رباط و کوشت از رباط نرم تر و از کوشت سخت تر طبعش سرد و خشک است و از فرق تا قدم در وجود آدمی [illegible]

و اگر [illegible] نرم و استخوان [illegible] غضروفهای عظیم در وجود

[illegible] نخاع [illegible] عصب داد تا هر در هم بپیوست و در

[illegible] حرکت [illegible] داده است عصب نیز قوی ترکیب ترا فزید تا تحمل شداید تواند

[illegible] پیداست و نور بصر از و توان دید اما دیگر اعصاب تجویف حس پیدا نیست

[illegible] العضل [illegible] عصبانی لحمی است و با عصب امتزاجش بیشتر دارد و از آن جسمی

[illegible] که اگر عضله نبودی که خود را جهت حرکت ادا کردی کوتاه

[illegible] کرد اما جالینوس گوید پانصد و بیست و نه عضله است شرح حش بر بر

[illegible] بینی سر لب بالا لب ابرو زیر چشم زفیر بر پیشانه ساعد پشت

۲۴ ۲ ۲ ۲ ۲ ۱ ۲۴ ۱۲ ۱

[illegible] ساعد پشت سینه پشت شکم کف دست پشت قدم انگشتان ران ساق ذکر

۱۷ ۳۴ ۳۸ ۱۰۷ ۳۹ ۹ ۲۴ ۱۲ ۲ ۲۴ ۳۴ ۲۲ ۲۶ ۲۰ ۲۰ ۱

[illegible] بط (?) خصیه ۲ **اللحم** گوشت اجوم گرم و تر است با عدال و عدد و بند اعصاب و شرایین و دوا فزودست

و اگر سبب [illegible] گوشت [illegible] گردی جوارح درون را بعضا وا آوردی و از هضم غذا باز داشتی و وجود را وجود متعذر بودی و فایده دیگر

از گوشت استخوانها را باز پوشانند و شکل و هیئات را مساوی کند و لطف حس دهد و مثال گوشت بر اندام مانند سطاین برد بوار است و چنین

که صاحب حس چون لاغر باشد حسش بکمال نماید و چون گوشت با عتدال داشته باشد حسش بکمال نماید و چون بیفزاید گوشت سفید بر اندام

مانند تجصیص و ترین است بر دیوار و لانک چندانکه مردم لاغر باشند گوشت سفید کمتر بود چون عادة باشد که انرا تجصیص و تبییض نبود و تر

این محروم اجوم ذوقی زیاده و عدد از حساب گوشت و از انک بعضی جهت بران حامل بوده ممد رطوبات شود و بعضی بود از عدد یا قوی الفعل کنند

و فربهی افزاید **الشحم** پیه جسمی گرم لطیف هوا نه است بر اطراف عضل و سر شع عصب و قوت و هند برفع و هضم غذا و الت حس و حرکت

و دافع مضرت گرمات و سرما از بدن و مثال آن مانند لباس است در بر **الشراین والجداول** شراین و رگ اند جهنده و جای روح حیوانی و حس

و منشاء آن از دلست یکی بزرگتر است از دل بر راه ستش بحلق و دماغ رسد و حس بسبب او اکنده ممد روح حیوانی گرد و دوم کوچکتر است

و به دو قسم صغیر و کبیر منقسم شود و مملوست از خونی لطیف قسم صغیر بیالا رود و جهت اندر اعضای که بر بالای دل اندر عدد کمتر اند و قسم کبیر بسبب رود

تا اخر بدن رسد [illegible] جهنده زنده و تازه دارد و جداول الغیر رگهای ساکن نا جهنده جنبش مانند شراین است و منشأ

آن از جگر [illegible] اصل دو رگ اند یکی از معده بجگر پیوسته تا غذای را از معده بجگر رسانند انرا باب [illegible]

و یکی از جگر بر [illegible] رسد و آن بجهد شعبه منشعب است و انرا اجوف دو رید گویند جو بیشتر از شریان کوچک است و خونش غلیظ تر **القلب**

باشد

باشد به سبب جسم غضروفی [illegible] برفع امتلا حالت و اگر [illegible] فوق [illegible]

بهضم نشدی و جمیع اعضا و جوارح بدل ما تحلل [illegible] **الدماغ** و دماغ جسمی لینی سفید است [illegible]

در هم بافته و انرا قوت حافظه و دافعه بکمال است که چند انک [illegible] خوانند کرده و چون

دفع کند مهیج از آن درد باقی ماند **المخ** مغز جسمی شحمی [illegible]

جاروان تا هیچ الم بدو نتواند رسید [illegible] **الجلد** پوست جسمی

عصبی رباطی شعر لیست در هم بافته و انرا مسام است [illegible]

را قبول کند و مواد را از خود در بیرون راند مانند عرق و چرک [illegible]

بیند از آفات سالم ماند و خللهای عظیم ظاهر شدی فسبحان ارحمن [illegible] **المرکبات**

و بر دو صنعت ظاهر و باطن اند **الظاهریه** و انرا بدو اسم سر و تن یاد کنند **الراس** سر [illegible]

اند تا ان حواس بر هم و جمع سر تواند بود و از حرکات آن مطلع کرده و انرا مسند را فرید تا [illegible]

کم نیابد و افضل اشکال داشته باشند و اندکی طولانی افزید تا مقعد اعصاب باشد که انرا دماغ جیدان [illegible] استخوان [illegible] سر را که جمجمه

خوانند صلابتی نیکو دارد و با جوارح که اندرون اوست چون مغز و دماغ و سمع و بصر و شم و ذوق و همثالهم از آفات در پناه او باشند و انرا

بچند پاره ساخت تا هر یک را بعده فوق بود و هم را بر مثال دندانه اره و غیره در هم ترکیب کرد تا آن قوتها محکم شود و هم یکی باشند و کامل

القوة بود و در میان استخوان و مغز پرده از پوست رقیق پیدا کرد تا سختی استخوان از کل مغز را الم نتواند رسانید و از جوارح سر و حواس ظاهر

که گوش و چشم را مرتبه برتر است و در رجحان یکی از این دو اختلاف است بسیار وارد و برهان و دلایل فراوان گفته اند یکی انکه چشم از مسافت

بعیده رنگ زبانی تواند دید و گوش نتواند شنید و لیکن گوش از همه جانبی آواز شنود و چشم جز در برابر نه بیند ما در تحقیق رجحان شان بر معنی

لیس الخبر کالمعاینه اختصار کردیم **العین** چشم در ملکه و جود بر مثال دیده بانست چون قوت نور باصره از دماغ در اجواف عصبی رقیق افتد بر

نتواند رسید و جای او بر اعلی بدن واجب امد تا هم از دماغ بمسافت اندک بود و هم بر جمیع اعضا ناظر تواند بود و چه نازکی اعضای رقیق

عصبی احتمال طول نکرد و در حوالیش عظام صلب آفرید و در مجرای ان که اعصابیه رقیق فرمود تا جو بدان ممرها نازک ماده بچشم راه بیابد

و خلل ظاهر نشود و چشم را در پناه اجفان او کرد تا از آفات سالم ماند و بر اجفان اهداب [illegible] دو چشم را در عدد دو

افرید تا اگر یکی از سبب صدمت خللی یابد دیگری بر قرار بود و صحبش بعلی منسوب [illegible] رقیق

اعصاب آن نیست تا چون حرکات دست [illegible] در ین طرف است چشم بدان واقف تواند شد و چیستی انرا [illegible]

[illegible] بعضت طبقه [illegible] تا یکی همه انذکر شود و [illegible] که از [illegible] البصر را در غایت لینت و رقیق

[illegible] هر فرقی بر اندازه خود مدخل تواند کرد و [illegible] عروق و اعصاب را از زیر جحفه سرداد تا قعر چشم

[illegible] آن غشای رقیق است دوم طبقه شمه گویند و آن بر شکل پرده

[illegible] سیم چهارم طبقه رطوبت است مانند سفیده خایه از بعضی خایه

[illegible] مایل مانده و آن طبقه پنجم را جلیدی خوانند

[illegible] و آن لت نور بصر است و دیگر طبقات که ذکر رفت

که انرا اشتقاف خوانند تا باز دارنده او زمات وجود باشند **پس** خدا بهر دل رنج پیدا نکرد که دل شدن [illegible] بدرد زود که اعضای دیگر شود دردمند نباشند از آن درد بر دل کرند و کر سوی دل رنج راهی برد چو آید بدل جان زتن بریزد و در دل دو استخوان عضروفست

که انرا قاعده دل گویند و دو زایده است که انرا گوشهاء دل خوانند در حال فرح منبسط و در زمان اندوه منقبض و چون دل منبع روح حیوانی

و پادشاه وجود است فی الحال او در صدر البدن واجب است تا بهر جانب از فیض روح باسانی رسد و دیگر جوارح چون پشتیبان او باشند و

مضرت خارجی بدو راه نتوانند یافت و از حرارت غریزی محفوظ مانند و خون را گرم و لطیف مانند گردانیده و باعضا و اجزای وجود رسانند و در

نصب مقام دل جهت پادشاه وجود واجب است که افواج حواس وجود جوارح بگرد او در آمده باشند و ابتدا از صدر بدن بجای گران

مناسب تر بود و چون دل و جگر هر دو طبیعت گرم دارند و واجب است هر یک را بر طرفی از صدر جاری دادن تا وجود را باعتدال دارند پس

جگر را بر طرف یمین نشانند تا جای نشو فراخ بود و باسانی هضم غذا تواند کرد و بخش هر عضوی بر اجبی رسانند و در پیش دل چون بزرگ لشکر بود

و دل را در صدر وجود بطرف یسار نشانند و دیگر جوارح را در خلف و شیب او تا ترتیب لشکر وجود بقلب و جناح و یمین و یسار و مقدم و خلف

بروجه احسن باشد و از دل بجگر منعدل است بجانب یمین و مجری خون است از جگر بدل تا در دل لطیف گشته و گرم شده و دل حصه خود برداشته

مابقی هم بدان مجری باجگر میرود و جگر قسام آن میشود و بتمام وجود میرساند و [illegible] را از دل [illegible]

و آن مجرای روح حیوانی است و در میان هر دو رگی دیگر که مجری خون است از یمین بیسار رود و مجرای روح حیوانی از یسار بیمین رود [illegible] رگ بر

یسار دلست دو شریان بر بیخزد و گو جگر بجانب جوارح [illegible] از دل و بزرگتر بجانب شیب دل رود و خون و روح حیوانی را از آن [illegible]

[illegible] احوال داخل [illegible] جابد بود و صفت حاسی دماغ راست
[illegible] رسند و از وی [illegible] بدل آورد تا هیچ رو از افراط طبیعی از بینها مثل
[illegible] و خون و سرور و اصل آن تا دل از بیرحال خارج بدن واقف
[illegible] مانند کف بسته والت و ترویح دل است و محتاج با انبساط و انقباض
[illegible] والتقاد از است و بدین سبب مجاری فراخ دارد و بمهره های ظهر و فی پیوند
[illegible] گویند بوی دارد که در حالت بلند رو بر آوازه و نفس
[illegible] و ربیع غشاء و جانب غشا و او مماس مری است و جانب
[illegible] حادثات تواند کرد و قصبه الریه چون از حنجره اون بگذرد و به سینه رسد دو قسم
[illegible] بر دو قسم منقسم گردد و بجانب انقسام شرایین وا ورده که منفذ او است تا هوا را که در وقت انبساط
بدل رسد ترویح آن کند و بخار دخانی هوا را بر آورد مانند کیلوس از جگر بدل رساند و در وقت انقباض هوای گرم شده را بیرون آرد که

الکبد جسد جسمی لحمی احمر است نرم تر او بر تر از دل و حاوی روح طبیعی و خون غاذیه است و ابتدای هر دو در عروق آب بر اعضا برسد
و گفته شد که مقام او بجانب یمین صدر است بجنب عظام اضلاع پهلو و شکل هلال دارد و تقعیر او بطرف معده است و پشتش بجانب پهلو
و بر ساطت برفشت وی او مربوط است و طرف بقوش رگی بزرگ نهی است غذا از خون انرا فیاه خوانند و آن منقسم است باقسام بسیار
بجانب قعر معده و امعای اثنا عشر وارد ده بصابر تا بروده مستقیم انرا ماساریقا گویند و هر یک طرف در جسم جگر منقسم شود باقسام باریک
و از بیرون و امعا از امعا جاذب غذا میکند و بدان رگ بزرگ خالی میرساند رنگش سفید بود پس انرا در جگر پراکنده کرده تا پخته گردد و کیلوس شود
یعنی رنگ و طبع جگر پذیرد و خون صافی و رقیق و سواد صفراوی و سوداوی و زهره و سپرز از وی بر خیزد پس آن خون صافی برگ رسد
که بر پشت جگر است و انرا طالع خوانند و از وی بجمیع اعضا و جوارح وجود روان شود و جزو بدن گردد و طبع جگر گرم و تر است و طبع سپرز
سرد و خشک و در انفصال فوری بهم هر چهار قوت در مزاج معتدل میشود **المعده معروف جسمی لیفی لحمی عصبانی مدور مجوف وارگردن**
و بالایش متصل بسر مری است و سر مری بحلقوم پیوسته و معده دو طبقه است چنانکه گوئی بلیغها بر هم دوخته اند و لیفهای طبقه اول بطول
است و جاذب غذاست و اعالی معده [illegible] خوانند و در جرم او قوت عصبانی بیشتر از لحمی است تا اگر آسیبی بدو رسد حس کند و بغذا
رود و ترنجی گشاده و بسبانی او را قعر معده خوانند و در جرمش قوت لحمی بیشتر از عصبانی تا قوت کم حس شود و [illegible] حافظ باشد و از بالای معده
بطرف یمین جگر است و بطرف یسار دل و سپرز [illegible] بمعده میرساند قوت هاضمه او زیاده میگردد و در حالت امتلاء معده [illegible] تنگ میکند
و اسیبی

و اسیبی به ایشان رسد و جرم معده [illegible] تواند کرد
پس او است و بطرف شکم بود تا در حالت امتلاء پوست شکم انرا مانع [illegible]
و دور تر قابل آفت رسد و قعرش فراخ تر از بالای او [illegible]
غذا در معده پخته شود و لطیفه از وی جدا گشته بجگر رود و ثفل امعا [illegible]
و در اعفاء حول آن بسته است و ورای سر تا شامه [illegible]
تواند کرد آن پس فوق ترکیب تر است تا دافع سرما باشد **المراره زهره [illegible] اصغر است بجانبش** [illegible]
دو مجری دارد یکی بطرف دیگر منشعب گردد بچند شعبه در رودهای بالا و [illegible]
بمعده و نسبتی تا دافع از بدی بلغم و اخلاط فاسده کند و معده را پاک گرداند که در حالت
بطرف رودهای سفل و مقعد دارد و تا حصران ماده خود را بی ریزد و [illegible] **الطحال**
سپرز جسم لحمی [illegible] سوداوی و در جانب یسار است و شکل طویل دو مجری دارد یکی بطرف تقعیر جگر که ماده سوداوی و درد
خون که در جگر بود بجذب کند و خون صافی در جگر بگذارند و مجری دیگر بفم معده رود و از خلط سوداوی حاصل کرده خصیه [illegible]
با بقی بفم معده ریزد تا انرا بگدازد و غذا و اشتها پیدا شود و سپرز در مقابل زهره افتاده تا او ماده صفراوی و این ماده سوداوی
از جگر میکدارند تا باعث میفرستد چون ماده صفراوی سبکتر از ماده سوداوی است جای زهره اندک از جای سپرز بالاتر آمده تا میل
هر ماده بموضع خود یاسانی باشد و چون سپرز محکم ماده سوداوی است و ماده سوداوی سبب لاغری وجود هر که را سپرز فربه بود
تن لاغر تواند بود و بر عکس چون تن فربه بود سپرز لاغر باشد رودگان جسمی اند از جبر هر معده و با انچه معده هضم آن
تمام نکرده بگرده باشد امعا انرا هضم کنند و مجوف است بجوفی اندک و در طول و عرض بدور رسیت و از جگر بدو جدا و اول بسیار تاریک است
و انرا بدان سبب فراخ نیافریده تا چون غذا بدرسه امعا بدو جاری نباشد و در هضم آن متمکن بود و جدا اول تنگ نصیب خود تواند کشید
تا چون با شغل وجود رسد غذا بتمام از وی جدا اول رسیده باشد و در امعا جز ثفل نمانده و انرا امعا انچه بطول است قوت جاذبه بیش
دارد و انچه بعرض است قوت دافعه و انچه بوربیست قوت ماسکه و عدد رودگان شش است سه بر بالا باریکتر و سه در نشیب سطبر تر اول
روده باریک متصل معده است و انرا اثنی عشر خوانند یعنی دوازده انگشت زیرا که طولش [illegible] انگشت [illegible] دوم روده صائم زیرا که
ممکن تهی باشد و هر چه از اثنی عشری بدو رسد فی الحال برود سیم [illegible] که باریک و دراز است در او [illegible] روده های سفلی
اول قولون است و آن روده فراخ است و [illegible] و مخرج او یکی و راخ پیش نیست و بدین سبب انرا اعمی خوانند و اورا

جاجت [illegible] مزاج فی مزاج است و ثقلی درد
[illegible] که نوع فعل است الابعد [illegible] و امعا را قوتیست که چون طعام معده
[illegible] چون دفع کنند هیچ از آن در روده ها نماند **الکلیه کرده جسمی لحمی است**
[illegible] که باز نتواند گشت و بعدد دو است اگر یکی بودی بر هر طرف که بودی
[illegible] مناسب چنان است که دو عدد باشند و هر یک کرده را
[illegible] جگر متصل است که بی حیت خود مائیت از خون جگر جدا کرده
[illegible] بمثانه فرستند که مراجعت نتواند کردن و چون معده بی قوت مائیت غذا
[illegible] که انرا رقیق گردانند بعروق باریک نمیتواند فرستادن و آن مائیتها که مصداق
آنکه غذا است جز و بر [illegible] کرده را قوت جاذبه چنان داد که آن مائیتها تمام از زاعف و اجزا و تمام وجود بجود ببکشد و بمثانه
میفرستند **المثانه معروفست** و هی عصبانی است مجوف مشتمل بود بر دو طبقه و عضله بر دهن اوست تا بول بی اراده از بیرون نیاید
و از جهة آنکه ظرف حمل بول داشته باشد و بگسلد در خلو و امتلا تنگ و فراخ تواند شد و عصبانی تواند افزاید و درونش به عشی دار دیگی
بدر ازو قوت جاذبه درو بکمال بود دوم بپهنا تا قوت دافعه تمام داشته باشد سیم تو ریب تا امساک نیکو تواند کرد و اگر چنین بودی
باراده روان بودی مثل حیض زنان و حکمت صانع انرا قوت اختیار داد تا بوقت حاجت باراده مقصود حاصل شود و جایش در میان
زهار و مقعد بدید کرد تا در دفع بول مسافت بعید نبود و در فم مثانه بهر دو طبقه در غوله قوتیست که در آمدن بول را در مثانه محمه است و در
بازگشتن باز مانع است **الات التوالد** شرح سرشش در جوارح ظاهر گفته شد و صفت درونش آنکه در ورگهای بسیار بر اسم جهیده است
و گوشتی غده ای گردان در اندرون آن رگها بعضی با سخوان پشت و مراضع که انرا اوعیه منی خوانند رسیده با قوت شهوانی در و جذب قوت
منی کنند چون بحیثیتش رسانند انرا سفید و غلیظ گردانند چنانکه پستان خون حیض را بشیر رقیق مبدل کرده اند ذکر را چون سر احلیل جای ست
منی بیرون آید و انانث را خون واصل است و رون و بدین سبب هر زنی با نزال منی خود محس نتوانند شد و رحم را پستانهای بر فم است
بهر یک پشت و دیگر است تا در حال حمل فراخ شود و در حال خلو با قرار اول رود و مر بول در فم رحم است بر آن برده و هم رو بهم ایکار که
جلد بدیست منتشر شده چون بکارت را زایل شود ان عروق بریده گردد و رحم مشبه منی عصبانی است و مامی رقبة الرحم و موصوفست در میان
مثانه و امعای مستقیم واقع شده اند او باز بمر حاجت بکری و تری بودن بچه را تا چندانکه بچه بزرگ شود و خود را بکشد مشبه خود را نیز فراخ کند
و بکشد و بوقت خروج بچه مسافت بعید نبود و عضلات شکم او را محکم باشند و شبیه بر بیابین و بسیار در بطن وار و بطن بیابن بکرم و منز لوت قرات
بجهة انکه

بجهة انکه خون و روح از دل بدو [illegible]
و فم مشبه و رقبة الرحم بوقت ولادت جهة اخراج بچه فراخ شود و [illegible]
و با سانی بیرون آید و بعد از آن بحالت اول رود و [illegible]
و در فم رحم الرحم پهلو هم سوراخست و پیوسته دهن بر هم نهاده [illegible]
با هم بیا مرز آن سوراخها را قبول نطفه نباشد و اگر نطفه [illegible]
پذیرد هر چند قوت نطفه بدار خلقت پسر را بدانا صفت نبو [illegible]
پذیرد بچه دختر باشد و اگر بسوراخ یمین فرو رود هر چند جهة قوت نطفه [illegible]
بر و غالب باشد و سوراخ وسط را که جهة قبول نطفه پس اندک است و [illegible]
مشیمه که فرو رود از پسری و دختری از آن صفت بدان خنثی غالب بود و بهر نوبت که [illegible] بلد نطفه پذیرد و بچه بسته
شود و عدد بچه بسبب پدر غبار نطفه بدان سوراخهاست و تا بحلی که از آن اتفاق افتاده است و مرد نادگی و خنثی بجهة قبول هر سوراخ
بقوت نطفه مرد و زن است و رحم را حس طبیعی است بوی خوش کشیدن و تنفر دارد از گنده با فتن لسبب زبان رفتن بچه بیوی از حس
اوست سا بنین مطلوب و افراط با فتن مذکره فسبحان من خلق مطلوبها و مکرد هنا بقدرته و ارادته **در کتب تشریح آمده** است ابعاض
و جوارح او کی چنانکه ذکر رفت از عظام و غضروف و رباطات و عضلات و غشاوات و اعصاب و عروق و شرایین و حدا اول
و اورده و لحم و شحم و مخ و جلد و غیر آن از سیصد و شصت قطعه ترکیب فرموده است و چهار هزار قوت باشد تا کار ایزد تعالی وجود آدمی
را قایم میدارند و منشعبات قوای مدرکه و محرکه و عضلها و حقایق اشیا کرده بحقیقت معرفت و محبت و وحدت خالق و صانع
آن رسیده مستغرق عشق او لی یعنی طلب مولا که کمان نفس انسانیت گردانند و اهل شرع ازین جا گفته شده اند و حق تعالی هزار آدمی را است
و چهار هزار فرشته موکل کرده تا محافظت وجود او باشند و رعایت حیات گرامی که خدای تعالی و حق بنده کان مر نمودها اگر و حق آن کما
بلیغ نشناسد و در ارکان عبادت و طاعت که سبب حصول و وصول بکمال است اهمال رود و پس بی مروتی باشد و انوری فرموده **شعر**
آن شنیدستی که مقصود از دانکه چشم ور ÷ تا تو نا دانسته ولی اکمین نان نخوری ÷ ور از آن اکر در تو نباشد پاره
آن نه نان خوردن بود دانی چه باشد مدبری ÷ بر ورد کار تبارک و تعالی از رحمت و منت بخشیده بجهة خبر است و طاعت و عصیان
ذات حضرت قدرت اما ما را بر راه بندگی قیام بطاعت و اجتناب از معصیت و عصیان لازم است حق سبحانه و تعالی همگنان را ادای
شکر این و قیام بطاعت و معرفت و وحدت کرامت فرماید بمنه و کرمه **صفت دوم** که حق تعالی انرا در وجود داد که جهة قوام بدن اغذیه وارد

[illegible] روح و آن قوی در وجود آدمی در حالت
[illegible] مشعلهای بکار [illegible] مردمان متمکن باشند و شهرها را رونق و زینتی
[illegible] تنها دکانها بسته باشند و مردم از کار باز مانده باشند
[illegible] شعر [illegible] : در حالت حیاة اعضا و جوارح وجود آدمی را [illegible]
[illegible] ان مختلف را [illegible] گذاشته و روح در وجود چراغی که جمیع خانه را
[illegible] نقوش و صورت الوان مرئی باشند و از آن ناظران را انتفاعی بود یعنی در وجود [illegible]
[illegible] از فواید بکمالات رسند و اگر چراغ [illegible] یعنی بسبب مرضی از [illegible] قوت از کار [illegible]
بدن [illegible] مانند [illegible] آن نقوش و تصاویر حاصل شود و اگر چراغ فرو نشیند یعنی روح مفارقت کند هر چه
اوضاع خانه تمام برقرار بود [illegible] نقوش و تصاویر الوان با مرئی گردد و در آن خانه هیچ نفعی نماند و چون چنانکه ذکر رفت که [illegible]
[illegible] از جوهر دیدن عرض است لا شک جوهر عرض را بی جوهر اعتباری نبود وجود وجود عرض بسبب ظهور جوهر تواند بود از فرو نشستن
چراغ خانه بکلی خراب گردد بیت [illegible] : اکنون این قوی را [illegible] یاد کنم
یکی داخلی و یکی خارجی پنج قوت اند یکی لامسه و ذایقه و شامه و باصره و سامعه و [illegible] و این پنج را حواس ظاهر خوانند اول
حس لامسه است و همه حیوانات را بود و فرق میان نبات و حیوان لمس است که هر که او را جان بود چون چیزی [illegible] او حس شود
و [illegible] آن رسیده گردد و بخلاف نبات با آنکه قطع نیز میکنند چه ادراک آن نداند و اگر حیوانات را حواس ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنکه لمس قوتی است در جمیع پوست بدن موجود که هر چیز پوست را مس کند از گرمی و نرمی و سختی و سستی و درشتی و [illegible]
و امثال آن هر یک را در حد خود دریابد و بشناسد و شم قوتی است در دماغ که چون هوا بو بها بدو رسد دریابد و بوی خوش را از
ناخوش فرق کند و بینایی قوتی است مرتب بر دو عصب مجوف در چشم که در صورت اشیا بر روشنی دریابد و فرق کند زیرا که روشنی [illegible] در چشم
[illegible] شفاف [illegible] اشیا [illegible] شفاف چشم منعکس میشود و از روشنی تمام اشیا [illegible]
چشم

چشم [illegible] ان حس [illegible]
درک کند و چگونگی آن دریابد زیرا که چون [illegible] با هم مصادم [illegible]
[illegible] بیرون جهد بضرورت هوای دیگر را بجنباند لاشک ازان
[illegible] شدن در [illegible] گوش پرده سماع [illegible] رسد آن پرده آنرا ادراک کند [illegible]
[illegible] موجود است و هر چه از طعم [illegible]
[illegible] در زبان تمیز طعم آن کرده چگونگی آن دریابد و تلخی از خوشی [illegible]
[illegible] این قوی و قوای داخلی اسباب وجود [illegible] می باشد [illegible]
[illegible] و شیخوخیت می انجامد [illegible] بعدم می پیوندد قوای داخلی نیز هم [illegible] پنج قوت اند [illegible] جاذبه [illegible] و مولده
عقلیه و هر یک بچهار قسم منقسم اند از پنج قوت اول قوی خادم است چهار صنعت دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و قوت
جاذبه آنست که [illegible] خفته و نشسته و سرنگون و عضوی دیگر باشد [illegible] جذب کند [illegible]
و نرم [illegible] هر یک بمحل خود رود و قوت ماسکه آنکه هر چه جاذبه [illegible]
بافعل [illegible] تمام [illegible] و قوت [illegible] جذب کند [illegible]
اجزا [illegible] غذای آن عضو [illegible]
عضو [illegible] تا آن چیز که غذا [illegible] زیاده [illegible] عضو [illegible] دفع کند دوم قوای مخدوم و آن نیز چهار اند [illegible]
و غاذیه و نامیه و مولده و مصوره غاذیه آنکه غذا بعضو رسد اجزا از جزو بدن عضوی گرداند تا بدل ما یتحلل آن عضو باشد
و نامیه آنکه [illegible]
گاهی زیاده و گاهی نقصان باعتدال دهد و نامیه [illegible] باآن موافق [illegible] اجزا زیاده میگرداند و مولده آنکه مبدأ
وجود بدن شخص موجود شود چنانکه نطفه [illegible] استخوان در نبات و مصوره آنکه مبدأ اشکال مختلفه شود و شکل را [illegible]
چون درازی و کوتاهی و گردی و پهنی و ستبری و باریکی و درشتی و نرمی و امثال آن [illegible]
خود با عضا نمیتوانند رسید ناچار [illegible] حکمت [illegible]
طعام شود و بمعده [illegible] جاذبه خلاصه آن از معده بجگر برد و از جگر براه [illegible] بجمیع اعضا جوارح رساند و قوت ماسکه آنکه جاذبه
جذب کرده باشد او نگاه دارد و قوت غاذیه عضو را از آن محظوظ گرداند چنانکه سبب قوام عضو باشند و قوت مصوره اجزا از

از شکلی دیگر [illegible] شکل [illegible] مثل استخوان ورگ و پی و گوشت و پیه و غیر آن [illegible] بدن ما تخلیل میکرد اند چنانکه

مراعات مقادیر [illegible] واجب [illegible] یک را از شکل خود نگرداینده چه اگر غیر از این صورت بودی

[illegible] چندان [illegible] اگ بینی گرفته شدی بینی چندان گشتی که روی ناپدید شدی

[illegible] ایشان [illegible] مادران غلط و در سلک چشم نیکی و در حدقه صفا چشم امثال آن

[illegible] از افراط اجسام ضروری الغالب سخوفی هالیت که بقدر

[illegible] بدن جو هر لطفه را پیدا کرد یا سبب تاسیل کرد و موجب لاغری

[illegible] موده تا در ظلمت درون احشا نفس اجرا و اعضای وجود دیگر بند یک عضوی

بعد عضوی [illegible] و ادرات [illegible] نطفه در موده چنانکه از آنکه در الدبر او بود دیگر موی تکاوز نباشد و چون بدون و

بیرون وجود حیوان چنین قوی شاهده و معاین نیست لاشک از قدرت صانع حکیم چون و خالق کن فیکون تا شک نه

تواند بود فسبحان من فتح بصائر اولیاء حتی شاهدت فی جمیع ذراه العالم العطیه والایروا عمی قلوب اعدائه واحجبت عنهم

حتی لم یدرکوه حقیقه ولکنه مراد علاینه **سیم** قوای مدرکه است و آن نیز چهار است **د** حافظه **د** خیال معیره **د** حافظه **د** قوت

که از احس مشترک خوانند انکه محسوسات را بر سبیل مشاهده دریابد نه بر سبیل تحقیق و فرق میان ابصر حس مشترک انکه ابصر اشیا را

که بر و منعکس شود جز در مقابله نتواند دید و حس مشترک بهر جانبی تواند دید اما تحقیق آن نتواند کرد همچنان که بیماران و مخلوقان

چیزها بینند و تحقیق آن نتوانند داد و مقدم دماغ است و خیال آنرا نگهبان باشد و متفکره هم قوتیست در وسط دماغ و متصرف

در اجزای بتفصیل و ترکیب است که در خیال موجود باشد و در معانی که از خیال بمحافظه رسد اگر این قوت مطاوع عقل باشد مخیله

خوانندش و بخیالات فاسد با معقول کند و حافظه قوتیست در اواخر دماغ و نگهدارنده معانی اشیاست که از قوای ماقبل

بدو رسد قوی محرکه است **چهارم** قوی محرکه است و آن نیز چهار است ∴ شهوانیه ∴ عصبیه ∴ و همیه ∴ فاعلیه و قوت شهویه

دو قسم است فرج و گلو و در منطق لفته اند **بت** فرج و گلو هر دو جادر زده و ست ∴ از دست دو از دها کی یار رست ∴

این پرده صد هزار علی ردید و آن قوت به صد هزار رنا دشکست و مولانا جلال الدین رومی قدس سره فرماید که **بت** ابر و گلو ابر و گلو

کرد همه مرد اک و دلو ∴ هر که از این هر دو برست از اب آجی او آب گلو و از این دو شهوت یکی اشتها خورش مشتاق طعام است باعث

که غذا طلبیده و چون غذا بدو رسد سبب قوت او مبادی وجود ش کردد و اگر از این قوت شهوت غذا نبودی انحراف وجود غذا

نطلبیدی و قوت ساقط شدی و وجود معطل گشتی همچنان که مریض هر چند می داند که وجود را وجود غذا ناممکن است چون اشتها طلب

غذا

غذا ندارد و نخواهد و قوت او در حالت [illegible] بهم خوانی عقل [illegible] حکمت باری تعالی [illegible] شهوت [illegible]

مذکور بود و بر وجون متقاضی لازم باشد او بالضرورت طالب غذا شود و اعضا و جوارح [illegible]

او باز ماند و شهوت دوم آرزوی جماعت از بهر [illegible] بقای نوع که اگر این شهوت [illegible]

[illegible] از اجون متقاضی ساخت در وجود با وجود با [illegible]

[illegible] تعقیب است که بر بیرون غلبه کند بهر جذب منفعت و [illegible]

[illegible] که ایشان را جذب منفعت و دفع مضرت جز در [illegible]

[illegible] وهم در غایت در خور است یعنی الحکم نصیب العین است بقوت و قوتیست در [illegible] و حس مشترک

[illegible] و ممیز امیر گرده و چنانچه صداقت زید بر عداوت عمرو و از آن شناسد و طبع را تحریک [illegible] و قوت فاعلیه سبب صدور جمیع

افعال و ایمست که از وجود حادث میگردد و حصول امر تقیض و بسط و نسج و حرکات اعضا میتواند بود و این قوت

در حیوانی یا از بهر طلب است یا از بهر هرب یا طالب ملایم شود و از و بیرون هرزد **پنجم** قوای عقلیه است و آن چهار است

فاروقه ممیزه محیطه محققه قوت فاروقه ممیز است میان انسان و سایر حیوانات و آن مستعد ادراک علوم نظری

و فکری و صناعات است و در وجود انسان اطفال و بلوغ غریزیت و مجبول وجود است نه مکتسبی و حکما این را عقل

هیولانی خوانند و قوت ممیزه انکه چون آدمی بحد تمیز رسد واجب و جایز و ممتنع از هم فرق کند چنانکه داند که شخص

بدو مکان در وقت واحد نبود و از یک بیش است و مثل آن و حکما این را عقل ملکی خوانند قوت محیطه در ذهن نسبت این قوت معانی چند

حاصل شود که بطریق تجارت مدعای خود بحصول رساند و حکما این را عقل مستفاد گویند و قوت محققه حال و مال امور کند

و از خوف الم اجل ترک لذت عاجل کرد و بداند لذت فانی ملتفت نباشد و حکما این را عقل بالفعل خوانند و تفاوت سن تمیز است

تا قوت چهل سالگی که حد کمال عقول است و انکار این معنی ناممکن زیرا که مشاهده بسیار و تفهیم و ادراک فهم نمیکنند و حدیث

نبوی بصدق ظهور و تفاوت عقول است چنانکه ابن سلام روایت میکند که رسول علیه السلام در اثنای حدیث طویل در وصف عرش فرمود ان الملائکه

قالوا یا رب هل خلقت شیأ اعظم من العرش قال نعم العقل قالوا و ما بلغ من قدره قال هیهات لا یحاط بعلمه هل لکم علم

بعدد الرمل قالوا لا قال فانی خلقت العقل اصنافا شتی کعدد الرمل فمن الناس من اعطی حبه و منهم من اعطی حبتین و منهم

الثلاث و الاربع و منهم من اعطی وسقا و منهم من اعطی اکثر من ذلک حق سبحانه و تعالی ما را و جمیع دوستان محبان بل مجموع

مومنان و مسلمانان را از عقل حظی وافر و نصیبی ادمی کرامت کناد بمنه و فیض جوده **صفت سیم فاما الخواص** خواص فرادان

[illegible] ۱ [illegible] صحبت آن قومیست که سبب مکرمی آدمی است
[illegible] ست و فایده آن قوت آنکه اگر در ضمیر گوینده بود و خواهد که مفهوم شنونده
[illegible] دش شود در صورت نطق کند با ضرورت فهم کند ۳ انکه چون
[illegible] چنده ناک شود و بعکس آن چون اندوهی بدو رسد گریان شود ۳
[illegible] ست مرتبه ایشان لباس از مویست که جزو بدن ایشانست
[illegible] لباس آدمی را از خلقت موی بی نصیب نمیشایست که اشت
[illegible] موضع چند [illegible] واقع بعضی اذیت وجود آدمی کردد و سفید شدن موی جز آدمی را نیست و او
در زمان کهولیت حادث شود زیرا حرارت غریزی که طباخ اخلاط است بسبب کهولیت در وقت فتور می یابد و تمام عمل اظهار
نمیتواند رسانید لابد از بدن وقت رطوبت و عفونت زیاده شود و چون آنرا دافع طبیعی قاصر بود نا چار سفیدی
بهم کردد ۵ انکه چون کسی را در عضوی بود یا بضرب آلتی یا خراشش یا مدعون آنرا بدست کرد آن الم تسکین پذیرد ۶
۶ انکه اگر کسی در چشم رمد رسیده نظر کند رمد در چشم نظر کننده اثر کند و همچنان نم خورده صاحب برص یا جزام یا جرب
موجب سرایت بود و اگر در مجلس یکی را درد دهن واقع شود بدیگران نیز سرایت کند و ابرص چون پای برهنه بر زمین
رود بر آن زمین چندانکه کف پای او بدان برسد و آن عفونت از آن بشوید و در آن سال در آن زمین نبات روید ۷
انکه حیوانات را که خصیه کنند جنس قوی کردد و اگر کنند در اندامش بود زایل شود و طعم گوشتش خوش کردد مثل تیس و مثال
آن الا آدمی را که چون خصیه کنند بدنش ضعیف و اندامش کنده و رکهایش تباه در انفش سست و شهوت خوردنش زیاده
استخوانهایش دراز و انگشتانش کژ و آوازش جامش قوی تر و احتلامش بیشتر و عمرش دراز تر کردد و بسبب کثرت
رطوبات موی اندامش برافتد و از ضعف قوت ساقهایش کژ شود و نقل کباب بر وجودش غالب کردد و چون بسبب
خصیه کندن قضیب او بر ضعیف یافته بود آوازش باریک متغیر شود چنانکه با آوازش توان دانست که خصیه ندارد و دوستی
ولعب و نرد و شطرنج و دیگر ممنوعات ورد میفزاید و سریع الغضب و ارضا کرده و سرنگاه نتواند داشت ۸ انکه آدمی
را قوت بیشتر برد و در میان [illegible] تر بود و سبب از بزرگی آن بود که قوت باصره اش مزید قوت در وی شده باشد
انکه در حالت دیوانگی را مالی زیاده از دیگران عاقل باشند داشته باشد زیرا چون سبب جنون قوای عقلیه از کار
مانده باشند قوت قاعده قوی حالت تر تواند بود انکه چون زن حایض صورت خود کشیده در برابر دارد سحاب منقطع
شود

[illegible]
شود چون بر زمین مستدقی کردد [illegible] نجوم آن [illegible]
نمایان متوحش شود و جاری رنده رود و اگر برامون محلات [illegible]
پا بر بدا انجا کوزد و ثمره اش پر کرم و تلخ کردد و اگر [illegible]
و اگر پوست ماری که زنده بود بخود بر کیرد آن یا بمیرد [illegible]
اگر بکله رود شکش پدید آید اگر رکوی حیض بر کسی [illegible]
تب ربع پیوسته نبضش زایل شود و اگر مرد در آن با [illegible]
از بالا هیبت باشد و جهودان در انحالت زن را دشمن خوانند و نجس [illegible] وجهد و پوشش و سایر امور حوادث
ندهد ۱۱ اگر جانوران بخصیص حشرات را بیواسطه نر و ماده بسیار حاصل شود و آدمی را با وجود این حشرات که دوست
نمیتواند و امتیاز از شرف انسانیت ۱۲ انکه دست او بهمه اندامش تواند رسیده و هیچ حیوان را نمیرسد و اما الفواید فواید
اعضا و اجزاء آدمی بسیار است از آن معدودی چیز را یاد کنیم ۱ انکه موی سر آدمی را چون بند صاحب نقرس پای در آن آب
نهد المش ساکن کردد و کار سر آدمی را چون در کبوتر خانه دفن کنند کبوتر بسیار در آن موضع جمع شوند و اگر بر زمین نهند پلنگ
از آن زمین بگریزد اگر صاحب علت شدائه مرکوبه خواهند بکاسه سر آدمی مرده عسل کنند دیگر معاودت نکند و اگر استخوان کاسه
سر مرده بر صاحب تب ربع بندند مفارقت کند رماد استخوان آدمی اگر مصروع بخورد صحت یابد ۲ و مغز سر آدمی بقدر دو حبه
بهر زخم مار و دیگر حشرات گزنده نهند زهر بیرون کند شکاد می را که در حالت فرح گرسته باشد سرد کرفته ده حون غمناک
بخورد صحت یابد و بر عکس رشک آدمی خون گرم اگر دیگر بخورد کرب عظیم برو غالب آید ۴ آب دهن زهر کژدم را ببرد حکایت
گرشیادی پیش جالینوس حکیم آمده گفت دعوی کرد که با فسون عقرب را بکشد بعد از خواندن فسون بر عقرب تف کرد جالینوس
گفت کلفتی و میفرماید که این کژدم بخاصیت آب دهنت مرد و اگر آب دهن بر سنگ مقناطیس مالند در حالت تر جذب آهن
نتواند کرد ۵ دندان اولین که از کودک بیفتد چنانکه بر زمین نیفتد اگر در حالت رسمان بسته زنی اخود دارد البتی نشود و دندان
درد بر دندان متالم بکرد در ساکن کند ۶ ناف که بوقت ولادت بریده باشند اگر بسایده مصروع بخورد شفا یابد اگر
قدری از آن در زیر نگین انگشتری نشنند حاملش از قولنج ایمن باشد ۸ ۷ اگر بستی که بچه در شکم مادر در او بود قدری خشک کرده
و سوده با مشک صاحب جذام بشربت بخورد جذام ازو بیفتد ۹ رماد و نقند ناخن بیت خانه آدمی که بخورد چنانکه بر حالش واقف نشود
کرما کرد جمع بوده صاحب ناخن را سخت دوست دارد و کفته اند که مجربست چون آدمی با خاک آمیخته بر گزنده حشرات نهند دارو کند

[illegible] خون [illegible] برابر بسی نهند تا بدان نافر شود حون

[illegible] لند صحت دهد و همچنین الطلا بر جسی د بهق مالند مفید است و بیرون

[illegible] حسین و مستر بکر با کحال سفید چشم برد خون نکارت برد فرنا رسیده

[illegible] ۱۱ ب منی با شکوفه سپید خشک کرده بخورد زنی دهد بغایت عاشق شود

[illegible] ۱۲

[illegible] و عرق مصروع در پستان که بشیر ورد کند طلا کنند صحت دهد ۱۳

[illegible] شیر زنان [illegible] ساک [illegible] بخوران با دانه ترنج در شیر دختران حل کرده اندک در چشم چکانند

درد ساکن گرداند ۱۴ بول ادمی جوشانده با [illegible] نقرس هوای لشو بند و دردش ساکن گردد بول کودک احتلام نایافته در ظرف مسی

یا مس بجوشانند با کحال سفید چشم ببرد و همچنین چون بخورد صاحب یرقان دهند چنانکه او نداند که بول است یرقانش ببرد ۱۵ و بول

کسی که در سبب سالکی رسیده باشد بخورد صاحب برص دهند شفا دهد و اگر برجرب و فارش و قوبا طلا کنند ماده اش کم کرده و دیگر باب

المخلوقات امده که صاحب طحال در خواب دید که هر روز سه نوبت بول خود را بیاشامد تا ابرء برد و خلاص یابد ۱۶ رضیع بجه طعام نخورده

بخورد رنجا گر تیره دهد و او را در تنور گرم نهند عرق کند صحت یابد و اگر در جرب مالند صحت دهد و برای اکتحال فارش چشم برد ۱۷ کرم

بزرگ که در شکم بود خشک کرده و سوده با کحال سفید چشم برد و بغایت مفید بود والله اعلم و احکم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم

تا سلطان ناطقه انسان که علت غائی ایجاد کون و مکان است در مهد چهار بالش تمایع و ارکان از ادب الرحمن علم القرآن

خلق الانسان علمه البیان مربوح حرف ابجد فرقانی را که قوالب ارواح معانیست تعلیم نموده تخریکسان و تحریر بیان

از مکامن بطون فکریه بمجال ظهور لفظیه و رقمیه جلوه در می اورد و بر وفق تراکیب ممکنات و اساسیت مجمعات بحدود و نهایات مجموع

حود را مفتح هر مقال و دیباجه هر کتاب میسازد و براشرف مکوبات منمایند بعد از حمد و صلوات تمهید معذرت میرود که این کمترین بندگان

فاندان علی عمران غیاث الدین علی ابن اعلی ابران الحسینی الاصفهانی به جواز نیل تشریف حضور مجلس عالی علا بندگان مخدوم زاده با استحقاق

مطهر مکارم اخلاق انفع خلق یوسف اواز و رای عنایب برده حب و وقار بر هر که متجلی و مکشوف گردد بر طبق مصدوقه فاذا رأینه

اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا الا ملک کریم دست طلب از اعراض لشری مقطوع دات بدین قمیص خوت و

مدمت او مستسب گرده و مظهر ملک منان السلطان ابن سلطان ابا نصیر بهادر خان سلطان ابن ابو سعید کورکانی خلد الله دولته

علی صحیفة الدوران و راشنا مجلس شریف و مجمع منیف استغراق لجه نموده از اشارات سخن رمز امیر سرور حکما سا وارسطو

الی که قال ارسطاطالیس در قوز سکندر ذو القرنین فی الحساب مبرم و فی الکتاب محکم و فی الاسم مجسم فان اراد ان یصیر الغالب

مغلوبا

مغلوبا والحاکم محکوما والحاکم محکوما [illegible] المطلق والاقول من الاول والربع من الجزو [illegible] الذکور [illegible]

[illegible] حتی یختص الا مرنا برامه [illegible] و چون معاطف از بال حل غوامض اسرار [illegible] این رموز و نکات

[illegible] کمند افکار و انظار بهر این صبرت و وفتی بشرف عرف الله تواند بود در رسید مخیر [illegible]

[illegible] ندانسته و نجسته این فقیر چون شمه از شرح مرموزات به تتبع کلام [illegible]

[illegible] کلمات مرموز اسرار سطر به عبارت نمود و در شهور سنه [illegible] و ثمان مایه

[illegible] در طی فاتحه و خاتمه فاتحه میان بر بیست و هشت حرف [illegible] این علم [illegible]

[illegible] اعمال صالحان خاصیان بر آورنده مخصص گردانند با مر علم السر و الحقیقه [illegible] کلمات حرف اول حرف الاول الف که

در روح [illegible] خاصیت مندرج است که سیر بعضی از آن معلوم میگردد و بیر بعضی مستور مثل ازالة العیون اه عرد رفع و دفع عیون جنیان

در راز نخ و موت انسان در صرع یعنی اژدها کابی که برخط مستقیم فقط واقع شوند و موت صل در سباع صعوبت یوم و جذب

هدیه در مقناطیس و جذب بتن در کهربا و وزراز سه که در مجر با عفص حل و امطار مطلوب در جو طالب مطر و انکار خواص اشیا انکار

حق میشود حرف دوم آنست که چنانچه در ترکیبات محصور خواص عجیب مندرج است در مفردات و رحانیات و نورانیات نیز

نحبه عزیبه و تاثیرات شریفه منطوی و مودع است پس بضرورت حروف مفرده فرقانه [illegible] خواص موثر خواهد بود و خواص حروف

بر دو نوع است افرادی و ترکیبی و ترکیب حروف بر دو نوع است ترکیب امثال مثل ااا و ددد و دیگر ترکیب مختلفان

مثل اب و د چنانچه عقل با مکان موران حاکم گردد حرف سیم آنست که حرف لفظیت مشترک که مطلق میشود بر حروف لفظیه

و حروف فکریه و حروف رقمیه حروف لفظیه آنست که از تقطیع هوا که از منفذ خارج میشود حاصل میگردد و این حروف طبعیه

حقیقة اصلیه داشته اند و آن بیست و هشت حرف ابجد است و چهار حرف دیگر که عکار مخارج ایشان غیر مخارج حروف ابجد است

در زبان فرس ملفظ میگردد بهر یک از آن چهار حروف حکم حرفی دارد که مخرج ایشان قریب بیکدیگر باشد و اخت او باشد و از

چهار حرف در لفظ پشانی و چشم و گوش مذکور و مذکور است و حرف فکریه آنست که نقش تصور بهوا نماید در مخارج و حروف رقمیه

آنست میگردد و در حروف لفظیه و فکریه تبدل و اخلاق نمیباشد اما حروف خطیه اختلاف صور بسیار دارد بحسب اصطلاح و اعمال

اما بدانکه حروف فکریه را حروف علویه گفته اند جهت انکه او حانیت و صفت نفس است اما حروف چهارم آنست که با جملة مشهور است

و این را ترتیب حروف مفرده شرقیه گویند بدین صورت ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق

ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ و ترتیب مروجه شرقیه اینست که تعلیم اطفال بدان مشهور است ا ب ت

ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن

ه و لا ی حرف چهارم الفست که از این بیست و هشت حرف ابجد هفت آبی و هفت خاکی و ضابطه آنست

٤٤ که دو اول را آتشی دارند و دوم را بادی و سیم را آبی و چهارم را خاکی چنانکه درین جدول

ولا الف لا لا ... حرف مفرده نیست اما بعضی یک اعتبار نموده اند و علما حروف سر الا الفلا

را ... پس و با اتمام

حرف ششم الفست که ... حسب ... آبی خاکی کسر

و هر یک را ازین چهار قسم خاصیتیست خواه که ملفوظ گردد و خواه

مکتوب و خواه که اعداد آن را در مربع وفقی وضع کنند چنانکه ناریه معید

تنزیل بلغم و هضم طعام است و محمق آواز و منفی صدر است از برودت

و هوائیه مقوی اعصاب است و مطفی حرارت و مطفی است و مزیل

از بلاقت از امعاء و ترابیه حروف رطوبات میکند و قرار حفظ

حروف نار	حروف هوا	حروف آبی	حروف تراب
ا ه	ب و	ج ز	د ح
ط م	ی ن	ک س	ل ع
ف ش	ص ت	ق ث	ر خ
ذ	ض	ظ	غ
اهطمفشذ	بوینصتض	جزکسقثظ	دحلعرخغ

منافع حرف هفتم الفست که چون حروف ٢٨ است مثل منازل قمر پس گاه تقسیم هر منزل را حرفی رسد و طبیعت آن حرف بر طبیعت

همان منزل بود و احکام تقسیم حروف بر بروج هر برج را دو حرف و ثلثی رسد چنانکه از منازل حروف ابجد حروف هر برج بر طبیعت آن

آن برج بود پس بعضی حروف ممتزج و فعل بحسب او و تقسیم حروف بر منازل هر برج اینست که نموده میشود و بعد از حروف حرف هشتم

الفست که حروف ابجد شش بیست نه حرف از برای عشرات و نه حرف سیم از برای مائت و یکی الف از برای الوف و طبیعت هر عددی بر

طبیعت همان حرفست مثلا یک آتشی و ٢ بادی و ٣ آبی و چهار خاکی و هر عددی که مرکب است از آحاد بیاید با خود نش رد باید کرد

مانند یازده که پنج آن آتشی باشند و ده بادی و منازل بر بروج بروج اینست

حمل			ثور			جوزا			سرطان
شرطین	بطین	ثلث ثریا	ثلثان ثریا	دبران	ثلثان هقعه	ثلث هقعه	هنعه	ذراع	نثره	طرف	ثلث جبهه
ا	ب	ثلث ج	ثلثان ج	د	ثلثان ه	ثلث ه	و	ز	ح	ط	ثلث ی

اسد

ثلثان جبهه | زبره | ثلثان طرفه | ثلث عوا | عوا | سماک | سنبله | سنبله | میزان | غفر | زبانا | اکلیل | قلب | ثلثان شوله

ثلثان ی | ک | ثلثان ل | ثلث ل | م | ن | س | ع | ثلث ف | ص | ثلثان ف

قوس | جدی | دلو

ثلث نعائم | بلده | سعد ذابح | بلع | ثلث سعود | ثلثان سعود | اخبیه | ثلثان مقدم | مؤخر | رشا

ثلث ق | ر | ش | ت | ث | ثلث خ | ثلثان خ | ذ | ض | ظ | غ

حرف نهم الفست که حضرت شیخ محقق مکمل سر الله فی الارض محیی المله والدین ابو عبدالله محمد بن علی حاتمی طائی اندلسی قدس

الله سره که مبین اسرار این علم است فرموده که اعداد از یک تا بهفت هر یک بیکی از کواکب سبعه سیاره متعلق است و در عمل هر عددی

فعل همان کوکب دارد بدین ترتیب واحد متعلق است بشمس و فعل شمس دارد و دو فعل قمر و سه فعل مریخ و چهار فعل عطارد و پنج فعل مشتری و شش

فعل زهره و هفت فعل زحل و چون عدد بهشت رسید که حرف حا حرف الفست گاه فعل قمر دارد و گاه عطارد یعنی اگر خواهد فعل قمر مستعد

دارند و اگر خواهند فعل عطارد و عدد نه که حرف ط است فعل مریخ دارد و ده که حرف یاست گاه فعل قمر دارد و گاه فعل مشتری و یازده

که حرف یا و الف است و اشارت بلفظ ... فعل قمر دارد و دوازده که حرف با و باست و اشارت بلفظ الف هزار فعل قمر دارد و فعل

مشتری و بدین صد اعداد را هر چند که خواهد اعتبار نمایند توضیح این حرف الفست که اصل عدد اصل یکی است و اعداد را ١٠٢ الفاظ داشته اند که آن از

یکست تا بده و مایه والف و بعداد ... فی اعداد از ترکیب این الفاظ حاصل میشود و همچنین حضرت شیخ محیی الدین اعرابی فرموده اند که عدد

کر مطلق فعل قمر دارد چون بواحد رسد فعل شمس بگیرد و چون واحد مضاف و معلق بجز خود گردد و خاصیت عددی داشته باشد که از روی

مجتمع شده بود حرف دهم الفست که هر یک از اقالیم سبعه بیکی از کواکب سبعه سیاره تعلق دارد و بر طبیعت همان کوکب میباشد اقلیم اول بزحل

تعلق دارد و دوم بمشتری و سیم بمریخ و چهارم بشمس و پنجم بزهره و ششم بعطارد و هفتم بقمر و طبیعت زحل سرد و خشک است و مشتری گرم و تر

و مریخ و شمس گرم خشک است و زهره معتدل عطارد ممزوج یعنی از همه بهره دارد و قمر سرد و تر است حرف یازدهم الفست که هر یک از

چهار مفرده و مشترکه را بر طبیعتی داشته اند و چهار مفرده مشرق و مغرب و جنوب و شمال و دو جهات مشترکه الفست که میان هر دو ازین

چهار بوده باشند و مشرق طرف آفتاب برآمده است و مغرب طرف آفتاب فرو رفتن است و جنوب طرف چپ مستقبل قبله شمال طرف راست متوجه

قبله و طبیعت هر یک جهات اینست که درین دایره ثبت میگردد و مشرق حار و رطب و جنوب حار یابس و مغرب بارد رطب و شمال

بارد یابس و طبیعت باقی مرکب از اینها درین دایره است اینست

حرف دوازدهم آنست که گاه از دو آن شود به حروف مرقوم یکجا است
مشغول به عمل نموده شود اگر واضع آن قلم و کتابت بآن شخص معلوم باشد
حکم بر آن قلم بر آنچه واضع آن قلم و خط باید نمودن و اگر واضع آن معلوم
نباشد باید که آن قلم و خط بچه طایفه منسوب میشود در کدام اقلیم است
و از جهات است حکم بروی بطبیعت آن اقلیم با آن جهت باید نموده
و محل و گاه بعضی خواهد که عمل نماید نظر باید کرد که در کدام اقلیم وضع میشود
حکم بروی بطبیعت اقلیم و طبیعت آن کوکب اقلیم باید نمود **حرف سیزدهم**

جنوب

شمال

آنست که مقصود از حروف معتبره در عملیات اهل علم حروف معروفه اند یعنی حروف ابجد نه حروف مرتبه
یعنی اب ت ث و هر حرف که خواهد که اعمال و تأثیرات وی اقوا باشد باید که در وقتی که رسم نماید **قمر** در منزل باشد که بهمان حرف متعلق بود
بود و این مقدمه را بغایت مرعی باید داشت **و حروف رطبه** معطی سهولت مطلوبست و حروف آن مفید تعیین حصول مطلوبست و حروف
حرارت معطی سرعت نفوذ است در مطلب و برودت بضد این مفید بطوء نفوذ در مطلوبست پس در هر مطلوب باید دید که کدام نوع
حروف بیشتر است حکم برین طبیعت باید نمود **حرف چهاردهم آنست** و بیان مرتبه از باب این فن عبارت از آنست که عدد هر حرف از حروف کلمه بگیرد
و حروف اعداد آن حروف را معوذ مرقوم سازند و اولی آن بود که عدد حروف را بلفظ عربی اعتبار نماید مثلاً بسط اسم محمد چنین بود میم **اربعین** میم
ح ما نیه م **ار**بعین **دال** اربعه حروف **پانزدهم آنست** که هر عملی که باشد از خیر و شر در وی بسط بسیط و بیان این برین ترتیب
که مذکور شده میشود و رعایت باید نمود **اول غالب** باشد یعنی باید دید که در بسیط اسم مطلوب حروف کدام عنصر بیشتر است **حروف سیدات عنصر**
غالب را بسیط باید نمود مثلاً اگر حروف **اهطمفشذ** که حروف ناریست در وی بیشتر بود همین حروف نار را بسط باید نمود **سیم** بسیط روز
که در وی عمل نموده خواهد شد ما بسیط شب عمل مثل بسیط را نمود **که یوم الاحد یا لیلة الاحد** **چهارم** بسیط ساعتی که در وی عمل نموده شود از شب یا روز
مثلاً اگر ساعت اول باشد **الساعة الاولی** البسیط کنند و عمل بدان **پنجم** بسیط کواکبی که روز یا شب عمل کنند و عمل بدو متعلق بود **ششم** بسیط خیر اگر عمل
خیر باشد و بسیط شر اگر عمل شر باشد **هفتم** بسیط نوع خیر که مطلوب بود مثل طلب **یا** محبت **یا** طلب یا بسیط نوع شر که مقصود باشد مثل
طرد یا مرض یا موت **هشتم** بسیط درجه عنصر که در بسیط اسم مطلوب غالب بوده باشد و بیان کواکب هر روز و هر شب و هر ساعتی و بیان درجات هر عنصر
متعاقب مذکور میشود **حرف شانزدهم آنست** که ایام هفته یکشنبه از آن آفتاب است و دوشنبه از آن قمر و سه شنبه از آن مریخ و چهارشنبه از آن
عطارد و پنجشنبه از آن مشتری و جمعه از آن زهره و شنبه از آن زحل **شب** یکشنبه از آن عطارد است و شب دوشنبه از آن مشتری و شب سه شنبه
از آن

از آن زهره و شب چهارشنبه از آن زحل و شب پنجشنبه از آن آفتاب و شب جمعه از آن قمر است و شب شنبه از آن مریخ است **و ساعات اول**
هر روز و هر شب از آن کوکبی که آن روز یا آن شب بدو متعلق بود **و ساعت دوم** از آن کوکب که ...
و ترتیب کواکب برین موجب است **زحل** مشتری **و پس مریخ** شمس **و زهره** عطارد **و قمر است** و حروف **هفدهم**
پنج درجه دارد و باقی هر یک چهار درجه **اما** درجات عنصر نار اول نار مستحدثه است یعنی آتش ... **دوم**
نار ناکل و تشرب یعنی جزو مرکبات **سیم نار تعزب** و لا تأکل **چهارم** ...
درجات عنصر هوا اول **هواءٌ بما ینفع الناس فی البر والبحر** ... **دوم** ... **سیم** هواء
طیب **چهارم** هوائی معفنه که سبب هلاک میگردد و اما درجات عنصر **ماء اول** ... عذب فرات **دوم** منقی کننده **سیم** ماء رعایت
یعنی ... **چهارم** ماء گدر که است یعنی آب ایستاده که بخاک مخلوط شده باشد **پنجم** ماء ثقیل علی الانسان یعنی
رطوبت فضله و اما درجات عنصر تراب **اول** تراب زراع است و مکیل یعنی خاکی که بدان زرع میشود و مادهٔ مستغلات
میگردد **دوم** تراب معادنست **سیم** تراب مستعمل فی العمارات **چهارم** تراب لا ینفع چنانچه تراب قبور و زمین و بسیط
درجات عناصر در اعمال باید که همین باید باشد **حرف هجدهم** آنست که در هر عملی که باشد چون حروف عنصر که بیرون غالب
بسیط نموده شود درین هنگام به چند که **حروف** موضع **و حروف** مبسوط این هر دو مزوج اند یا مفرده و برنامچه ثبت باید کرد بعد از آن تحقیق
میزان و بسیط دیگر که در اعمال ضرور است بنویسد که معلوم شد بدین دو بسیط اضافه نمایند و جمع عدد موازین را در یک سطر وضع کنند
بعد از آن اگر حروف اسم مطلوب و عنصر غالب او بعد از بسیط زوج بوده باشد حروف سطر مجمع موازین را که جمع نموده است چهار نوبت
بسیط باید نمود برین طریق که اول حروف سطر موازین را البسیط نمایند دوم حروف مطلوب عنصر فرد بوده پنج نوبت بسیط باید کرد و بطریقی که معلوم شد
حروف نوزدهم آنست که چون در زوجیات چهار بسیط نموده شود و در فردیات پنج از حروف محصول مراد به ستاه چهار حروف نظم باید کرد و در
مفردات پنج حرف بعد از آنکه اسماء حاصل شود اینها را برنامچه ثبت باید کرد و اینها را اسماء و اضمیر و غیر آنها گویند بعد از آن از حروف که بسیار از آن ترتیب
شده اگر فاضل بماند از حروف را بسیط اینه و حروف عنصر که اول اسم مطلوب ثبت شده بود با این اضافه نمایند به چند که زوجیت یا فرد
و بهمان طریق در فردیات اسماء خاصه و در زوجیات اعوان گویند که عدد معادن و خادمند و این اسماء را بانک بعد از اسماء اعوان گویند
بعد از آن از حروف که اسماء اعوان از آن منتظم شده اگر فاضل مانده باشد انرا البسیط نمایند و همان حروف عنصر را باو اضافه کنند
و بر قاعده مذکوره اگر زوج باشند اسماء چهار حرف از آن ترتیب دهند و اگر فرد باشند اسماء پنج حرف و اینها را اسماء قسم اعوان گویند
یعنی اعوان را باین اسماء سوگند دهند که تصرف نمایند در آنچه مراد است **حرف بیستم آنست** که اسماء مستخرجه حروف مکتوب شده

... حروف ... حاصل ... را جمع کنند و اگر عمل ... بخلاف ... مربع چهار در وفق آنرا بجا آیند و اگر عمل ...
... ان بنمایند و مربع و وفق در ظهر کتاب آن اسماء باید کرد و ضابطه آسان تر چهار در چهار و سه در سه در اختتام

حرف بیست یکم آنست که بعد از بسط و استخراج اسماء چون خواهد که اسماء وفق اعداد حروف آن ثبت کنند باید
... ب آن عنصر غالب کتابت باید نمود مثلا اگر آتش غالب بود بر چیزی مکتوب شود که معمول آتش
... ی باید کرد ... و اگر باد غالب باشد بر چیزی باید نوشت و در محل ... معلق با بیاویخت
... باید نوشت و در میان آب ... و اگر خاک غالب باشد بر چیزی غلیظ باید
و اگر آب ...
نوشت و در خاک دفن نمود ... حرف بیست دوم آنست که از مشایخ منقولست که در محل کتابت اولی آنست که بخور بکنند اگر عمل خیر باشد
بچیزهای خوش بو بخور بکنند مثل عود و عنبر و کافور و زعفران و مشک و اگر عمل شر بوده باشد بچیزهای که بوی بد داشته باشد بخور نمایند مثل مقل
و فلفل و حلتیت و کبریت و در خانه خالی متوجه مطلوب بنشنند و اعوان اسرا سوگند دهند با سه قسم که استخراج شده بصدق و غبار عام
و جز نام حرف بیست سیم آنست که هنگام کتابت اسماء و وضع مربع به بیند که در حروف که بعد از عمل جمع شده است از کیفیات اربع کدام غالبست
که حرارت غالب بود دلیل باشد که حاجت بزودی بر آید و اگر برودت غالب باشد دلیل کند بر تأخیر حصول مطلب باید که کتابت را کتابت هم
نماید که آفتاب در برج هوائی باشد و اگر قمر در کمال بود یا قریب بکمال و در برج هوائی یا ناری باشد و اگر علی حروف حرارت و رطوبت
غالب بود دلیل باشد بر غایت فور مرادات و اگر حرارت و یبوست غالب بود دلیل باشد بر حصول اندکی از مرادات و باید که وقتی
کتابت نموده شود که قمر در برج هوائی باشد یا شمس در برج مائی بود و اگر برودت و یبوست غالب باشد باید که در وقت کتابت آفتاب
در برج هوائی جوزا یا قمر حرف بیست چهارم آنست که عناصر آتش گرم و خشکست باد گرم و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک و از بروج حمل
و اسد و قوس ناریست و ثور و سنبله و جدی خاکی و جوزا و میزان و دلو بادی و سرطان و عقرب و حوت آبی حرف بیست پنجم آنست که اگر
شخصی حاجت را زود توقع باشد تعجیل و درشت خو نباشد باید که در وفق اسماء حروف رطبه و حاره را آن مقدار که تواند استعمال نماید و اگر
که حاجتی مصلحت ... دیرتر روا گردد باید که حروف حاره و یابسه را بسیار در عمل بیاورند بهر جهت که در موازین الفاظ را اعتبار کنند که در حروف
حاره و یابسه بسیار باشد حرف بیست ششم آنست که در اجتلاب مواصلات اشیا بیشتر در عمل جلب محبت اشتیاق باید که حروف که او را اتصال
قبلی و بعدی باشد بسیار بیاورند و در مفصلات اشیا بیشتر در عمل تفریق و طرد حروف استعمال نمایند که او را اتصال قبلی و بعدی نباشد و آن حروفات
الف و دال و ذال و را و زا و واو و لام الف که او را باتصال قبلی و بعدی آنست که او را با بعد و ما قبل متصل نتوان
نوشت حرف بیست هفتم در ذکر ضوابط وضع اعداد در مثلثات بدانکه هر عدد را که خواهد در مثلث وضع کنند خانه ... باشد ...

آن عدد دوازده طرح کنند و از مثلث با قی آغاز نموده عدد ...
و اعتبار مثلث باقی از سه حال بیرون نبود یا مثلث صحیح داشته باشد یا نه ... مثلث صحیح ... ناقص نکند
در طی چهار مخرج خواهد بود مخرج اول بیان ضابطه وضع سه در سه از خانه اول ...
و عدد سیم را بهم است و از عدد دوم و عدد چهارم را که مبداء در دوم ...
فرزدار عدد پنج عدد هفت را که مبداء در سیم است بیاده ...
در مخرج مجلا ذکر فرموده دو ... و ... دو فرزین دانگاه ... دوم ... در سیم
و ترتیب مخرج دوم آنست که چون از عدد محصول دوازده طرح شود اگر عدد باقی مثلث صحیح داشته باشد مثل عدد آدم اول جم ... بعد از
طرح ۱۲ سی و سه می ماند که مثلث صحیح او یازده است ضابطه آنست که همین مثلث آغاز نموده را بترتیب بمانند بطریقی که معلوم

د ۴	ج ۳	ح ۸
ط ۹	ه ۵	ا ۱
ب ۲	ز ۷	و ۶

حی ۱۳ وها یب ۱۴
هو ۱۰ ۱۱
۱۹
۱۲ ۱۷ ۱۶

شود که خانهای مملو گرده بدین موجب است مخرج سیم آنست که بعد از طرح
۱۲ چون مثلث صحیح او را اعتبار نمایند یکعدد ناقص آید مثل ۴۹ که
بعد از طرح ۱۲ سی و هفت می ماند و چون ۱۲ مثلث او را اعتبار نمایند
یکی زیاده و میمانه شرطش اونست که او را در مثلث هندی وضع کنند و
مثلث هندی اینست و قاعده آنست که مثلث وی که ۱۲ است که در عدد یک است بنهند و بقاعده بخوانند ۸ برسانند
و چون از هشت به ۹ نقل کنند از انجا هم ۴ عدد اضافه نمایند تا بدین نوع باشد مخرج چهارم آنست که بعد از
۱۲ مثلث صحیح او را که اعتبار کنند دو خانه خالی ماند مثل ... یکعدد از مربع دوازده چون سه را ثلث آن گرد
چیست زیاده میمانند او را بدین طریق ... مثلث وضع نمایند ضابطه آنست که مثلث او را در خانه اول
بنهند و بر قاعده یکخانه چهارم رسانند بعد از عدد یک خانه نمایند بر عدد معدوده و باز در خانه ... عدد زیاده نهاده تمام کنند
بدین نوع شود که در این ۱۷ وفقه صورت رقم شده است

وفقه ۱۴

مورد حرف بیست هشتم در بیان ...

وضع ٤ در ٤ راست [illegible] حروف [illegible] بر یکی مخرج اول الف که اول عددی که در چهارم در چهار وضع توان کرد
ب و چهار است [illegible] که در ٤ در ٤ وضع کنند خواه زوج خواه فرد از مجمع او ب طرح باید کرد و از ربع او آغاز
مخرج دوم الف [illegible] در وضع ٤ در ٤ الف که ترتیب حروف ا و ب و ج و د در دو خانه کنار سطر
الف و ها [illegible] حروف واو و یا در خانه کن ر سطر آخر دل و ها بعد از آن از عقب وا رسند باید نهاد
[illegible] باید نهاد و قس علی هذا تا آخر بدین موجب که نموده باشند باید تمام کنند
مخرج سیوم الف که بعد از طرح ٣ از عدد موافق اگر او از ربع صحیح بود مثل اعداد و ابتر ترتیب جا شند بدین
موجب مخرج چهارم الف که بعد از طرح ب ٣ اگر موافق رابع صحیح بنود مثل ٩ ب ٣ که بعد از طرح ٩ ب ٣ باشد
در ربع و ٣ ١ است و کسر از یک ربع او ١٢ است در خانه اول بنهادی
یک یک اضافه در کی تا خانه ١٣ و در خانه ١٣ یک اضافه کنی و تمام
مخرج پنجم الف که بعد از طرح ب ٣ اگر کسر ش جانند مثل ع که بعد از طرح

ح	١١	۴	١ ا	
١٣	٢ ب	٧ ز	١٢	
٣ ج		٩	٦ و	١٦
١٠	٥ ه	۴ د	١٥	

٩	١٢	١٥	٢	
١۴	٢	٨	١٣	
٣		١٠	٧	١٢
١١	٦	٥	١٣	

ارقام کمی باید بدین طریق شود
ربع اش ١٢ او کسر ش ٢ ربع را در خانه اول بنهد و بقاعده تا خانه نهم یکعدد زیاده از قاعده بر وا فزاید تا بدین
نهج شود و اگر کسر ش سه باشد عدد یک اضافه خانه ختم کنند خاتم اشارات

٩	١٢	١٦	٢	
١٥	٣	٨	١٣	
۴		١٠	٧	١٧
١١	٦	٥	١٢	

٩	١٣	١٦	٢	
١٥	٣	٨	١۴	
۴		١٠	٧	١٩
١٢	٦	٥	١٦	

خاتم رسالات ار سطو بسیه وار ز نبا بحقیقت و ماهیت این علم و از فایده آن مجنون بر اصل و وصل و سبب
و شد و صد اصل در ایما باشارات مرموزات ار سطو که التّنوین منبرٌ و فی الکتاب
محکمٌ و فی الاسم مجسمٌ فان اراد ان یصیر الغالب مغلوباً و الحاکم محکوماً
و المحکوم حاکماً فاطلب الطلوع و الافول من الفرد و الزوج من الحروف و الذکور و الاناث
من الحروف حتی یحصل الامر بامر اللّه تعالی کلمه تنوین اشارت است بحاجات و مرادات و فی الکتاب اشارت است
باعداد و وفق یعنی اعداد و وفق در تخصیص نیات تاثیر عظیم دارد بطریق که معلوم شده مجرد کتابت اعداد با حروف اعداد آن محکم اثر دارد
در مرتبه وفق و فی الاسم مجسم اشارت است بانکه خواندن از ساکن تراکیب حروف حاصل شود بطریق معلوم موجب وجود مطلوب بود و حکم فان اراد ان
یصیر اشارت بانواع مطلوب از خیر و شر و حکم فاطلب المطلوب اشارت است بحروف موضوعه و مبسوطه اسم مطلوب و عنصر غالب و الافول
اشارت است بحروف سطر حاصل از تکسیر موازین مسطوره که از کیفیت و حکم زوج و فرد اشارت بزوجیت و فردیت مجموع حروف بسیط
کاورا

کاورا اعتبار باید نمود و الذکور و الاناث اشارت بتعیین مطلوب [illegible]
بشرط صدق نیت و خلوص اعتقاد و عمل وارا و به و [illegible] که حضرت شیخ [illegible]
که حاجت از الله از موجودات روا کرده جمیع عدد اسم و اسم مادر و اسم مطلوب [illegible]
کتابت کنی هنگام دارا یا بجای و این سخن شیخ نیز طریق رمز [illegible]
ما در عدد بسیط حروف عنصر غالب و از اسم مطلوب [illegible]
آن ترکیب اسما از حروف مرادات و چون این عمل بجز رد مفرد [illegible] آن کلام
احتمال این دو وارد و اگر طالب کلام این دو حکم الهی حل بر ظاهر نموده همین اعداد جمیع حروف اسم طلب با در و مطلوب و مادر مطلوب
را چهرد یا بنزلسید بحرف یا هندسه بوفق یا غیر وفق از تاثیری که مدرک شود حالی نخواهد بود و اما علم فایده میتوان که جهت تشخیص تعبیر
از عمل اول بعمل ثالث بعمل اصغر و بدانکه ساعت سعد آنست که بکوکب سعد متعلق باشد دار کوکب غیر از زحل و مریخ و مجموع را سعد دانسته
اند فایده از تحقیقات شیخ محیی الدین است که الف اسا الف استوا آن مدیت که بعد از فتح موجود میباشد مثل طا و الفی
که میل این وارد وان واو ایست که ما قبل مضموم و الفی که میل الیه دارد و آن یا است ما قبل مکسور و این الفاظ حار طلب الذاکر
از اعداد ایشان ترکیب کنند شکل و وفق و نوشته شود یا نموده شود با عت در نظر سعد سعید سرعت نفاذ تاثیر باشد در مطلوب
و اعداد حروف مفرده ایشان ده است بدین نوعست و ا ح ع ش ر ه س ت و اعداد ایشان را اعداد این بسیط
اعتبار نماید نمود تا فهم حبیب در اظهار حقیقت سر این علم و تاثیر اعمال آن در موجودات حقیقت و کاملان این فن این علم را جزو
دانسته باشند از اجزاء جفر جامع شاه ولایت علیه السلام و خاتم امام بحق ناطق جعفر بن محمد باقر علیه السلام که در تکسیر حروف تهجی سمت
رقم یافت و علم اسما که تعلیم آدم نموده شده اشاره بهمین علم است و ازین تصفیه خاطر از شوائب دنیا و مزاولت انقطاع و انزوا و اجتناب از ملامت
و اعراض از مناهی بوسیله اعمال این علم تصرف در جمیع موجودات تحقیقه میباید خواه آن تصرف از قبیل خیر باشد یا از جنس شر مثلا اجلاب
خیر و دفع شر و جلب مهر او نجود یا بغیر بوطر و دز خود یا از غیر و تسلیط حیوان یا تسلیط آن و اجلاب مطر یا ثلج و منع آن سمک در
بحر و اجلاب طیور و امساک آن و طرد هوام و هر چه در ضمیر در آید بشرط صحت اعمال و جمیع شرایط از سر حضور قلب و توجه
تمام تنبیه ز نهار ای طالب فرزند آدم [illegible] شجر این طوبی نهال متقرب تمار که این جنت را هفت درجات که کلید
آن همه دارد درست چیست و در و جیست و در درها چون جو هر شادند که اعداد فرزندان آن ایشان نهایت ندارد و بگیرند چون دست
بدان نواین پی در رزن جز با دو و در دست نباشد اما روز و شب با تو دست و آغوش دارند اما چون از ما در بزاید کس این بر آن نیم چیند

مطرب

... [illegible] ... عوج و تسهیل مشرعی مع ابن ابی طالب علیه السلام و اهل ا هطمشن

... [illegible] ... ل و تنزیه حروف صحیحه و مبسوط طالب مطلوب ۵۸ میشود و عدد بسیط

... [illegible] ... ۳۳ میشود و عدد بسیط غضنفر ۳۵۱۲ و بسیط یوم ۳۳۷۲ و

... [illegible] ... ۱۵۹۲ و بسیط دوام صحت ۲۶۱۴ و بسیط در بر غضنفر ۶۳۳ و

... [illegible] ... در بیان و چون حروف مطلوب و عنصر او فرد است جمع موازین و بسط ...

ج نوبت ... [illegible] ... ۴۲۶ او حاصل دوم این میشود ۱۲۷۱ و چهارم این ۱۲۸۰ او حروف بسیط

این حاصل ۱۰ میشود و عدد آن ۹۰۴۳ و چون حروف فرد است اسماء خاص منتظم میشود اجد ثم ابها دبعهس

بعیدث لاثما یعات نباخد ثلاثی نثمان یناحد سهار بعینا حدارب محایه

عسرمح مسیلش تهتی شبعی نعشیوه حسین و مربع وفق وی حینی میشود ۷ اگر اعمل بعیر یا اصغر

خواهند مربع که بر غایت شرایط البته موثر باشد تنبیه و افلاطون الکبیر باعداد وفق فرموده که احتیاج الی عات فرایب

الجمادات صفایح النبات نخز باعقده الافلاک الدایرات و الرابع وصلت دوم در ذکر آنکه مشایخ این فن گفته اند که اصل در

در حروف عوز پنج حرف است که کلیه اجوز جامع الکل است اگر در شرف آفتاب بر انگشتری طلا نقش کنند کتب خاصیت دفع سحر و بیت از عجب

آن بکنند و مرجع کل حروف عوبر را بر این پنج حرف داشته اند بر این وجه که الف را ده صورت است یکی الف دایم بدین وجه او هشت

الف این شکل شکل هذا ب ت ث ف ک ل ی و دو الف مسطور شکل ط ظ که چون دایره ایشان راست کنند

الفی شود ولام الف را دو الف معطوف داشته اند یعنی بهم در آورده وجیم را هفت صورت است یکی معروف جیم ج و یکی

جیم عیا یعنی نقطه در خاو بعضی دو جیم سر انداخته شکل ذ د و دو جیم چنیم پهن کرده شکل ع ح و را دا دو صورت

است مشهور دو منکره م ونون را ۶ صورت است مشهور ن و پنج دیگر منکره س ش ص ض ق تنبیه و اسم اعظم

را از این پنج حرف نه مذکور تالیف مینماید و در اوایل سوره قرآن تکرار کرده فافهم وصل سیم در ذکر بعضی از خواص حروف مفرده

حرف یا مشایخ آورده اند که هر کس را امری دشوار پیش آید چهار حرف یا بنویسد و از اسماء الله اسمی چند که در اول او حرف با باشد

شکل بر او بار خدا تنخ را بر وی آسان گرداند و اگر کسی را مرضی یا المی باشد مفید آید و حاصل را برکت و بقا بود حرف جیم اگر حرف جیم بر نگین

انگشتری نقش کند بعد و جیم یا بعد ضرب او در خود که نه شود بطالع زهره و قمر که سعود باشد حامل آن معزز و محبوب گردد و وفق او

فواید بسیار دارد و اگر لوح را بدو مصور گرداند بهر لون که لایق مطلوب باشد و در وی نظر کنند بتوجه تام بهر نیت که داشته باشد اثر آن ...

... بدکنند

مشاهده کنند و اگر به انگشتری غیر آن اسم حیا و دو اجال

چون بر چهار نقطه هر کس بر نگین انگشتری نقش حا بنویسد یا این چهار ... یا حق یا حلیم یا حنان یا حکیم

باید و اگر این انگشتری را در آب بر آورند و آن آب را چند نوبت بصاحب ...

قوت نگاه بکند و در روز شنبه و دوشنبه حامل آن نشود و از ...

و ظالم گفته حرف نون اگر کسی را درد معده یا خفقان دل ...

حروف در مطالب برابر باب تجارت و اطباب طهارت و ...

اللهم وفقنا الاطلاع علی الاسرار بالنبی و آله الاطهار و سلم تسلیما ... الاحبار و الا

و الاسرار و مظاهر الاطلاع و الانوار

تمت بعون الله

در بیان حجامت و فصد جهت

که از اول ماه تا آخر ماه که از قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

و آله که با امیر المؤمنین علی علیه السلام اوّل ماه ۲ تب در آن پدید آید ۳ بسیار به است ۴ درد دل پیدا شود و رنگ زرد کند ۵ ضعیف شود ۶ بلغم غلبه کند

۷ بیمار ببیماری آید ۸ نوان شود ۸ قوتش برود ۹ مرگ مفاجات پیدا شود ۱۰ خارش بدن پیدا شود ۱۱ قوت جماع ازوی برود ۱۲ درد بیدا آید ۱۳ درد

چشم پیدا شود ۱۴ مغزش کم گردد ۱۵ درد های رگ زانو پیدا شود ۱۶ خارش بدن ببرد ۱۷ خارش اعضا ببرد ۱۸ مغز سر روشنی چشم پیدا شود ۱۹ از رنج

ایمن شود ۲۰ از علتها پاک شود ۲۱ از شب ایمن شود ۲۲ غمها زایل شود ۲۳ دل روشن گردد ۲۴ خون تیز زیاده گردد ۲۵ حاجتش روا شود ۲۶

سحر بروی کار نکند ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ بسیار به است رگ قیفال میراو در میان بازو داشت بر پیوندگاه برابر انگشت بزرگ جهت سر و چشم و بینی و کلام

و زبان و دندان مفید است رگ باسلیق وی نیز هم بر میان بازو است بر پیوندگاه از سوی زیر برابر انگشت جهت جگر و سپرز و درد پهلو به است رگ

اکحل میراو میان قیفال و باسلیق باشد به باسلیق پیوسته ترجمه هر علتها را سود دارد

... بجز [illegible] صفا مهرانگیز [illegible] چون صحایف اهل وفا محبت

آمیز بوده او پرستیت تعلق از هر علایق گسیخته بر خوردن البته دراز [illegible]

[illegible] سرمایه نطق بر زبانت سرمایه سخنش بر لب و دلش مخزن اسرار [illegible]

[illegible] بسط فیوضات اللهی ارباب سعادت را از آن گنج سخن در [illegible] و اصحاب

[illegible] را از مالش عنان نفاق و شقیقت آراسته بر بوریا و فاق صحیفه

[illegible] از رستخیز کلمات منفرد که [illegible] لفظا وجود [illegible] این طرف [illegible] ذوق

[illegible] دل سوق بجریده [illegible] از لیالی هر روز [illegible] امید که کرده ... اراستن گوش اهل ادراک [illegible]

[illegible] براست که [illegible] زلال روان پرورده [illegible] از [illegible] کرده و در رود [illegible] از روایت [illegible]

[illegible]

چهارم عداوت که مظهر آثار [illegible]

پنجم [illegible] طرب است و سرور ششم

غم که مواجب جمیع است و غرور است [illegible]

مرغوب افتد و [illegible] و دل [illegible]

و [illegible] سلطنت خود ساخت [illegible] در رفع فساد [illegible]

بر وجهت امید که فرح را اهل صف [illegible] خود خوانده عداوت و

خوف و غم را که به تخصیص جفا انگیز بودند از ملک بدن [illegible] چون

[illegible] در شهر دل [illegible] کرد اسباب عشرت و شادمانی مهیا کرده روزی

[illegible] مجلس انداخت و اصلحیان ملک را حاضر ساخت سودا خود را [illegible]

[illegible] عبارات و خون خود را [illegible] کلگون بر اراست [illegible]

و صفرا [illegible] پوشیده [illegible] مجلس را منور ساخته [illegible]

و [illegible] ساختند و هر کدام را در حوالی دل منزل مهیا شد سودا در سر [illegible] قرار یافت

و صفرا [illegible] زهره [illegible] و خون در جگر منزل ساخت و بلغم در [illegible] اقامت انداخت [illegible] و [illegible] رسید

افراط

[illegible]

فرح گفت این کار دشوار است زیراکه عقل از همه کار خبردار است حسن گفت [illegible]

[illegible] شده کار عداوت [illegible] میدارم که اگر بتوانم تصرف در روح [illegible] بتوانم فرح از این سخن فرحناک شد و در بر دن حسن

[illegible] پی با که شد حسن را [illegible] روح [illegible] و در اندک زمانی از ان خانه [illegible] حسن را دید در دیار بدن [illegible] افتاده و دل افسرده که

می دانست [illegible] و خود را بیخبر بروح رسانید و [illegible] لطافت اثر کرد اگرچه خوب بود خوبتر کرد و شیوه و کرشمه و عشوه و غمزه و غنج

که سپاه حسن بودند در حوالی دیار روح بار اقامت گشودند بعضی [illegible] و رفتار و رخسار پیوستند بعضی خود را بچشم و ابرو بستند القصه

روح را رونق فزود و زیاده شد از آنچه بود و بهر که پرتو انداخت [illegible] محبت که همراه عشق بود عشق را

[illegible] آشنا و [illegible] چون [illegible] رسید روح [illegible] حسن از عشق [illegible] بود در دو دیده [illegible] افراخته و کار عالی ساخته

[illegible]

فال نامه در شناختن امراض [illegible]

[illegible]

امام المتقین [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]

[illegible] و من شر النفاثات فی العقد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

خدای تعالی ابدا از چهار عناصر در وجود آورده است و ترا از شش جهت آفریده است

و خلق کرده است ترا بصفت اعضا دیگر ترا داده حواس است پنج ظاهر است و پنج باطن

و پنج ظاهر سمعیات و بصرات و شمیات و زوق است و لمسیات و آنچه باطن است

خیالات و زهرات و فکرات و فهم است و حفظات است و دیگر ترا نور داده و نور ارواح

عشق عقل نفس داده است عناصر در میان معلوم شد چهار [illegible] شمال [illegible]

و در وجود انسان حمل سر ثور گردن جوزا بر سرطان سینه اسد شکم میزان ناف عقرب قوس ران

جدی زانو دلو ساق حوت قد هفت ستاره در دوازده برج سیر میکنند در وجود انسان کدام است جواب

خورشید دل زهره جگر مشتری پشت قمر مریخ [illegible] عطارد زبان چنانکه سال [illegible] فلک الارواح

[illegible] در جسد دارد بدانکه در وجود انسان سیصد و شصت مفاصلات رگ گوشت پی و پوست [illegible] هفت اقلیم هفت

در جستن اعضا ... فرموده‌اند که هرگاه اعضای دوم ... بجنبد هر عضوی ... در این نسخه ... شده تا هر کس را که عضوی جستن کند در زمان ... بداند انشاء الله

فرق سر / جاه	میانه سر / حکمت	پس سر / دولت	بجکاه سر / سعادت	زلف کاه / حشمت	پیشانی / عیش	ابرو / دانش
میان ابرو / [illegible]	[illegible]	[illegible]	... چشم / [illegible]	زیر چشم / [illegible]	خانه چشم / رنج	لب زیرین / مهمان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] / شادی	[illegible] / دولت	گوش / اندیشه	بازو / توانگری
[illegible] / نعمت	[illegible]	[illegible]	[illegible] / خصومت	کف دست / مال	انگشت بزرگ / عیال	انگشت دوم / عز و جاه
انگشت میانه / زن	انگشت ۴ / جاه	انگشت ... / مال	[illegible] / خصومت	پستان / شادی	شکم ... / پسر ...	پهلو / رنج
شیرگاه / سلامتی	سر بینی / دستش	زهار / مال	خایه / فرزند	مقعد / دولت	بن ران / عیش	میان ران / قبر ...
زانو / خصومت	زیر زانو / مال	بر روی ساق / غایب	اندرون پای / ...	پشت کر / دولت	انگشت سیم / امر مسروف	انگشت چهارم / خصومت

جستن اعضای جانب چپ

فرق سر / عز و جاه	مهلوی سر / خصومت	پس سر / جاه	جمله سر / مال	ذلفگاه / عیش	پیشانی / خیر و خوشی	ابرو / دستش
میان ابرو / خصومت	وتنیا ابرو / شادی	پشت چشم / شادی	خانه چشم / دستش	ونیب چشم / شادی	زیر چشم / خصومت	چین / جاه
لب زیرین / روزی	کوشه لب / عیش	لب بالا / شادی	زنخدان / کامرانی	کوش / خیر و خوشی	حلق / بهار	دوش / رنج سبک
ربع ... / خصومت	شیر دست / رنج	کف دست / عز و جاه	انگشت بزرگ / شادی	انگشت دوم / مال	انگشت میان / شادی	انگشت چهارم / خصومت
کامیاب / غایب	سینه / شادی	پستان / شادی	شکم / کام	ناف / شادی	پهلو / دولت	شیرگاه / شادی
زهار / سفر	خایه / اندیشه	مقعد ... / سفر ...	میان ران / سفر	زانو / جاه	زیر زانو / مال	ساق / عیش
میان ساق / غایب	اندرون ... / خصومت	کف پای / سفر	پشت پای / جاه	پاشنه / مال	انگشت بزرگ / وزن	انگشت دوم / خصومت
انگشت سیم / نیک	انگشت ... / روزی	انگشت ... / قسمت ...	رنج تعب / کار	کف ... / ...	پشت پا / قسمت	پهلو ... / اندیشه

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] فصل [illegible] از قسم دوم از کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون **علم مساحت و آن عبارتست از معرفت کیفیت** استخراج مقادیر مجهول با آلات معینه
[illegible] کند که استعلام امثال واحد معروضست وابعاض او در مجموع اگر در مجموع خط باشد وابعاض و امثال مربع او اگر سطح باشد و امثال وابعاض
[illegible] این فن تقدیم آن کنند در اصول ریاضی و طبیعی ذکر کرده شد اینجا چیزی چند که اهم باشد با آنچه اشرف مطالب باشد و چهار فصل ایراد کنیم

فصل اول [illegible] بعضی مقدمات **بدانکه** خط مقداریست که او را طول باشد فقط و سطح مقداریست که او را طول و عرض باشد فقط و جسم مقداریست که او را طول
و عرض و عمق باشد [illegible] و خط نقطه [illegible] و میان هر دو سطح خط و میان هر دو جسم سطح و خط مستقیم آنست که جمیع نقطها که برو فرض کنند متحاذی باشند و بعضی
گفته اند آنست امتداد و شعاع بصر [illegible] طرف او [illegible] داو را وضعات ده نام است **ضلع ساق عمود قاعده جانب قطر وتر سهم ارتفاع**
مسقط حجر و خط منحنی آنست که نقطها مفروضه در او متحاذی نباشند و سطح مستوی آنست که ممکن باشد که از جمیع جهات از او خطوط مستقیم
استخراج کنند و زاویه مسطحه آنست که از سطح واقع میان دو خط که متصل باشند [illegible] حاصل شود [illegible] یکی از دو ضلع او را اخراج کنند او با دیگری برابر
[illegible] محیط شود و یکی از آن زاویه قایمه خوانند و هر ضلع عمود بر دیگری و اگر متفاوت باشند [illegible] حاده خوانند و آنکه بزرگتر باشد منفرجه [illegible]
و شکل آنست که حد واحد یا حدود [illegible] محیط شود پس اگر محیط حد واحد بود آن سطح باشد آن شکل را دایره خوانند و آن خط را محیط دایره [illegible]
[illegible] و در میان نقطه [illegible] مرکز او [illegible] قطر دایره خوانند و اگر بدو قسم مختلف کند [illegible] محیط او را وتر خوانند [illegible]
قاعده و شکل [illegible] و دو خط مستقیم که بر مرکز ملتقی شوند و هر یکی از آن بقدر نصف قطر دایره باشد آن را قطاع دایره خوانند [illegible] از نصف
دایره باشد [illegible] قوس [illegible] از نصف دایره بود [illegible]
دایره خوانند قطاع دایره بر صورت [قطاع اصغر] **و دو کرد و قوس** [illegible] سطح محیط شود [illegible] نصف دایره باشد [illegible]
اگر محیط [illegible] باشند اگر آن حدود سه خط باشند شکل حادث شود مثلث گویند [قطاع اکبر] **اگر** آن سه خط متساوی [illegible] اضلاع اگر مختلف [illegible]
باشند و پس آنرا مختلف [illegible] و بعضی از مثلث را یکی از زوایا او قایمه باشد و بعضی منفرجه و بعضی را جمیع زوایا حاده باشد و اگر خطوط چهار باشند [illegible]
و زوایا [illegible] قوایم شکل که حادث شود مربع [illegible] و اگر زوایا قایمه باشند و اضلاع متساوی نباشد بلکه هر دو ضلع متقابل متساوی باشند آنرا شکل مستطیل خوانند و اگر
زوایا قوایم نباشند و اضلاع متساوی باشند [illegible] آنرا معین خوانند [illegible] [نصف دایره] زوایا قوایم نباشند و اضلاع [illegible]
متقابل و زوایا [illegible] آنرا شبیه بمعین خوانند و ما سوی اینها [illegible] ذوات الاضلاع اربع [illegible] خوانند [illegible] که هر دو زاویه متقابله [illegible] شکل قسمت کنند
قطر خوانند [قطاع اکبر] و اشکال را که خطوط او [illegible] اکثر الاضلاع خوانند مخمس مسدس و مسبع و غیر آن چندانکه اعتبار ممکن باشد **و از اشکال** دو دایره [illegible] محیط شود
و سطح میان هر دو باشد [illegible] اگر خط مستقیمی را که واصل باشد میان هر دو محیط دایره [illegible] در جمیع دوره مماس سطح شود سطح اسطوانه [illegible] حادث شود و خط
که واصل باشد میان هر دو مرکز دایره سهم او باشد و هر یک از دو دایره قاعده او [illegible] سهم عمود باشد بر قاعده اسطوانه قایمه باشد و اگر [illegible] مایله **و اگر محیط باشد بشکل یک دایره و**

مثلث | متساوی الساقین | قایم الزاویه | منفرجة الزاویه | مربع | مستطیل | معین | شبیه بمعین | سهم اسطوانه

و سطحی صنوبری که مرتفع شود از محیط او متقابل [illegible] نقطه بر وجهی که اگر خط مستقیم را که [illegible]
میان نقطه و محیط دایره [illegible] بگردانند مماس سطح شود در جمیع دوره شکل مخروطی حادث شود دایره قاعده او باشد خط و اصل میان نقطه و مرکز
قاعده سهم او [illegible] سهم عمود باشد و مخروط قایم بود و الا مایل **فصل دوم در آلات مساحت** آلات مشهوره پیش ارباب صناعت سه است **ذراع قصبه اشل و ذراع**
سه قسم است یکی ذراع ید که آنرا قوم [illegible] خوانند و آن شش قبضه است [illegible] معتدل که هر قبضه بعرض چهار انگشت باشد از انگشتان معتدل و عرض هر اصبعی شش شعیر باشد
معتدل

معتدل و هر شعیری شش موی [illegible] دوم ذراع [illegible] که آن ذراع از انگشتان معتدل و قبضه که آنرا باب [illegible] خوانند بذراع الیدست ذراع
باشد [illegible] ساحت [illegible] و اشل ریسمان باشد که طول او [illegible] ذراع الیدست ذراع [illegible] قصبه را در نفس خود [illegible]
و ده مثل عشیر را قفیز و ده مثل قفیز را جریب پس [illegible] مثل در نفس خود جریب باشد و در قصبه قفیز و در ذراع عشیر و دو ثلث عشیر [illegible] **فصل**
سیم در کیفیت مساحت اشیاء مذکوره خط اگر مستقیم باشد مساحت او ظاهر است پس اگر منحنی باشد همچون محیط دایره [illegible]
[illegible] امثال و سبعیت [illegible] پس قطر دایره را آن واحد تقدیر کنند که چند از آن است و آن مبلغ را [illegible]
و بعضی ریسمان را بدو تطبیق کنند و بعد از آن ریسمان را بر آن واحد تقدیر کنند و بر اینگونه تقدیر سایر خطوط منحنیه توان کرد **اما مساحت سطوح** [illegible]
الزاویه یکی از دو ضلع قایم را در نصف ضلع دیگر ضرب کنند آنچه حاصل شود مساحت او باشد **و اگر منفرجه الزاویه باشد** عمود را که مخرج شود [illegible] بر ضلع [illegible]
آن ضلع ضرب کنند یا بعکس آنچه حاصل شود مساحت او باشد و اگر حادة الزوایا باشد عمود را که مخرج شود از هر زاویه بر وتر او در نصف آن وتر ضرب کنند یا بعکس حاصل مساحت او باشد و اگر سطح
مربع باشد احد اضلاع او را در نفس خود ضرب کنند مساحت او باشد و اگر مستطیل باشد طول او را در عرض او ضرب کنند مساحت او حاصل شود و اگر طول او مجهول باشد [illegible]
میان هر دو معلوم مربع قطر او [illegible] نصف باقی مساحت او باشد **و اگر سطح بشکل معین باشد** احد قطرین او را در نصف دیگری ضرب کنند حاصل مساحت او باشد [illegible] مربع
نصف هر دو قطر او [illegible] ضلعی از اضلاع او [illegible] تفاوت میان مربع احد الاضلاع و مربع نصف احد القطرین [illegible] مضاعف کنند قطر دیگر او باشد مثلا
[illegible] که هر ضلع او ده ذراع است و یک قطر او دوازده مربع نصف قطر او سی و شش باشد آن مبلغ را از مربع ضلع او [illegible] شصت و چهار [illegible]
که نصف قطر دیگر بود پس او را شانزده بود [illegible] نصف قطر دیگر است نود و شش باشد و آن مساحت او بود هرگاه تنصیف مربع مبلغ زیاده از ربع قطر باشد آن قطر
آن قطر اصغر باشد و اگر کمتر بود قطر اطول اگر هر دو قطر او معلوم بود و اضلاع مجهول مربع هر دو نصف قطر را جمع کنند و جذر مجموع بستانند جواب آن باشد **شبیه بمعین**
[illegible] عمود او را در قاعده ضرب کنند تا مساحت او حاصل شود قطر را اخراج کنند تا بدو مثلث منقسم شود و مساحت آن هر دو مثلث مساحت او باشد و جمیع اشکال [illegible]

ذی زنقه | ذی الزنقتین | ذی الزنقتین مختلفین | ۱۵ | ۱۰ | ۱۳ | ۲۲

[illegible] کثیرة الاضلاع را [illegible] و مساحت [illegible] کنند [illegible] مخمس سه مثلث
منقسم شود و مساحت [illegible] اکنون عادت اکثر اهل این صناعت در مساحت منحرفات که او را ذوالزنقه [illegible] آنست که نصف مجموع هر دو طول را در نصف مجموع
هر دو عرض ضرب کنند تا مبلغ حاصل جواب باشد و این هم بصواب نزدیکست و مربع ذی زنقه واحده بر جزوی باشد و او مربع باشد و دو خط متوازی و دو خط متلاقی [illegible]
متوازیین باشد و مساحت آن چنان بود که از ضرب احد المتلاقیین در نصف مجموع متوازیین حاصل شود مثلا در صورت مذکوره دو ضلع متلاقی یکی سیزده دوم دوازده و متوازی یکی
بیست و دوم پانزده [illegible] مربع اول [illegible] و مربع تفاضل متوازیین [illegible] که آن [illegible] و مساحت او مضروب دوازده که اصغر المتلاقیین
است در هفده و نیم که نصف مجموع متوازیین است و مربع ذی الزنقتین [illegible] باشد و او مربعی باشد محیط بر دو خط متوازیین و دو خط متلاقی [illegible] و دو زاویه او
متساوی باشد و دو منفرجه [illegible] و دو قطر او هم متساوی باشند [illegible] عمود او که آن دو خط اند که از هر دو نهایت اقصر المتوازیین داخل او واقعند بر زوایای
قایمه و مساحت او مضروب عمود او است در نصف مجموع متوازیین [illegible] تفاوت میان مربع نصف تفاضل متوازیین و مربع احد المتلاقیین مثلا در صورت که نموده شد
از دو ضلع متوازی او یکی پانزده است و دیگری بیست [illegible] و هر یک از متلاقیان ده نصف تفاوت میان متوازیین [illegible] مربع او [illegible] چون از مربع زنقه که صد است
[illegible] شصت و چهار [illegible] عمود [illegible] و مضروب او در نصف مجموع متوازیین که هفده و نیم است مساحت او باشد مربع ذی الزنقتین مختلفین
و آن مربع باشد محیط بر دو ضلع متوازی و دو ضلع مختلف و زوایا در [illegible] برخوی [illegible] مساحت او در [illegible] مضروب عمود او است که آن دوازده است در نصف
مجموع متلاقیین که آن سیزده است [illegible] احد المتلاقیین [illegible] است و دیگری بیست و نصف این مجموع سیزده باشد و [illegible] دوازده [illegible] و مساحت
سطح دایره از ضرب نصف قطر او در نصف محیط او حاصل شود و مساحت نصف دایره از ضرب قطر او در ربع محیط او است و مساحت قطاع دایره [illegible] نصف قطر

	یک یک		
	گر زانکه یکی و یکست فالت گردد به از این که بود حالت	مقصود دولت بحصل اید افزاید عز جاه و مالت	
یک با دو		یک با سه	
فال یک و دو نکو نماید اقبال ترا بزین بر اید	گردد بمراد تو همه کار بر تو در بسته حق گشاید	فال یک و سه گر از جهان جست اندیشه تو در زمین پنهان نیست	زنهار [illegible] گر صبر کنی ترا زیانی نیست
یک با چهار		یک با پنج	
گر یک با چهار فالت اید ز اندیشه خود ملالت اید	کار تو نیکو شود به آخر زین فال چنین مقالت آید	فال یکی و پنج در مقابل فالی بود این مشغل بابل	اندیشه هر چه در دلت هست در طالع تست جمله حاصل
دو با یک		دو با دو	
فال دو و یک چه شد بیدار اندیشه صابر نگهدار	اندیشه تو خدا برآرد گر صبر کنی با فرکار	فالت دو و دو نیکو بر اید کاین شاخ امید تو بر اید	از حضرت خالق جهانی دار خوش باشی که کام تو بر اید
فال دو و سه منور اید اقبال ترا بزین بر اید	هر چیز که خواست همان جو [illegible]		

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اندر منفعت و آفت فصد

رگهای که از رگ زدن فرموده اند اگر ضرورت می باشد بگوییم اول قیفال اما فصد قیفال منفعت [illegible] چشم و گوش [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] میان [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible] باید زد [illegible] اکحل [illegible]

[illegible] و صداع [illegible]

[illegible] باید کردن

[illegible] باید زدن [illegible] باسلیق [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible] و سینه [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible]

[illegible] رگ زیر زبان [illegible] باسلیق [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] الذراع [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible] آب گرم [illegible] باید [illegible]

باید زدن [illegible] و [illegible]

[illegible] باید [illegible] نهادن [illegible]

[illegible] باید زدن اما فصد [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible]

[illegible] باید زدن [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در سر خواب پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و به پشت باز خفتن موجب ضرر باشد
... نزله و سل و درد پشت و کابوس و خواب بر خلو معده مضر باشد و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایت
و کتاب خواندن خواب آورد

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر

ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک گ ل م ن و ه ی

حروفات ...

با تا ثا جا حا خا را زا طا ظا نا ما

حروفات ملفوظی ابجد

الف جیم دال ذال سین شین صاد

ضاد عین غین قاف واو کاف لام میم نون

استاد باید که در همه ابواب سر رشته بابش نیک بفهم و محفوظ دار

الفغ رکر جکش ومت هنث

وسنخ زعذ حفض طصظ

۱۰۱ ۶:۶۰۶ ۷:۷۰۷ ۹:۸۰۸ ۹:۹۰۹

در شناختن خانهای هفت کواکب گوید

مریخ تعلق بفلک دوم دارد　شمس تعلق بفلک چهارم دارد　عطارد تعلق بفلک سوم دارد　مشتری تعلق هفتم دارد　زحل تعلق بفلک نهم

قمر تعلق بفلک اول دارد　زهره تعلق بفلک پنجم دارد

شرح اسلام شیخ الطریقة ... و درهم ...
رحمة الله حسینی تحقیق [illegible] اندازه و درهم ...
شرعی یک مثقال صیرفی است و یک رطل عراقی صد و سی درهم است و یک رطل عراقی
شرعی یک ششم مثقال صیرفی بر [illegible] مثقال صیرفی
وزن آب کر است صد و سی و [illegible] زیرا که الحال [illegible] مثقال صیرفی
شرعی هفت مثقال شرعی [illegible] مثقال صیرفی است

چهار عنصر

آتش صفرا است	آب بلغم است
باد گرم و تر خون است	خاک سرد و خشک سودا

جو زمانی که تا توره نامند هرگاه
ریشه او را خشک کرده مثل تنباکو
ریزه نموده و قلیان نا بکشند ضیق
النفس ... که [illegible] علاج
پذیر نباشد رفع می‌گردد مکرر
تجربه شده والسلام

حب مسهل [illegible] سلیم حکیم باشد

گل سرخ ۲ — صبر سقوطری ۳ — مصطکی ۲
تربد ... زنجبیل ... ایرسا ... [illegible]
۲ — ۱ — ... با آب خمیر نموده
حب سازند هر دو نخود یک مثقال فرو
برند از مالا آن آب گرم را خورند
و از ماست و ترشی پرهیز نمایند

[illegible]
وزن آب

در لوح حیات و ممات که بالا باید دانست که از ماه چند
گذشته و چهار چند روز است که خواهد بهت نام بیمار حساب
جمل باید شمرد و ۲۰۲ بر آن افزود و آنچه از ماه گذشته باشد
بر آن افزود چند روز که بیمار خواهد بر آن افزوده آمد ۳۰۳
طرح کنند و آنچه از سی کمتر بماند در جدول طلب کنند و اگر
در جدول حیات افتد که رمز او شاید و الا در جدول ممات
بدنباشد

حیات	ممات	حیات	ممات	حیات
ممات	حیات	ممات	حیات	ممات
حیات	ممات	حیات	ممات	حیات
ممات	حیات	ممات	حیات	ممات
حیات	ممات	حیات	ممات	حیات

لوح حیات — لوح ممات

[illegible]	۲۰ ۱		[illegible]	۲۰ ۵
۵ ۴	۹ ۳		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۰ ۲ ۱۲		۱۵ ۱۳	[illegible]
۱۰ ۱	۲۰ ۲		[illegible]	[illegible]
۱۰۷	۱۰۹		۲۰ ۲	[illegible]

لوح	حیات		لوح	ممات
بیست و چهارم	بیست و هشتم		بیست ششم	بیست و پنجم
هفتم و پنجم	چهارم و نهم		ششم	هشتم
چهاردهم و شانزدهم	سیزدهم و دوازدهم		پانزدهم و سیم	بیستم و یازدهم
یکم و دهم	بیست و دوم		دهم و بیست هفتم	سیم و سی یکم
هفدهم	نوزدهم		هیجدهم	بیست سیم

مرویست از ائمه اطهار علیهم السلام که اگر چیزی دفع مرگ تواند کرد سنا باشد
اگر مردم بدانند که چه منفعت در او هست یک مثقال او را بدو مثقال
طلا بخرند امان است از بهق و برص و جذام و جنون و فالج و لقوه
خفقان اینست سنا و مویز سرخ بیدانه و هلیله زرد
و هلیله سیاه و هلیله کابلی مساوی معجون ساخته مقدار سه درهم
ناشتا و سه درهم در وقت خواب تناول نماید

بهم بخورد که خلل بتن رسانده و شیر و ... با هم بخورد که مزاج
بتن رساند و پیچش منع و چیز بهم بخورد که صحت را بر طرف
کند و انگور و حلوا و انار و هر آنچه بهم بخورد که مرضها در تن پیدا شوند
و اگر بیشتر با پیاز بخورد که جذام پیدا گردد و چغندر با ماهی بخورد بیمار شود که

اینچه گفته موافق طریق حکمات اگر عاقل پیروی کند ب

اگر طالب صحتی آب چون طعام خوردی بخورد که معده شور و آب ناشتا بخورد که امراض بیدا شوند
و در میان غذا هرگاه معده سرد باشد آب بخورد اگر معده گرم باشد آب روا است میان غذا آب خوردن روا باشد
و بعد از جماع آب خوردن غلطات و آب سرد در حمام خوردن باعث رنج و درد شود و بعد از میوه آب بخورد که رطوبت
و بعد از مسهل آب بخورد که باعث بهم رسیدن مرضها میشود و در شب آب بخورد که وقتی بیمار شود و آب گرم وقت
و آب بسیار خوردن باعث رعشه میشود و آب گوگرد و زاج ... را زرد و آب معدن مس و آب ... رجاب
۲ یکبار یا دو بار زیاد و بیش بخورد که خوراب شود و قوت غذا لطیف
خوردن غذای غلیظ از عقب آن بخورد و غذا از اشتهای خورد که در یک
زمان فارغ از آن شود و غذا نخورده از معده پاک ... دیگر میل
غذا منع و از خوردن غذای لذت آن بخورد گم ازو بسیار رغبت آید ۱۲

اگر زن حامله نشود این طلسم را بنویسد بنام وی
در میان بندد با شوهر تقریب کند فرزند حاصل
میشود بفرمان خدای تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم
ها ها علی علی علی علی علی له له له له ده ده
ده ده ده الوحا الوحا الوحا الوحا لیلا اعلم
لمعو علم ۱۱۱۱۵۶۶۱۱ ۱۱۱۱۱ ط

باب ۱۲۲ الصد بیست دوم علاج پی که در وی سوزش باشد — باب ۱۲۳ الصد بیست سیم علاج تب مطبقه
باب ۱۲۴ الصد بیست چهارم علاج تب بلغی که هر روز بگیرد — باب ۱۲۵ الصد بیست پنجم علاج تب ربع
باب ۱۲۶ الصد بیست ششم علاج تب گرم و سرد — باب ۱۲۷ الصد بیست هفتم علاج تب که اندام را گرم کند
باب ۱۲۸ الصد بیست هشتم علاج تب عشیر که ادیش ببرد — باب ۱۲۹ الصد بیست نهم اندر علاج تب مائیه
باب ۱۳۰ الصد و سیام اندر علاج تب مرکب — باب ۱۳۱ الصد سی و یکم اندر علاج تب که از تخمه باشد
باب ۱۳۲ الصد و سی دوم اندر علاج کشتن زنبور — باب ۱۳۳ الصد سی و سیم اندر علاج محبس کردن تن
باب ۱۳۴ الصد سی و چهارم اندر علاج شناختن داروها — باب ۱۳۵ الصد سی و پنجم در بیان کردن اوزان و کیل
باب ۱۳۶ الصد سی و ششم اندر تفسیر نام داروها — باب ۱۳۷ الصد سی و هفتم اندر بدلهای داروها

باب اوّل در آفرینش مردم ایزد تعالی عز و جل مردم را بیافرید بر مثال شهرستان که او را دوازده در بود و مدام چیزها از آن درها بیرون آید که سلاح تن مردم در آن باشد دو در وی بزرگ بر دو سوی و از دو سوی صد و هشتاد جوی کشاده از او آب بر دارند و دویست و چهل و هشت بادبان و پانصد و بیست و نه و این دوازده در دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ بینی یکی دهان و دو پستان و یکی ناف و دو فرج و رگها پانصد و بیست و نه است و دویست و چهل و هشت بادبان استخوانهاست و بنهاده اندر وی هفت اندام و نیز است و شصت پاره ... و گوشت اندر وی بر چهارصد و پانصد و هفتاد قطره خون بیافرید و هر قطره مثقالی و ارواح آن عطارد کرد و شش هزار در وی بیافرید و ارواح او زحل کرد و سیصد و شصت مثقال مغز بیافرید و ارواح او قمر کرد و پوست را بیافرید و ارواح او شمس کرد هم چنانکه جهان را باد از چهار جهات آید از جنوب و شمال و صبا و دبور اندر تن مردم نیز چهار باد ساخت هم چنانکه آبهای جهان بر چهار گونه است شیرین و تلخ و گنده و شور هم چنان در مردم است و چنانکه بخشش سال بر چهار حالت بهار و تابستان و خزان و زمستان حال مردم نیز بر چهار گونه است طفلی و جوانی و کهلی و پیری چون ایزد تعالی مردم را بیافرید بهارگاه بود و شب و روز بهم راست بود و آفتاب با ول درجه حمل بود و تابستان گرم و خشک بود و زمستان که گرم و نرم است و خزان سرد و خشک است و چون بهار بود همه میوها و نباتها از زمین ببالا برآید و همه جانوران حرکت کنند بدان وقت و خونها و خلطها اندر ایشان بجنبد

وتنگ

وتنگ گردد و خواستن جانوران در آن وقت بود ناچار از جهت آنکه آفرینش جهان آن وقت بوده است با ول و از این سبب حکیمان و طبیبان رگ زنند و دارو خورانند و معالجت کنند و آن چهار باد که گفتیم جنوب گرم و تر است شمال سرد و خشک است صبا گرم و خشک است دبور سرد و تر است جنوب دست راست مشرق است شمال دست چپ باشد چون روی به مشرق کنی صبا از سوی مشرق درآید و دبور از سوی مغرب درآید چون کودک از شکم مادر بیرون آید پادشاهی جنوب را باشد تا بالغ شود و طبعش گرم و تر باشد پس از آن پادشاهی صبا را باشد تا کهل شود و طبعش گرم و خشک باشد پس از آن پادشاهی شمال را باشد تا پیر شود و طبعش سرد و خشک است و از پیری تا آخر عمر پادشاهی دبور را باشد و طبعش سرد و تر بود و آن چهار آب که گفتیم آب شور در چشم است باری تعالی بحکمت آفرید بدان سبب که چشم بیناست اگر آب شور نباشد آن پیه بگدازد و اندر آفتاب چشم با ننگرستنی کردن و تاریک شدی و آب تلخ در گوش است اگر تلخ نبودی مگس در وی آرام گرفتی و پلیدی و جنبنده بدید آمدی و مغز بخوردی و آب خوش در دهانست تا مزه طعام و شراب بتوان دانستن و آب گنده در بینی است از این سبب ایزد سبحانه و تعالی چنین سرشتن والله اعلم بالصواب

باب دوم اندر آفرینش سر و مغز جالینوس گوید ایزد تعالی سر آدمی بیافرید و مغز اندر وی نهاد و مغز را سه قسمت نهاد یکی جای عقل و دیگر جای حفظ و سه دیگر جای فکرت و مغز اندر میان هفت پرده نهاد تا آفتاب بدو نرسد اما پرده بیرونی موی است دوم پوست سیم گوشت چهارم استخوان پنجم پوست قوی بر روی استخوان است که طبیبان آنرا ام الجافیه گویند ششم پوست تنک که بر مغز نهاده است آنرا ام الرقیقه گویند هفتم مغز است بدین همه حکمت بیافرید تا باد گرم و سرد و الم و آفات بدو نرسد که مغز وزیر دل است و دل پادشاه تن است و از دل و مغز بهتر در اندام نیست و زندگانی در دل است و عقل و حرکت در مغز است و موی را از فساد خون آفرید هر خون که غالب تر شود موی قوت گیرد و بیالد و از آن فساد خون سوخته باشد از آن سبب که از خون صافی بود زندگانی و گوشت فزاید و موی بخیزد و هر که موی تنک باشد بلغمی باشد و هر که اصلع بود صفراوی باشد پس مردم خرد آنرا بمغز داده اگر مغز را خلل افتد در تن هر دو را خلل آید و دیوانه شود

دشرم

چنانکه بد از بر بخواند و تنگ دل گردد که مغز بدل پیوسته است و بجایها و بندها استوار و اگر این تمامی میان این بخش بود اندیشه و تمیز نتواند کرد و اگر در بخش او خلل افتد فراموشکاری بدید آید که هیچ چیزی یاد نتواند داشت و حکما گفته اند که چند کس را دیدیم که این علت بدید آمد نام پدر و مادر خویش فراموش کردی و چون تشنه گردی دهان در آب آوردی و دهان باز هم نهادی تا کسی وی را یاد بدادی و تشنه بود که مردم خویشتن نیازرد و دهان از هم باز کند و این علت بیشتر بود و از بلغم بود تا بدل جای است که ایشان بیکدیگر دیدار کنند چون این راه بسته شود این فسادها در مغز پدید آید و سکته هم از این بود و سبب بود که مردم بی هوش و رنگ از وی بشود و چون مرده گردد و چون پزشکی نا اهل بود که داند که مرده است و علاج کند و گور کنند و پندارند که مرده است که چون راه بسته شود مغز از دل نتواند خوردن و زندگانی نتواند بیدن و اگر بس و نود دل را نبود مغز افسرده شود و اگر سردی و دوری مغز نبود دل دفه شود پس ایزد تعالی جل جلاله مغز را سرد و تر آفرید و دل را گرم و خشک تا هر دو آن از طبع و قوت خویش یکدیگر را بهره میدهند و سلامت بمانند

باب سیم اندر آفرینش چشم خدای تبارک و تعالی چشم را بیافرید از بهر دیدار و هم دیدار بوی اندر آن نهاد و هفت غلاف آفرید و میل مها را بهفت غلاف اندر آن استوار کرد غلاف بیرونی را ملتحمه گویند و دیگر را قرنیه است از آبگینه و دیگر غلاف دوم را ... گویند غلاف سیم را عنکبوتیه گویند چهارم غلاف را سلسله گویند پنجم غلاف را عنبیه گویند ششم غلاف را ... گویند هفتم را ملتحمه گویند دیدارها اندر میان بنهاد و حکمت آنست که با هیچ مضرت نتواند کردن هوا را او را گرد بر گرد همه حجاب آفرید تا رطوبت مغز را ایشان نتواند که چشم را و آب او را شور آفرید تا رگهای دل و رگهای هوا او را تباه نتواند کرد و از بیرون او سه حجاب موی آفرید یکی دیدار در وی و دیگر خوردن آب چشم را بگیرد و دیگری ابرو که اگر مژه نبودی از چشم مردم همیشه آب روان بودی بیرون که هر کرا مژه بریزد از چشم مردم همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبودی مردم از دور هیچ نتوانستی دیدن سایه مژه دیدار نزدیک را قوت دهد و ابرو دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از چشم باز دارد و از علتهای که اندر چشم بود نیز از آن بود که چون مژه بریزد هم چنانکه بر آب جوی درخت نشود و گیاه نشود و این جوی کنده شود و تباه شود ایزد تعالی از استارگان پرورنده چشم ماه و آفتاب را گردانید

اگر

اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منحوس باشد چشم چپ آن طفل به قوت باشد باری تعالی که مدبر بر کمالست معیوب بود و باشد که احول گردد و اگر آفتاب که نیر اعظم است در وقت آمدن از کتم عدم بوجود و زادن از شکم مادر منحوس بود بر خلاف آنکه از مادر نابینا آید و چنان آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب ۴ چهارم اندر آفرینش گوش ایزد تعالی گوش را بیافرید از بهر شنوایی و شنوایی اندر مغز نهاد و دو رگ از مغز بیرون آورد بسوی گوش بگردانید تا آوازها را بمغز راه نماید تا مغز اندر یابد و تمیز کند و بداند و اگر چنان باشد که مردم کر باشد مادر زاد از آن علت باشد که آن دو رگ گوش را اگنده باشد میان تهی نبود و اگر مردی کر گردد بر وی کار از آن علت باشد که بخارهای فاسد اندر مغز گرد آید و آن بخار بدین دو رگ بر آن آید میان هوا و میان مغز حاجز گردد و شنوایی از مغز باز دارد از آن بخار بلغمی باشد که رگهای گوش باز دارد و ایزد تعالی بحکمت گوش را آفرید از بهر باد و هوا بسوی مغز راه نیابد و مغز را تباه نکند و آب وی تلخ آفرید از بهر آن تا جنبنده و کرم در وی اندر نتواند شدن و بوی اندر قرار نگیرد و او را بفضل چشم نهاد و از همه حواسها این چشم گوش برتر است و گروهی مردمان شنوایی را فاضل تر گیرند از بینایی و چنین گویند تا روز و روشن نشود چیزی نتواند دیدن و گوش بروز و شب یکسان شنود که اندر شنودن وی زیادت و نقصان نبود و گروهی مردمان بینایی را فاضل تر دانند از شنوایی و چنین گویند که گوش تا آواز نشنود و بدان نرسد نتواند شنیدن و چشم همه چیزها را بیند چنانکه هست و اندر مثل وی چون رعد است و برق که هر دو از یک جای تولد کند چشم اندر ساعت برق ببیند و گوش تا زمانی دیر برنیاید آواز وی نشنود پس بینایی فاضل تر آمد از شنوایی و بعضی از مردمان گویند که گوش شب بر چشم بر هیچ دارد که چشم در تاریکی نبیند و گوش شنود و در روز چشم بر گوش تفضیل دارد که چشم از جای دور هر چیزی از حیوان ناطق و غیر ناطق ببیند و گوش آواز نرم ایشان نشنود و ایزد تعالی گوش مرغ را داد و آواز شنودن اندر وی نهاد فتبارک الله احسن الخالقین

باب ۵ پنجم اندر آفرینش بینی ایزد تبارک و تعالی بینی را بیافرید از بهر بویایی و قوت بوییدن اندر وی نهاد و فضولها که مغز اندر کوشاند راه بسوی وی نهاد مثل وی چون کالبد کلاه دبت که دو ناره دارد هر بخاری که اندر کاسه گرد آید سوی مغز فرو بالا آید و از بینی راه بیافرید بسوی مغز فرو بالا آید و بینی را بیافرید تا مغز و هم آن

آن راه سوی مغز گشاده کرد تا هرگاه چون دهان بام‌دم فراز شود مردم براه بینی دم توانند زدن اگر دهان مردم باز ماندی در وقت خواب بیم آن بودی که گزنده یا جنبنده در دهان مردم شدی و مردم همان زمان هلاک گشتی و ایزد تعالی دهان را بند و گشاد آفرید و بینی را سخت آفرید و گشاده تا چون دهان مردم فراز شود از راه بینی دم توانستند زدن و بخارهای که اندر مغز گرد آید و فراز تواند با آمدن تا مردم از بهر گرفتن دم نمیرند و مغز مردم از بهر بخارهای کنده تباه نشود این نعم بینی را قوت بوییدن نفره داد و تلی‌اد از بهر لسبتر شد نه بینی که هیچه جهان بوید بزهر منسوبت و آب آن شور آفرید تا حیوان بد و در نتواند شدن و مغز تباه نشود ایزد تعالی چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین باب ششم اندر

آفرینش دهان ایزد تعالی دهان را بیافرید از بهر طعام خوردن و آب وی خوش بیافرید تا مزه هر چیزی بتواند دانستن و زبان را اندر آن نهاد تا حرکت زبان از تری باشد و مزه یابنده هم زبانست و کام نه هر که را زبان ببرند مزه طعام نتوان دانستن و آبی که اندر دهان گرد آید نولد او از جگر است و از جگر رود و حلق اندر آن خون بود و حلق اندر آن مصعد گردد و سپید گردد اگر صفرا اندر جگر بماند مزه طعام جگر را تلخ گرداند و دهان مردم تلخ بود و اگر سودا اندر جگر بماند مزه جگر ترش گرداند و دهان مردم ترش بود و اگر بلغم اندر جگر بماند مزه جگر سرد گردد و دهان شور بود و اگر خون صافی اندر جگر بود علتی نباشد دهان مردم خوش بود ایزد تعالی را بیافرید اندر دهان تا قوت دهان را بمزه یافتن و دهان مشتی را داد و زبان را بعطا داد و نداند تیز بینی که گوینده چون عطاردی که سخن را اندر توسخت تیز است و هر که را دندان نبود سخن گفتن او نه درست باشد و هر که را دندان افتاده باشد سین نتواند گفتن والله الحکیم الحکم باب ۷ هفتم در آفرینش دل ایزد تعالی چون دل را بیا

فرید مایه حرارت همه تن اندر آن نهاد تا همه تن از آن گرم باشد و حرارتهای غریزی از آن آفرید داد و لجنبنده آفرید هرگز بی‌نبود که او را جنبش نبود و نیکو دل صنوبری آفرید نیکسوی او فراخ و تنک و نیکسوی او فراخ و تن او را بر دو خانه آفرید یکی باد و یکی خون و زندگانی مردم اندر آن نهاد و از آن چهار رگ اصلی بیرون آورد و این چهار رگ سوی دو شاخ شود جمله صد و بیست و هشت شاخ شوند همی جنبند باشد چنانکه دل جنبد از بهر یکها جنبد ماننده دل گواهی دهن از تن مردم بلکه تی

وبیماری و زندگی و مردگی تا چون پزشک دست و پای شان بزند بتواند دانستن که چه علت غالبست تا علاج بتوان کردن و از این چهار رگ اصلی دو رگ برزین نیمه برشده است و سپراکنده در نیمه زیرین مردم تا قوت پراکنده شود همجایگاه و این جاها که از دل بران آید او را گشاید ولیکن گشادن او را نهان بود چون بریدن و داغ کردن ایزد سبحانه و تعالی دل را آفتاب را داد و نسبت دل با آفتاب حکمت آنست که او پادشا سیارگان است و مدد دهنده حیوانیت دل نیز پادشاه تن است و موجبات و زندگانی و محل اجل را داده است و مثل بر دل از آفتاب فتبارک الله احسن الخالقین باب ۸ هشتم اندر آفرینش شش ایزد علا شش را بیافرید و معدن سردی و تری کرد و معدن بلغم و مروحه تن کرد و او را اندر میان معده و دل نهاد تا باد همی کند تا آتش دل و حرارت تن را تباه نکند و تن او را چون تنوری آفرید تا باد اندران مجوف بود همی رود و همی آید و اگر جز چنین بودی مردم از باد نیست راست نتوانستی کرد ایزد تعالی او را بیافرید و خانه باد کرد تا باد را قسمت همی کنند یا مزاوزه اندامی که باید می‌رساند هر حرارتی و شش قسم را داد سلک تعم چنین آفرید فتبارک الله الخالقین باب ۹ نهم در آفرینش جگر ایزد سبحانه و تعالی جگر را بیافرید و او را افتکاک کرد و جگر را آتش معده نهاد و زیر معده اندر نهاد تا هر طعامی که اندر معده افتد او بپزاند و لیکن نهاضم قوت طعام بستاند و هر چه کری و خشک بود سوی زهره فرستد و هر چه خون سوخته بود سوی سپرز فرستد و هر چه سردی بود سوی شش فرستد و هر آبی که اندر آن افتد و هیچ کاری سوی مثانه فرستد و سپشتاز کرده و برقیب بران آید اگر جگر ضعیف شد از معنی سردی و طعام نکوارد هم چنان ناگواشته بخویشتن کشد اگر اندر طعام آب بود و بلغم بود هم چنان بماند لیها بران برود و مردم را انجام باد افکند و بفالج و بلقوه اگر همچنان ناگواشت برده فروشود مردم را قولنج آرد و هیضه و اگر جگر ضعیف بود از زیادت صفرا نتواند گذشتن و چون قوت طعام بستاند اگر زهره پرشده بود هم چنان صفرا با خون با اندامها بران فرستد و مردم را یرقان پدید آید و دیگر علتها و اگر آن صفرا سوی شش فرو شود شش ریش کند الوان الواه

اورا اصیا خوانند وقلیفونی و این علت زیادت صفرا باشد که اندرین جگر بود و از جگر علت زیادت
صفرا باشد و از جگر هفت اصل بران آید سافلین رگ دوی آنست که باسلیق خوانند و عرق الاسباع
از و شکافد و بین رگ آنست که سالم و قیفال از و شکافد و دو رگ از جگر بران آید که او را اکباشتین
هر یکی که از جگر رود و جنبنده بود و خون ندارد و بخشش هر یکی از جگر بود و آن دو لیت و سی رگست
ندکم تر بیش ایزد تعالی جگر و مشتی را داد و قوت او از مشتری است و جگر از اعضاء رئیس است و قسم
تن است ایزد تعالی چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین باب ۱۰ دهم در آفرینش سپرز
ایزد تعالی سپرز را بیافرید آن را خاکدان تن کرد تا هر فسادی که اندر تن باشد از خون سوخته و فساد
تن بروی شود و هر خون که پلید باشد و تیره بود جگر سوی او فرستد و اندر وی گرد آید و از
جگر یک رگست سوی دل تا دل را از سردی سپرز زیادتی باشد تا گرمای تن را تباه نکند چون سپرز
زیادتی باشد پر شود از خون سوخته پس آنکه او را سودا خوانند چیزی نماند اندروی همه
عیب گرباز گردد و جگر با بدنهای دیگر فرستد پس آنکه از آن دمل و قوبا و سعفه و آبله و داء الفیل
و سرطان برخیزد و این همه علتها از فزونی خون سوخته خیزد که اندر سپرز گرد آید و بجگر باز گردد
و جگر با بدنها فرستد پس بخاری از خون سوخته سوی دل شود مردم بیهوش گردد و دیوانه شود
و دیوانگی چند گونه است بعضی را بگریاند و بعضی را بخنداند و بعضی را خاموش دارد اگر سوی مغز شود
مردم را صرع افتد و صرع نیز چندین دو بیست و بعضی را ابهام و بلیدی بزیرا نداز و بعضی را بیفکند و کف برآید
و بعضی را اندر آب افکند و خیالهای فساد نماید پس اگر آب آید اندر سپرز چون سپرز را گران کند
او را استسقا گویند و استسقا نیز چندین دو بیست بعضی را استسقا لحمی گویند و بعضی را استسقا
طبلی بعضی را استسقا زقی و اگر صفرا باد شود بپهلو در خیزد از ذات الجنب گویند ایزد تعالی سپرز
نخل را داد و معدن سودا کرد و خزانش ترش آفرید فتبارک الله احسن الخالقین باب ۱۱ یازدهم
اندر آفرینش کرده ایزد سبحانه و تعالی کرده را بیافرید و معدن شهوت اندروی نهاد و از منعفت
اندم گوشتها آفرید و از اندر میان پیه آفرید و آن را اندر آن پی پوستی آفرید سخت ماننده بی
تا بی که نگاه دارد تا حرارت خون و آن دل او را دانستوا اندکرد تا خونی که اندر دل گرد آید تا مغز و از مغز

تا بنا فرود آید سوی کرده شهوت گردد و کرده را دو میان آفرید تا یکی کذرگاه بول بود و یکی
محل شهوت بول از کرده چپ رود و شهوت از کرده راست ایزد تعالی کرده نهر را داد و محل
شهوت کرد و محل قوت باه کرد والله اعلم باب ۱۲ دوازدهم در آفرینش زهره ایزد
تبارک و تعالی زهره را بیافرید و معدن صفرا سوخته کرد تا هر گرمی و خشکی که در تن را فتا خواهد کرد
جگر سوی وی فرستد او را اندر شش راه است و بیرون آمدن نیست پس اگر او را گرم آفرید
و یبوست او را سرد و خشک تا گرمی و خشکی پوست آن حرارت صفرا را معتدل گرداند و نتوانند اشتر
و اگر خون چنین بودی حرارت صفرا گرم او را تباه کردی ایزد تعالی زهره را مریخ را داد و معدن اشتهای
سوخته کرد فتبارک الله احسن الخالقین باب ۱۳ سیزدهم در آفرینش مثانه ایزد عز و جل مثانه را
بیافرید و او را آبدان تن کرد تا هر آبی که از معده و جگر بیالاید اندر وی گرد آید و او را دو تا آفرید
اندر میان او آب تاختن گاه بود و خایه بیرون نشین و پس آنکه شهوت آفرید تا از کرده راست
سوی ناف آید و از آن بخایه راست شود و بر قضیب بران آید و آب تاختن و در آب تاختن
دانه سنگ گردد و با آب تاختن سنگ بران آید مردم آب تاختن نتوانند کردن و اگر آب تاختن
گرم و خشک بود آب تاختن با صفرا بران آید که مردم را بسوزاند و مجری ریش گردد و اگر آب تاختن
سرد را باشد فزونتر از آنکه اندروست مردم نگه نتوانند کرد و مردم را سست کرداند ایزد تعالی
مجری او کژ آفرید از بهر آن تا چون آب تاختن از مثانه جدا شود باز مثانه نتواند گذشت
و اگر باز مثانه باز گشتی مثانه سوراخ کردی ایزد تعالی مثانه قمر را داد باب ۱۴ چهاردهم
اندر آفرینش خایه ایزد عز و علا خایه را بیافرید و قوت مردم در آن نهاد و معدن شهوت کرد
شهوت از آن بران آید و در شیر آب از آن بگردد و خایه از اعضا رئیس است و اعضاء رئیس
بقول جالینوس چهار است مغز است و دل و جگر و خایه و جالینوس دلیل همی آورد که اگر خایه از اعضا
رئیسه نبودی چون خایه بیفشارد مردم نمودندی که چون خایه بیفشارد الم بدل رسد
مردم هم اندر حال بمیرند و فرق هر دو اندرون خایه است نه بیرون خایه بریده شود و ریش برنیاید و فرزند
نباشد این دعلت مذکر خایه زهره را داد و چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب ۱۵ پانزدهم اندر آفرینش روده ایزد جل وعلا روده را از در دهان معده آفرید و هفت

بخش است و بر سه بخش خوانند و نام وی هفتاست یکی از آن امعاء دقیق است و دیگر از آن امعاء

ثانی و سه دیگر از آن امعای اثناعشر و سابع است و چهارم از آن امعاء اعور است و پنجم از آن امعاء

قولون است و ششم از آن امعای مستوی هفتم از آن امعاء منوم است و سبب فرزند آدم سیصد

و شصت رگست و هفت رگ و زنان را سیصد و شصت رگست یکی از آن آنست که شیر آورد یکی حیض و چهار

صد و چهل و چهار پی است و اصل استخوانها استواری او پیهاست همچونکه پیها استوار استخوانها

و همچون کمانگری که استخوان کمان را پی زند تا پی مردم استخوان را نگاهدارد و هر لطافتی که اندر استخوان

بود ایزد تعالی او را پی کرد اندر و استخوان را بدان استوار کرد و اندر تن فرزند آدم دویست و چهل

هشت پاره استخوانست از او هر ده پاره استخوانست از هر ده پاره استخوان پهلوهاست و بیست چهار

پاره اندر پای راست و انگشتان بیست و چهار پاره اندر پای چپ و چهل و یک پاره اندر دست راست

و انگشتان چهل و یک پاره اندر دست چپ و چهارده پاره اندر سر است و دو پاره اندر زنخ و سی دو پاره

اندر دندانها و هشت پاره اندر گردنست و شانزده پاره اندر سینه و بیست و یک پاره اندر پشت و زنان را دو دو بیست

و پنجاه و دو پاره استخوانست این چهار پاره افزونی چنانست که دندانهای ایشان اندر یکدیگر

آورده و پیوسته تا چون باز خواهد نهاد باز شود و چون باز نهند بهم باز آید بقدرت ربانی

باب ۱۶ شانزدهم در آفرینش رگها بدانکه ایزد تعالی از مغز مردم چهارده رگ بیافرید و

هر یکی را باندامی بست تا آن اندام را بدان رگ کار کند و قوت دارد و سوی جنبیدن گیرا و گویا و بینا

و شنوا و دانا گردد از این چهار در چشم است تا دو جنبانیدن را باشد و دو بینائی را و آن دو که دو

بینائی راست مجوفاست و قوی و دیدن بآن از مغز بچشم رسد و اصل آفرینش این رگ سرد و تر افتد

از اعتدال در شکم مادر این کس را دور بهتر بیند و از نزدیک نیک نه بیند و اگر گرم و خشک

افتد از نزدیک نیک بیند و از دور به بیند چون این راهها گشاده باشد مردم همه چیزی نیک

بیند و چون بسته شود و نابینا گردد و دو رگ سوی گوش مجوفاست تا آوازها شنود ایزد تعالی

بحکمت آفرید این سوراخ گوش چنانکه راه مناره تا ناکاه بانگ بلند در مغز نشود یا آب یا پرنده یا جرنده

ومغزرا

و مغز را بشکند پس اگر آن راه بسته شود و گوش کر گردد و دو رگ سوی بینی آید تا بوی‌ها بدان راه

یابد و آنرا استخوان نهاده است مانند خانه زنبور که مادام رطوبت و فضول از مغز می‌پالاید و

بدان رگها و سوراخهای پالاید تا مغز صافی شود از سکته و سبات و سرسام و فالج و لقوه و صرع

و علتهای که بمغز در افتد و یک رگ سوی کام شود تا مردم بدان طعام می‌یابد و تلخ و شور و شیرین

مزه داند و یک رگ سوی زبان شود تا بدان گویا شود و هم زبان هم گویا بیت چه گرداییدن

طعام اندر دهان او راست و سبب که خاییدن بقوت دندانهاست و دندانها را انتظام آنست که

هر چه خاییده گردد بزیر میکند و ناخاییده بزیر دندان طعام اندر دهانها او راست ناخاییده شود

و دو رگ از آن هر یکی بدو شاخ گردد یکی سوی دست راست شود و یکی سوی دست چپ تا دستها را

حرکت کند و همچنین سوی پایها تا حرکت پیوسته باشد و یکی که بقضیب رود تا ویرا حرکت بود و

بدین سبب چون قضیب سست شود ویرا حرکت نباشد علاج سر و مغز را کند و آن رگ را که از مغز بقضیب

میرسد تا غرض مغز حاصل شود و مطالع مغز قمر است چون قمر بر زیادت بود هر چند قمر بکاست افتد

کمتر شود و اندر تن مردم هفت اندام است که مردم بدو زنده بود اگر یکی کم شود مردم هلاک گردد و

این بخلاف اندامها بیرونی است که اگر چشم و گوش و دست و پا نبود ممکن بود که بزید و اگر این هفت یکی

کم شود مردم بمیرد اول دل دوم مغز سوم جگر چهارم گرده پنجم زهره ششم شش هفتم سپرز پس جای

زندگانی و نور و معرفت دل است و طبعش گرم و خشک است و قوت و سرخی و زردی روی و نشاط دل الله

جگر باشد و طبعش گرم و تر است و خشم و قوت بسیار و مردی و حمیت اندر زهره است و طبعش گرم و

خشک است و خرد و باز داشتن و حرکت اندامها از مغز بود و طبعش سرد و تر است و خجلت و کین کشیدن

از سپرز باشد و طبعش گرم سرد و خشک باشد و نفس زدن و آواز کردن و دریدن از شش بود و

طبعش سرد و تر است و قوت و تناسل و شهوت از گرده خیزد و طبعش گرم و تر است و هر چند که

کار این مزاجها چنین افتد مزاج و نیروی تن درست بود و اگر علتی افتد آسان علاج پذیرد و طبیب را

آسان تر بود اندر آن علاج کردن و تصرف پس اگر بخلاف یکدیگر افتد چنانکه مغز گرم و خشک بود و

دل سرد و تر و یا جگر سرد و خشک یا زهره سرد یا شش گرم این کس همه سالها بیمار بود و علاج او نیز سخت

دشخوارات وصعب علاج پذیرد والله اعلم

باب هفدهم [17] در آفرینش معده

ایزد تعالی معده را بیافرید از پی وگوشت و سه بهره را پی بیش است و یک بهره را گوشت بیشتر از آن سبب که سرد است پی وگوشت گرم است و طعام چون در این معده رسد فرا گیرد و آنجا بیاساید بگوی حاجت بود که سر دمیج چیز نتواند پخت از الجمله بن معده را از گوشت آفرید و سه بهره را از طعام و شراب فرو کشیدن حاجت بیشتر است بحکمت چنان باید که پی بیش بود که پی را هر چه بکشد و در را نعیصی کی فرمان برد و گوشت را الکرنج رسانی مدید و از یکدیگر بگسلد و اگر معده چهار قوت است یکی را جاذبه گویند که طعام بخواهد و بخود پذیرد و دوم را ماسکه گویند که مرا ان قوت طعام و شراب نگاهدارد تا بپزد و سیم را هاضمه گویند و بگوارد و کمتر چیزی هفت ساعت تا پخته شود و اگر معده گرم بر اعتدال بود زودتر برآمد و اگر سرد و تر بود دیرتر پزد و اگر طعام لطیف و کمتر بود زودتر گوارد و چهارم را دافعه گویند که از معده را ثقل را دفع کند و بر آن فرستد و طعام و شراب چون در معده کرد آید از سوی شش پیش آید که تا بپزد از سوی راست چون جگر و از سوی چپ از سپرز و از بالا از دل و از زیر از رهم و از پیش و از زیر گوشت پشت و شکم و چون طعام و شراب در معده شود سر زیرین ببندد تا زیر فرو نشود تا تمام بپزد و بزرگان این را بواب گویند بعضی دربان و آدمی و شش روده است اثنا عشر صایم و دقیق و اعور و قولون و مستقیم و طعام و شراب و دارو و هر چه مردم بخورد همه بمعده فرو شود الا باد که بقصبه شش فرو شود ایزد تعالی بحکمت باب گوشت باز بسته است بر مجری باد تا هیچ مگیر باشد اگر یک ذره طعام یا شراب معده فرو خواهد شد براه شش فرو شود خفقه همی کند و نیز تا بر افکند اگر بر نیاید مردم هلاک شود و بر این بر راه نیت بشش بسته است بخلاف معده که زیر سوراخ است و شش را بزرگان میشین مروحه القلوب گفته اند یعنی باد بزن دل اگر متواتر باد سرد از هوا ستاند و بدل برساند و باد گرم از دل بیرون نکند دل بسوزد و مردم هلاک شود از ضیع که بود دل و اگر بدان گرمی را بیرون کشش بدان زندگانی می باید هیچ حرکت نتوان کردن و حکیمان این باد گرم بیرون کردن و باد سرد ستدن را انبساط و انقباض گویند و اعتماد تن در سمع و بیماری در زندگانی و مرن هم بدین توان دانست که اطبا دست بر رگ نهند بدانند ضعف و قوت جگر را

اقسام البدن خوانند از جهت آنکه چون طعام و شراب اندر معده پخته شود در حال آن جگر بکشد پس هر چه چون صافی بود و پاکیزه بدل رساند و هر چه صفرا کش در زرد بود بزهره رساند و کش سیاه و سودا و سپرز و بلغم و تری بگرده و هر چون که پی تر و قوی تر بود جگر از بهر خویش بردارد و اندکی تری و صفرا بروده رساند تا شسته کار معده برود و فرو شود بدان صفرا اشک و تاریک شود و باسانی بزیر فرود آید با تیزی تر و هر چه صفرا از جگر بروده ها بیشتر فرود آید با تیزتر و گرمتر از حد اعتدال شده بود بیم بود که روده را ریش کند و جراحت افتد و اسهال آرد بود که خون مثی آید صفرا تیزی از جگر بیاید آن خونی بود که بی درد آید و شهوت طعام نیوکند و چون صفرا زهره نتواند علت از رنج پدید آید و چون بلغم بگرده نتوانند داد آن آماس پدید آید که استسقا گویند و چون سودا با سپرز نتوانند داد از زیر سینا پدید آید و این همه از رنج جگر افتد که از اخلاطها از خود دفع نتواند کرد و بجایها رساند و اعتماد تن درستی بر جگر بود والله اعلم بالصواب

باب هجدهم [18] اندر آفرینش کودک جنین

گوید ارسطاطالیس حکیم نخستین چیزی که ایزد تعالی در تن مردم بیافرید که در رحم مادر دل بود که معدن زندگانی بود دل پس مغز آفرید بقراط گوید که اول مغز آفرید پس دل از بهر آنکه معدن حس و حرکت و مغز است دل آورد که خایه مرغ چون بشکنی که پخته تمام شده بود سر و مغز تمام شده بود و جالینوس گوید هم چنانکه میوه پوست و گوشت و دانه بتدریج حاصل آید همه بیکدیگر و حکیمان چنین گفته اند چون آب مرد و زن و هر چند بود بر حال اعتدال و هر دو بیکدیگر بیامیزند بی مثل فرزند حاصل آید و اگر حاصل نیاید از علتی باشد آنجا نبرد یا زن و نطفه چهارده روز علقه باشد و بیست یکروز مضغه گردد و سی پنج روز خلقت تمام شود و ماده دختر خلقت تمام شود پنج روز از بهر آنکه ماده سردتر بود و تر که هم و خشک بود و نیز ماده را یک اندام زیادتست و آن رحم است و چون خلقت سی و پنج روز تمام شده باشد بهفتاد روز بجنبد و بدویست ده روز بزاید هفت ماهه بود حرکت زندگانی بود و چون بچهل روز خلقت تمام شد بهشتاد روز بجنبد و بدویست چهل روز بزاید هفت ماهه بود البته نزید و چون خلقت بچهل پنج روز تمام شود نبود بجنبد بدویست و هفتاد روز بزاید نه ماهه

باشد بزیند و بدان سبب هفت ماهه نزیند و نه ماهه بزیند ارسطاطالیس گوید که بر شمارهای طاق نشست
و بقراط گوید کودک در رحم مادر شش ماهه تمام شود چون در هفتم ماه شود بجنبد و داءه بگوید که بر آن آید
چون کودک قوی و تن درست باشد در سیم پوست بدرد و بیرون آید و حکمش ایضا بود که بجنبیده
کودک بیمار بود و قوت آن ندارد که پوست بدرد و بیرون آید بماند تا هشتم ماه اندر رحم اگر بیماری
بیشتر شود بماند تا قوت گیرد و نه ماه بر آمدن خود بیرون آید بسلامت بیرون آید پس اگر بهشتم ماه
بیرون آید هنوز ضعیف بود و راست چون از محل خویش آید و هوا بر وی تاثیر کند در وقت بمیرد یا بروی
جسد تاثیر بمیرد و جالینوس گوید سبب مرگ هشت ماهه است که هشتم خانه مرگست و قضا نزدیک منجمان
نخستین ماه که نطفه اندر رحم بقا کند و تخم کشته شود پادشاهی زحل را بود دوم مشتری را و
سیم مریخ را چهارم آفتاب را پنجم زهره را ششم عطارد را و هفتم ماه را چون هر هفت پادشاه
خویش را نده باشند دانند پادشاهی ماه بران آید حکمش بقا بود چو مه سعد است پس اگر در هشتم
بیرون آید پادشاهی زحل رسیده بود نزیند که زحل نحس است و طبع مرگ دارد سرد و خشک چون
بنهم ماه رسد که بزیند که نوبت مشتری را بود و مشتری سعد اکبر است و گرم و تر است طبع زندگانی
دارد و نطفه اندر رحم زنان چون بجانب راست افتد فرزند نر باشد و چون بجانب
چپ افتد فرزند ماده باشد و بزرگی و خوردگی رحم و اما از بسیاری و اندکی آب و اما از مقدار
طعام و شراب مادر و هر آبستنی که روی او نیکو باشد دلیل کند که فرزند نر باشد و چون زشت
باشد دلیل کند که ماده باشد و چون سبک بود دلیل نر بود و چون سنگین بود دلیل ماده
بود و اگر در قدح آب شیر زن آبستن اندکی شیر بر سر بایستد فرزند نر بود و اگر بر بن
قدح شود و اگر آب بر سر باشد فرزند ماده باشد اگر زن آبستن را پیش خویش خوانی
نخست پای راست پیش نهد و سوی راست نگرد فرزند نر بود و اگر از سوی چپ نگرد فرزند
ماده باشد و اگر پستان راست بزرگتر بود نر بود و اگر چپ بزرگتر بود ماده بود و بدانکه غذای
جنین چنانکه داود آفریدگار نیز در دو آفرید و سبب درد صندی از خون بود و از طعامهای
گوناگون و داروها بود و سبب درست شدن اکنون بدان که در کتب محمد بن زکریا بتازی یاد

کرده است

کرده است ما بپارسی یاد کنیم هم چنان علت به توفیق حضرت حق سبحانه و تعالی و بالله التوفیق و علیه التکلان

باب پنجم

در درد سر که از گرمی بود چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که درد سر که از
گرمی و حرارت پدید آید اندر تن مردمان از دو سبب بود یکی بخارهای گرم که از معده بر
شود و سر و دماغ از او گرم گردد دیگر آنکه باشد بخارهای آفتاب باشد که بر سر افتد اندر
صفرها و اهها پس علاج او صداع که از بخارهای گرم معده بود و از حرارت امتلا و گرمی باید که غذا
و بدان علت را دلک دنبل و حجامت فقره باید کردن و این ضماد بر سر کند دیگر بگیرد روغن گل
پارسی ده درم سنگ و دو دانگ درم سنگ سرکه پنج درم سنگ این همه در شیشه کند و بپرورند
و برد گوی کتان بر سر کند و طلی بسیاری و هر که گرم شود یکی دیگر سرد بکنند و بر سر
نهد دیگر بزر قطونا به سرکه بزنند و بر سر کند دیگر خطمی به سرکه زنند بر سر کنند تا ساکن باشد

فصل آن درد سر که از حرارت آفتاب باشد در تب ... اند ... آب سرد باید ریختن
بر سر و گوی سرد بکنند بر برف اما بجلنید بر سر نهد ساکن شود از آن درد سر دیگر بگیرد
بیخ ... و آب عصارة الراعی و آن بکنار جوی گیاه بود و آب عنب الثعلب و آب کاهو و آب
برگ خیار از اینها هر یکی ده درم سنگ ماورد بیست درم سنگ این همه نیک بزنند و بر سر کنند تا
تا ساکن شود دیگر بگیرد برگ میوه و برگ سیب بید و برگ نی تازه این برگها هر کدام که بدست
آید در وقت بکوبند و به سرکه زنند و بر سر نهند ساکن شود دیگر کافور بیوید تا ساکن
شود دیگر بگیرد صندل سپید و گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و ناورد از هر یکی پنج درم سنگ این همه
بکوبند و بگلاب بزنند و تر کرده اند و بر سر کنند دیگر بگیرد آرد جو و برگ حنا و عصارة
حی العالم این همه بگلاب بزنند و به سرکه بر سر کنند سود دارد آن برگها بر سر کنند که یاد کردیم گرسنه
لطیفاست دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از نبید صرف و از فقاع و حمام و
بیاد ... و از گوشت و از حلوا و شیر و از چیزهای گنده و از بویهای گرم چون بوی
مشک و غالیه و از دود و مجامله پرهیز کند و از بوی قطران و گوگرد و از گرما و گرم و از
آفتاب تا تواند از این چیزها دور باشد دیگر اگر چنان باشد که حرارت و گرمی عظیم بود

و دوی سخ بود باید که خداوند علت را دل اقبال فرماید و اگر شکم خشک بود نرم کرداند مطبوخ هلیله
صفت مطبوخ هلیله بستانند هلیله زرد مقشر بیست درم سنگ بجوشانند بصد درم سنگ آب تا بچهار آید و صافی کند و
بر او افکند ده درم سنگ شکر سپید اما ترنجبین اما فانید سپید و اما جلاب و بخورد تا شکمش نرم
شود و آن حرارت و گرمی بزیر آورد دیگر بستانند ونا دشیری رهاک که از آب او بگیرد و بیفشارد
و بخورد و با جلاب ده درم سنگ نیک باشد و حرارت و گرمی ساکن کند دیگر اگر چنان باشد که این درد
سرها سرفه بود بدین شراب آلو بباید خوردن شراب آلو بستانند آلوی نیل سی عدد و بجوشانند بدو رطل
آب و بیفشارد و صافی کرداند و برو افکند گل سرخ ده درم سنگ و بجوشانند تا رطل آب تا هر یک کرد دفرو
کیرد صافی کند و بر او افکند ترنجبین ده درم سنگ خیار شنبر پنج درم سنگ رب السوس و تربد از هر یکی
نیم درم سنگ این همه کوفته و سوده و بخته بر او افکند و بدهد تا بخورد که این شرابیست قوی و نیک باشد
حرارت و گرمی سر نشکند و ساکن کند دیگر بخورد قرص بنفشه که سود دارد درد سر و درد سینه و خشکی را
بنشاند و بر ساکن کند صفت آن بستانند بنفشه خشک یک درم سنگ کثیرا یک دانک رب السوس و تربد سپید
از هر یکی نیم درم سنگ سقمونیا دو دانک این همه بکوبند و حب کرداند و بخورد با ده درم سنگ جلاب اما
به ده درم سنگ شکر تا شکم نرم کرداند و حرارت و گرمی و صفرا بر آورد دیگر حب بنفشه سود دارد
علتهای سینه که از صفرا بود و حرارت را بنشاند و درد سینه ساکن کند و فضولها و تب را که از ان بود
باشد پاک کند و خشکی سینه را ببرد دیگر هم حب بنفشه بستانند بنفشه خشک یک درم سنگ هلیله زرد
یک درم سنگ کثیرا و سقمونیا از هر یکی دانکی و نیم این همه بکوبند و حب کنند بلعاب بزرقطونا و بخورد و نیک
باشد ان شاء الله تعالی دیگر شراب بکار دارد که سود کند صفرا و حرارت را و گرمی سینه بنشاند و نیک باشد که
معده را و تب را زایل کند صفت آن بستانند هلیله زرد مقشر سی درم سنگ بجوشانند به دو رطل آب تا به یک
رطل باز آید و صافی کند و بر ان افکند شکر سپید ده درم سنگ و اگر به جلاب بخورد نیک باشد
[illegible] که منفعت کند درد سینه که از گرمی و حرارت باشد نیک کند خشکی را صفت آن بستانند هلیله
بیست درم سنگ صبر سقوطری دو درم سنگ بکوبند با آب هلیله بخورد نیک باشد دیگر اگر چنان باشد
که شکم خشک باشد و [illegible] کند شکم را نرم باید کرد بشیافها بوی صفت آن بستانند بورق نان و نمک

و صابون از هر یکی دو درم سنگ بکوبند و شیاف کنند با آب کثیرا و بخورد تا شکم بر دارد
نرم کند دیگر لعاب بکار دارد بگیرد کشنیز خشک و تخم ریحان از هر یکی پنج درم بکوبند بر آب
افکند و روغن بادام و بخورد نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت که گرمی و حرارت دارد
گوشت بره و آب غوره و آب سماق و خل و زیت و روغن بادام و آب خیار و کشنیز تر و آب کاسنی
و آب کاهو و آب کدو و تخم ریحان و برک چغندر و طفیل اسفناج خورد سرد و لطیف تا ازار را
و معده را لغشک کند دیگر ماهی تازه خورد و جو شانیده دیگر خداوندان درد سر که گرمی
دارد بکار دارد بستانند کشنیز خشک و شکر سپید از هر یکی دو درم سنگ بکوبند و بر دهان افکند
هر [illegible] نافع بود صفت صفت ایارج فیقرا درم سنگ تخم الحنظل دو دانک تربد و افتیمون و غا
ریقون و بسبایج و هلیله زرد از هر یکی دو دانک انیسون و مقل از هر یکی یک دانک کثیرا
و سقمونیا از هر یکی دو دانک این همه بکوبند و با آب کرفس حب کند و بخورد و این یک شربت است نیک
باشد سود دارد درد سر را و چشم را و خشکی اندام و کزاز دیگر بستانند
صبر سقوطری یک درم سنگ هلیله زرد و مصطکی و کثیرا و تخم الحنظل و انیسون و سقمونیا از هر
یکی دو دانک گل سرخ و تربد سپید از هر یکی نیم درم سنگ افسنتین رومی و غاریقون و ملح هندی
از هر یکی یک دانک و نیم این همه بکوبند و بیامیزد با آب و حب کند و بخورد این یک شربت باشد منفعت کند
سود کند دردها را که اندر دماغ باشد و معده را پاک کرداند و نقی کند
بستانند تربد سپید مجوف و سورنجان از هر یکی چهار دانک ایارج فیقرا دو درم سنگ هلیله زرد
و بوزیدان و صبر سقوطری طوری هر یکی نیم درم سنگ حب النیل و ملح هندی و انیسون رومی
و سقمونیا از هر یکی یک دانک و نیم این همه بکوبند و بیامیزد با آب کرفس حب کند و بخورد این یک شربت
باشد بکار دارد درد سر را که کهن کشته باشد و [illegible] زایل کند بستانند سعد
و سنبل و افسنتین رومی و فقاح الاذخر و تخم کرفس و تخم رازیانج و نانخواه و زیره از هر یکی
بجوشانند با آب تا سیکی کردد و حب کرداند و هر شب بکار دارد با آب گرم نیک باشد
دارو که منفعت کند درد سر را و ماده را که از سردی و رطوبت باشد بستانند تخم رازیانج و تخم

بجنکشت از هر یکی دو درم سنک بکوبد و بیامیزد بروغن بادام و اندر کوش و بینی چکاند نیک باشد

باید که خداوند این علت غرغره کند بآب خردل و مری و کهابر کباد دادد و دیا جینا کرم بوید نیک باشد

خداوند این علت این طلی برسر کند بستانند جند بیدستر و ابنون و فرفیون و فلفل و سعد از هر یکی یکدرم

سنک صبر سقوطری دو درم سنک انجمله بکوبد و طلی کند بر پیشانی و سر و غذاء این بیمار آب نخود باشد

بزیره و روغن جوز و شبت اندر آن کرده و مطبخ جوز و نفلفل و خردل و مری تا منفعت کند و نیک باشد

باید که خداوند این علت پرهیز کند از کوشت کاو و آب سرد و از هریسه و فقاع و از عصیده و نبیذ ترش

تا تواند علتهای سردی اکر اندر دماغ پدید آید چون فالج و سکته بستانند صبر سقوطری یکدرم

سنک تخم الحنظل دو دانک فرفیون یکدانک غاریقون نیم درم سنک جند بیدستر و جاوشیر و حلتیت

و مقل ازرق از هر یکی دو دانک سقمونیا ازرق دو دانک این همه بکوبد و بیامیزد بآب رازیانج و حب کند

و بخورد و این یک شربت باشد منفعت کند علتهای را که از سردی باشد والله اعلم بالصواب

باب ششم اندر علتهای که در دماغ پدید آید چون سکته و فالج و لقوه و رعشه

و تشنج و کابوس و سکته و دوار و سرسام سرد و آنچه بدین ماند حنین کوید محمد ابن ذکریا

الرازی که این علتها از کمی حرارت بود اندر تن و از رطوبتها باشد اندر تن و این علت بیشتر

بیشتر باشد و بزمستان افتد و بخار آن را نبات د شمار بوده رومیان این علت را بیسیا کویند و تا

زبان او تشاغ کویند و حنین نیز کویند حنین کوید محمد ابن ذکریا الرازی و حنین کوید بقراط

العتیق که این علت را یکی است و علاج ایشان یکی است چون بادیک اندر نکری بچشم خرد بدانی

ترکیب جالینوس که خداوند این علت کبار دادد و سودمند بود علتهای فالج و لقوه و سکته و ارتعاش

و صرع او تن را پاک کرداند از فضولها بستانند زنجبیل و عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل

و دار فلفل و وج از هر یکی ده درم سنک مرزنجوش سداب معدنوس و حلتیت و جنطیانا و حب الغار

و زراوند و جند بیدستر و شطرج هندی و خردل از هر یکی پنج درم سنک انکبین بلادر پنج درم

سنک انجمله بکوبد و بیامیزد بروغن جوز و بسرشد بانکبین کف برداشته و بخورد هر روزی

چند سنکی بادیک و قیراط آب برود نیک باشد بستانند تخم کرفس و نانخواه و برگ اهیل

دردناس و سنبل از هر یکی کفی بجوشانند بدو رطل آب تا بیک رطل باز آید و صافی کنند و هر روزی

بیت درم سنک بخورد بآن تریاک که یاد کردیم که این تریاکیست عظیم نافع دفع این علتها را که از بلغم

و سردی خیزد و تن را پاک کرداند اندر ساعت و تن را کرم کند و نیک باشد که این زنانرا و این

معجونیست مجرب علتهای سردی و لقوه و فالج و صرع و بیماریها را که از سردی و رطوبت

خیزد بستانند شحم الحنظل دو دانک جند بیدستر یکدرم سنک کندش و فلفل و عرطنیثا

و جلاجل و بورق سرخ و فرفیون و زهره کاو خشک از هر یکی دو دانک این همه بکوبد بیامیزد بآب

مرزنجوش و شیاف کند جند عدس عدس و هر شبی یک کلوله بساید بآب سداب اما

آب مرزنجوش و اما آب فودنج و بینی اندر کند تا عطسه آرد مردرا سود دارد

علتهای صرع را و سکته و فالج و لقوه و تشنج و لرزه و ترسیدن و وسوسه و خفقان فواد را

و آماسیدن را و بادهای سبز و درد مفاصل و علتهای نقرس و درد سر و شقیقه را

بستانند ازاوند کرد و درونج و مروارید و سعد و قرنفل که و کهربا و جوز بوا و تخم سپست

و آبهل از هر یکی پنج درم سنک آشنه و دو درم سنک بهمن سرخ و بهمن سپید و قاقله

و شب یمانی از هر یکی یکدرم زنجبیل و فلفل از هر یکی یکدرم سنک سنبل هندی و سپارنج هندی

و مسک از هر یکی نیم درم انجمله بکوبد و بانکبین بسرشد و معجون کند و بخورد و شربت نیم درم سنک

نیک باشد و منفعت کند سودا و درد مفاصل و نقرس و فالج و بیماریهای که از سردی

خیزد و بیشتر کشته باشد و نبیج و علتهای سودا را صفت آن بستانند حب اللسان البلسان و سلیخه

و سنبل الطیب و اسارون و دارچینی و زعفران و وج و مصطکی رومی و لج هندی و عصاره

افسنتین و نقاح الاذخر و زراوند کرد از هر یکی یکدرم سقمونیا و غاریقون از هر یکی سه درم

صبر سقوطری هفت درم افتیمون افریطی هفت درم سنک سفانج و شحم الحنظل از هر یکی چهار درم

انجمله بکوبد و بآب کرنب بسرشد و حب کند و بخورد و شربتی از آن سه درم سنک بآب کرم نیک باشد

باب هفتم اندر علتهای سکته و علاجش حنین کوید محمد ابن ذکریا الرازی

که این علت سکته از غلبه خون و علامتش آن بود که در ویش سرخ بود و رکهای کردنش و داجها

و اوداج بحرکت باشد این علت را علاج درک فرماید از قیفال گشودن و حجامت بر ساق کردن و چیزهای لطیف
باید که بخورد تا معده و جگر را مشتغل کند و اگر این علت سکته از سردی و بلغم باشد علامتش آن بود که تن
بیمار سفید بود پس آن بیمار را ایارج روفس باید دادن و حب القوقایای جالینوس بستانند
شحم الحنظل بیست درم سنگ سکبینج و جاوشیر از هر یکی هشت درم صبر سقوطری پنج درم سنگ خولنجان
ده درم سنگ کمازریوس بیست درم سنگ ریوند کرده و فلفل سپید از هر یکی پنجدرم سنگ سنبل
الطیب و بلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده از هر یکی دو درم اینجمله بکوبید و بیامیزد با
نکبین و بکار دارد از آن شربت سه درم نیک باشد خداوندان این علت را صفتش بستانند
شحم الحنظل دو درم بورق ارمنی دو درم مریده درم آب چغندر نیم رطل قنطوریون باریک سه درم سداب
و فودنج از هر یکی کفی سعتر کفی این جمله بجوشانند و صافی کرده اند و بر او افکند سه درم سنگ قطران
و سه درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر از هر یکی یکدرم روغن نبید انجیر پنجدرم امانیت
کمن و روغن مشمش و حقنه کند که این حقنه قوی است باید که خداوندان این علت را بیاحنهای گرم
بوییدن چون سداب و جندبیدستر و مشک و غالیه باید که غرغره کند ... و سکنکبین و ایارج
فیقرا و عطسه انگیزانند بدان سعوطی که یاد کردیم فلفل و جندبیدستر و کندس بسوی کیرد والله
اعلم بالصواب باب ۱۹ هشتم اندر علتهای فالج و علاجش چنین گوید محمد بن زکریا
الرازی که این علت فالج از غلبه رطوبتها غلیظ و لزج بود که چون سرشیم بود باید که خداوندان این
علت پرهیز کند از سردیهای بجمله و ... خداوندان این علت را سود دارد علتهای لقوه
و فالج و قولنج را و بادهای ستبر و بیماریها که از رطوبت و سردی خیزد و عرق النسا را
بستانند هلیله زرد مقشر و صبر سقوطری و تخم حرمل و شحم الحنظل و شاهتره و جندبیدستر
و عنزروت و اشق و مقل ازرق و سکبینج و جاوشیر و صمغ سداب و نفط سپید از هر یکی یکدرم
جمله بکوبید و بیامیزد بآب و حب کند و بکار دارد از آن شربتی سه درم اما چهار درم نیک باشد
و منفعت کند بکار دارد و معجون فلافلی که سود کند علتهای سردی را و رطوبتها را و بلغمها را
که لزج و ستبر گشته باشد چون سرشیم بستانند فلفل سیاه و سپید و دارفلفل از هر یکی

سه درم عود البلسان یکدرم و نیم سنبل الطیب و حماما از هر یکی چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و تخم
انجدان رومی و سلیخه و اسارون و راسن خشک از هر یکی یکدرم اینجمله بباید کوفتن و بیختن و بانکبین
سرشتن و بکار داشتن نیک بود و منفعت کند باید که بر آن جایگاه که ضربه رسیده باشد
این ضماد را بنهند بستانند موم زرد پنجدرم سنگ روغن سوسن و نرگس از هر یکی بیست درم
و جاوشیر از هر یکی پنجدرم جندبیدستر سه درم فرفیون دو درم اینجمله داروها بکوبید و بیامیزد
بروغنهای گرم و طلی کند بر جایگاه علت بنهند دیگر بستانند فرفیون یکدرم جندبیدستر
دو درم زیت پنجدرم این داروها بکوبید و بیامیزد بزیت گرم و طلی کند بر جایگاه علت
بدین دارو که نیک باشد فالج و لقوه و سکته و علتهای سردی را صفتش بستانند ایارج فیقرا و ...
و حرمل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و شونیز و فودنج و سعتر و اصول السوس آسمان گون و بیخ
دلک که از هر یکی دو درم اینجمله بکوبید و با انگبین بیامیزد و غرغره کند بآب گرم نیک باشد و منفعت
کند علتهای را که از سردی بود والله اعلم بالصواب. باب ۹ نهم اندر علتهای
لقوه و علاج او چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که علاج لقوه همان علاج فالج باید کردن و سکته را
که یاد کردیم که سود کند علتهای لقوه و فالج و قولنج را و دردهای مفاصل و نقرس و بادهای ستبر و
خام بادها که لزج گشته باشد و دردهای عصب را و حیض زنان بگشاید صفت بستانند سکبینج و اشق
و جاوشیر و مقل ازرق و تخم حرمل و شحم الحنظل و صبر سقوطری از هر یکی یکدرم جندبیدستر و فر
فیون از هر یکی دو دانگ اینجمله بکوبید و بیامیزد بآب کرنب و حب کند و بخورد شربتی از آن چهار درم
نیک باشد دیگر بکار دارد اطریفل بقراط که سود کند نقرس و فالج و لقوه و دردهای مفاصل
و سستی عصبها را و بیماری که از رطوبت باشد و سردی باشد و درد طحال را و چشم روشن کند و گوش را
شنوا کند دیگر بستانند ملح اندرانی سه درم فلفل سیاه دو درم زنجبیل و نعنای خشک و
انجدان و تخم کرفس و ساذج هندی و غاریقون و سقمونیا و تخم قرطم از هر یکی دو درم اینجمله
بکوبید و با انگبین بیامیزد و بکار دارد اندر دهان گیرد و جوز بویا و کندر و بخاید نیک باشد
این علت را همان فالج و لقوه و سکته باید کردن و آن تریاک عالیوس بکار دارد که یاد کردیم والله

اعلم بالصواب باب دهم اندر علاج رعشه چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت

فادسیان کرنهد گویند و این علت از تری و گرانی دماغ باشد و انجارهای فاسد و این علت بس جهل

و بخیال استحکم کرده علاجش صعب کرده پس خداوند این علت را نافع باشد کوفت و عکس خوردن و کوزنار

جبل و آب نخود خورد و بروغن زیت و زنبره و شبت و خردل اندر کرده بود و روغن جوز منفعت کند

و نیک باشد خوردن ابخرها این علت را مطجنه خورد بگوشت تیهو و سیر و خردل و مری و برک

خردل اندر کرده دیگر علاج رعشه همان علاج فالج و لقوه و سکته باشد که یاد کردیم و آن تریاک کبیر

داروی که یاد کردیم اندر علاج دماغ که منفعت دارد علتهای رعشه را نیک باشد بستانند حب بیلستر

و قسط تلخ از هر یکی ده درم سنک صمغ علی ابخودم ایهمه بکوبید بجوشانند بچهل درم زیت و اما روغن

جوز و اما شیرج و فرو گیرد و دلکها دست و گردن و میان پشت را و سر را میان مغز را چرب کرد اند

دو نکار دوا از این دارو منفعت کند و نیک باشد این علت رعشه و فالج و سستی اندام و درد مالدرد

دکوی در دست و پس چرب کرد اندر تن را بدین دارو که نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت

این حب بکار دارد بسال اندر دو بار بخورد دیگر بستانند عاقرقرحا و حب سپید ستر و شطرنج هندی

از هر یکی چهار درم ایارج فیقرا پنج درم سکبینج و شحم الحنظل از هر یکی چهار درم انجدان بکوبید و بیامیزد

و حب کند بخورد از آن شربتی سه درم منفعت مجرب است دیگر باید که خداوند این علت رعشه پرهیز

کند از آب گرم بر تن ریختن و نیک باشد اندر گرمابه نشستن گرم گرم جایگاهی نشیند خشک که آب

گرم بدو نرسد نیک باشد آب سرد بر تن ریختن و پرهیز کند خداوند این علت از نبید خوردن تا

تواند و عوض نبید آب انگبین چندانکه من صفت کنم بستانند انگبین رطلی و بجوشانند با شش رطل

آب و کف او برود از وی فرو گیرد چون جلاب باشد و بر وی افکنند فلفل سیاه و زنجبیل و قرنفل و قرفه

و خولنجان و مصطکی و درج و سنبل الطیب از هر یکی مثقالی این جمله بکوبید و بر کوی اندر بندد تنک

و اندر میان آن جلاب افکنند یک هفته بکار دارد بجای آب نیک باشد دیگر خداوند این علت را نیک

باشد اندر همه یک نگاه کردن و نشستن جایگاه گرم و طعام گرم خوردن و تشنج را هم این علاج

باید بردن ان شاء الله تعالی باب یازدهم اندر علاج علتهای که صرع ببفتد

صرع تشنج جمیع اعصاب که مانع حس و حرکت گردد

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که رومیان این علت را انیا خوانند و بقراط الحکیم چنین گوید

که این علت عبارت که دماغ اندر بود و قلب و اعصاب نیز این علت انجارهای فاسد

خیزد که از معده بر آشوبد سوی دماغ و هر وقتی دماغ را جنبانند باشد که این علت از افلاط

خشک خیزد و اگر چنانچه بر این علت گرمی و حرارت نباشد و مزاج سرد باشد و بلغم

غلبه کرده باشد خداوند این علت را باید که غرغره کند بخردل و سکنجبین و خوشتن را عطسه

انگیزد اندر نفلفل و کندش باید که سداب بوید و غذای او آب نخود و قلیه و مطجنه بکار دارد

حب روفس بستانند صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم توبل و شحم الحنظل از هر یکی

دو دانک افسنتین رومی و مصطکی و سنبل الطیب و مقل ازرق و زنجبیل و دارچینی از هر یکی

یک دانک و نیم سقمونیا دو دانک اینهمه بکوبید و بیامیزد بآب و حب کند و بدهد تا بخورد دو

این همه یک شربت و از پس این بامداد این مطبوخ بخورد دیگر بگیرد افتیمون اقریطی و

و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم بسفایج ده درم بجوشانند بسفایج را نیک انگه برا و را

افکند افتیمون و اسطوخودوس و یک جوش بدهد و فرو گیرد و صافی کرد اند و این مطبوخ

با حب روفس بخورد نیک باشد و پاک کرد اند از این علت ها و بکار دارد و معجون جالینوس

در جادیهای صرع بستانند عاقرقرحا و ساساالیوس و الخردان رومی و اسطوخودوس و غاریقون

از هر یکی پنج درم فردمانا و حلتیت طیب و درزاوند کرد و جنتیانا دک سه شش باشد از هر یکی ده درم

باشد حب البلسان و عود البلسان از هر یکی دو درم و نیم انجدان بکوبید و بگیرد عنصل پیاز کوهی

بود و آب او بگیرد و هم چندانی انگبین بر او افکند و بجوشانند و داروها هم بر او افکند

و بجوشانند انگاه که سه بشود و بیامیزد و بکار دارد و این معجون است مجرب علتهای صرع را

و این معجون برابر ایارج روفس است دیگر بکار دارد و معجون سلیثا که یاد کردیم اندر علاج

دماغ دیگر باید پرهیز کند خداوند علت از گوشت و پیاز و سیر و جرجیر و کراث و باقلی و

پرهیز کند از بویهای کنده چون قطران و چیزهای کنده هر چه که تواند و نیک باشد این علت را

و غرغره کردن بسکنجبین و مری و آب خردل و بوییدن مشک و غالیه و اندر گرمابه دود و بانکه

عرق نکند البته و پرهیز کند از ترشها و تخم پنج انگشت و از فودنج و کرفس و بکار دارد معجون فلاسفه
والسلام دیگر بستانند انیسون و فرفیون و سنبل و عاقرقرحا و زعفران و فلفل سپید و عاقرقرحا و تخم بنگ
و ملح اندرانی و خربق سپید از هر یکی سه درم این داروها جدا جدا بکوبند و ببیزند و بیامیزند با انگبین
خام سپید و معجون کند با انگبین جوشانیده و کف برگرفته و اندر سبوی سبز کند و اندر میان جو
نهد چهل شبانروز تا غایت باشد و منفعت کند شربتی از وی چندانکه نخودی و اگر خواهی که تب و
روز شربتی یکحبه باب نیم گرم کودکی یکحبه تب ما درد سر را و یکحبه با آب مرزنجوش درد دندان را
یکحبه بر سر دندان نهند و با آتش فرو برد و بلغم را یکحبه باب گرم غرغره کند سرفه را یکحبه باب و از بابخ
جوشانیده چندانکه یکبار بیاشامد درد پهلو چند را یکحبه باب و لک کرفس جوشانیده
یکبار بیاشامد درد دل و درد معده را یکحبه باب زیره جوشانیده قدحی آشامد درد
شکم اگر اطلاق باشد و باز نتوانند داشتن یکساعت یکحبه باب مورد جوشانیده چند بخدم
کسی که مار و کژدم زده باشد یکحبه باب بیخ کرم کوده درد مکو را یکحبه باب انگبین اندک مایه درد پشت
یکباب گرم بهادین اگر خواب نیاید یکحبه باب زیره جوشانیده اندک مایه زنی که زاده باشد وانرا
شکم درد یابد چون بریدن کارد و خون بسیار بیند یکحبه باب شنبلید جوشانیده چندانکه نیم
سکره کسی که دایم غمناک باشد بی سببی و دل تنگ باشد یکحبه باب سپند جوشانیده قدر نیم سکره کسی را
دست و پاش هر دو یا یکی بیکر آید یکحبه سبب درد معده را و زهیر را یکحبه باب کراث یکهفته
حوره از این دایم درد طحال را یکحبه باب سود و تاریکی سرگشته کسی را که ... و خادی اندر جایگاه برآید
دسیده باشد یکحبه باب نخود کوه شر براندر آید زعفران کسی که از بهر جماع خورد یکحبه باب نخود چندا
نیم کاسه دیگر بیشتر باید شربت نیم مثقال علت صرع را یکحبه باب گرم نیک باشد و منفعت کند هم درد پی را
دم نکر که سرسبوی ختم نهد که منفعت بسیار کند دیگر که کار دارد حب قوقای جالینوس بستانند صبر
سقوطری و شحم الحنظل و افتیمون رومی و مصطکی و سقمونیا ازرق از هر یکی نیم درم انجمله بکوبند
و بیامیزند باب کرفس و حب کرده اند و بخورد سنگ باشد دیگر اگر چنان باشد که این علت صرع از خون
و بلغم بیشتر باشد بر دلیل این علت او بود که روی سرخ باشد و رگها برکشیده باشد و تن عرق کند با

وکرم

و کرم باشد پس این علت را حجامت ساق باید کردن و شکم نرم باید کردن باب هلیله زرد که یاد کردیم
اندر باب درد سر که از گرمی بود و پرهیز کند از گوشتها و حلوا و از شیرینیها و از نبید
و از طعام خوردن بشب دیگر علاج کابوس هم علاج این علت صرع بود و خداوند این علت
خون باشد و علامتش او بود که تنش سرخ بود و سرخی چشم باشد باید که خداوند این علت را
حجامت ساق فرماید کردن دایم و طعام کوچک خوردن تا تواند و اگر چنان باشد که این علت
از بلغم باشد پس همان علاج صرع باید کردن بلغمی نیک باشد باب ۱۲ دوازدهم
اندر علاج سدر بود چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت را بعضیان افرنیطس
خوانند و این علت سدر از آماس دماغ باشد و خلط صفرایی باشد بیشتر و مقدم دماغ
اندر باشد و این علت از حرارت معده پیدا باشد و از غم و اندوه پیدا شود و از غلبه
خون باشد علامتش آن بود که روی سرخ باشد بلون و رگهای آن داج برکشیده باشد و ستبر
و درد سر باشد علاج این علت رگ فرماید زدن از باسلیق و اکحل و حجامت فرمایند بر ساق
کردن دیگر قی کند باب گرم و سکنجبین معده پاک شود و خالی گردد سخت از غلتهای بعد
قی که کرده باشد بخورد و آب نارنج و آب حصرم و آب سماق و آب ریباس و آب ابزد
و بادام تر و شاخهای زرشک و نان بخورد و توتی شای خورد و رگ صافن بزنند و حجمهای
نا... خورد تا سفل ساکن کند و خون را سافل گردانند بر سر کند بگیرد ماورد و
سرکه و روغن گل یا روغن بنفشه بزنند و بر سر کند تا ساکن گردد دیگر این طلی بر جگر کند بستانند
صندل و کافور و ماورد و بر جگر طلی کند و می بوید تا آن حرارت و گرمی بنشاند و اگر چنان
باشد که این علت سدر و دوار از غلبه بلغم باشد خداوند این علت بکار دارد حب الصبر
صفت آن بستانند صبر سقوطری چهار دنگ غاریقون افنستین اما دوق افنستین چهار دنگ
غاریقون و تربد سپید از هر یکی نیم درم ملح نفطی و مصطکی رومی و سقمونیا از هر یکی دو
دنگ ماهی زهره و فرفیون از هر یکی نیم دنگ کلسج دو دنگ ابهم بکوبند و بیامیزند و حب کند
و بخورد این یک شربت باشد و منفعت کند دیگر بخورد ماهی شور شود و انگبین و ...

و آب گرم و آب سبیث و قی کند تا طاقتش بود تا معده پاک کند و قرصها مونی خورد که اندرین قرص خطر

نبود دیگر بستانند گل نکرزرد و جوزالقی و کندس و بورق نان از هر یکی یکدرم این همه بکوبید و قرص

کرده اند بث کوشه بیخ دو درم باشد و منفعت کند   قرص نیک باشد که قی آورد و معده پاک

کند از رطوبت بستانند گل نکرزرد یکدرم تخم سلمه یکدرم بورق نان نیم درم ایجمله بکوبید و بیامیزد

و با انگبین بخورد و آب گرم پس این دارو بخورد و قی کند تا معده را پاک کند از فضولها اما قرص که

قی آورد و معده را پاک کند از جمله فضولها بستانند تخم سلمه یکدرم و نیم کندس و گل نکرزرد از هر یک

یکدرم بورق نان و تخم ترب شبیث از هر یک دو دانگ این جمله بکوبید و معجون کند با انگبین و بخورد

با آب ترب کوده اما سکنجبین و اما آب شبیث نیک باشد و پاک کند دیگر قی کند با آب ترب

و مری و برگ ترب و آب شبیث اندر کند درم بخته باشد نیک باشد و معده را پاک کند

قرص که پاک کند معده را از علتهای سودا و دنبرهای که خورده آید دیگر بستانند ملح هندی

و عصاره قثاء الحمار و بورق نان از هر یک یکدرم خردل نیم درم ایجمله بکوبید و بخورد و با آب

انگبین نیک باشد و منفعت کند دیگر قرص که قی آورد و صفرا و سودا را از معده پاک کند

و نیک باشد کسی را که تب گیرد صفت بستانند صمغ گل نکرزرد و جوزالقی و تخم جرجیر و تخم ترب و تخم

شبیث و تخم سلمه و ملح هندی از هر یک یکدرم ایجمله بکوبید و بیامیزد با انگبین و بخورد شربتی از آن

درم سنگ و از پس این قرص آب گرم بخورد نیک باشد بستانند تخم ترب بیست درم شبیث ده درم

ملح هندی پنج درم ایجمله بجوشانند به دو رطل آب تا به یک رطل آب آید و صافی کند و بر وی افکند

انگبین و بخورد تا معده پاک کند و قی آورد منفعت کند بعد از آنکه معده پاک کرده بخورد و

سه روز نکل انگبین کهن با مصطکی رومی و خداوند این علت قلیها و مطبخها باشد چنانکه یاد

کردیم اندر علاج صرع دیگر بکار دارد اطریفل کوچک تا معده پاک کند بستانند هلیله کابلی و

بلیله و املج مقشر از هر یکی پنج درم ایجمله بکوبید و بیامیزد و به روغن گاو و با انگبین معجون کند

و بکار دارد نیک باشد ان شاء الله تعالی باب ۱۳ سیزدهم اندر علاج مالیخولیا و سودا

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت مالیخولیا علتهای سوداوی بود و بهوش سیاه محو تا

سوخته

اندر تن مردمان و علتهای جذام که پدید آید و این علت را بزبان رومیان مانیا خوانند و این

از اندوه و غم پدید آید و از حیل اندک اندوه بسوزاند خلطهای معتدل را الخ و معده و بر

دماغ برد و آنجا صورتی باشد لطیف و لطافت قلب را فاسد کرد اندر پس باید که خداوند این علت را

زود علاج کند چنین گوید محمد بن زکریا که این علت مالیخولیا از سر کوته باشد آنکه اصل باشد

یکی از خون سوخته باشد اندر سر و علامتش دلیل آن بود که چشم باشد و دارو ها تن مردمان

گرم بسیار خورده باشد از آن پدید آید   از خون سوخته باشد اندر همه تن مردمان

از سودای غلیظ بود و بر سبب این حبها بکار دارد   بستانند افتیمون اقریطی یکدرم اسطوخودوس

و غاریقون از هر یکی دو دانگ حجر ارمنی یکدانگ اسطوخودوس نیم دانگ سقمونیا دانگ و نیم این همه

بکوبید و بیامیزد با آب حب کرده اند و بخورد و نیم شب و بامداد از پس وی این مطبوخ بخورد

نیک باشد سود کند علتهای حمق و سودا و که همه علتها را صفته بستانند هلیله سیاه ده درم

سنای مکی هفت درم ترمس چهار درم برگ غافث پنج درم مویز دانه بیرون کرده ده درم و

افتیمون اقریطی منقا و اسطوخودوس از هر یکی ده درم این همه دارو ها بجوشانند مگر افتیمون

تا همه تیره کرده آنگه فرو گیرد افتیمون بر وی افکند و دیگ را یک جوش بدهد و فرو گیرد و صافی

کند و بخورد نیک باشد و باید که خداوند این علت مالیخولیا و سودا و قولنج بستانند خربق

سیاه و بجوشانند بر آب و برو افکند هشت درم نمک و بسفایج ده درم و بجوشانند تا همه تیره

کرده فرو گیرد و صافی کند و بخورد تا شکم براند و سودا بیرون آورد نیک باشد دیگر

قی باید که خداوند این علت بکار دارد که این قی سودا را ساکن کند صفته بستانند افتیمون

اقریطی پنج درم مویز منقا دانه بیرون کرده ده درم بکوبید و قی کند هر شبی که نیک باشد این

قی علتهای سودا را و کور را و جذام را دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از ماهی

شور و نمک و کرنب و عدس و باقلی و از گوشت گاو و از گوشت صید ها بجمله و از گوشت بز

و از بیذنگان و از شوربها و ترشیها بجمله و طعامهای قابض دیگر باید که خداوند این علت

سودا بکار دارد پالوده بشکر و روغن بادام و گوشت بره و مرغ فربه خورد و نبید ریحانی

ممزوج خورد و دایم بکار دارد چندانکه عرق بکند الیتر جنبی کو بیعمد این ذکر یا کرد این علت سودا از
حرارتی باشد سخت که بدماغ بر شود و بسوزاند حجاب دماغ را دیگر باید که خداوند این علت پرهیز
کند از چیزهای گرم خشک و از معجونهای گرم که بخار او بر شود بدماغ و آن جایگاه فاسد کرده اند
دیگر باید که خداوند این علت را علاج کند بچیزهای لطیف و سعوط بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن
بادام و روغن کدو و روغن خیار و سر را چرب کرد از این روغنها هر شبی که بر سر کند
بستاند مغز بادام و تخم خشخاش سپید و تخم کاهو و تخم کدو شیرین از هر یکی ده درم این جمله بکوبید و تر
کند بشیر بز و بر سر کند بشب تا سحرگاه که این طلی خواب آورد و مرد را ساکن بکند و مغز را و دماغ را
روشن کند و وسوسه و اندوه و تفکر را ببرد و لون را نیکو کند و بوی دهن را خوش کند و درد
معده را ساکن بکند و زردی روی و دمادم را ببرد منفعت کند علتهای خفقان و قلب را
بستاند تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کدو شیرین مقشر از هر یکی پنج درم تخم کاسنی و تخم کاهو
و تخم برهن و تخم خشخاش و کثیرا از هر یکی چهار درم طباشیر و گل سرخ و ... و صندل سپید
و کهربا و ... و مروارید ناسفته و ابریشم سوخته از هر یکی دو درم تخم بادرنجبویه و تخم
فلنجمشک از هر یکی سه درم لسان الثور و سعد از هر یکی دو درم عود خام چهار دانک کافور
دو دانگ این همه داروها بباید کوفتن و آمیختن بشکر سفید و معجون کند و بر وی افکند آب سیب
و بخورد از وی شربتی یک مثقال ... و درد نیک بود و منفعت کند و این طلی بر سر کند مغز و دماغ را تری
دهد و خواب آرد و بیمار را ساکن کند صفت آن بستاند بنفشه خشک و پوست خشخاش و تخم کاهو
و تخم خطمی و آرد جو از هر یکی ده درم این جمله بکوبید و بجوشانند و بر سر کند هر روزی و بار شیر
دختران و بشب هم چنان بر سر کند تا مغز و دماغ را تری دهد دیگر بدل آب نبید ممزوج خورد و سعوط
کند بروغنهای سرد و لطیف هم چنانکه یاد کرده ام دیگر و اگر چنان باشد که این علت سودا از بلغم
و سردی سوخته باشد و خلطهای فاسد محترق گشته بود پس خداوند این علت بکار دارد مطبوخ
افتیمون که سودا دارد و علتهای سودا اگر سوزد که خلطها فاسد گشته باشد صفت وی بستاند
هلیله زرد و مقشر بیست درم هلیله سیاه ده درم هلیله کابلی پنج درم بسفایج و شاهتره از هر یکی

پنجدرم

پنجدرم مویز دانه کنده بیست درم تربد سپید ده درم این جمله بجوشانند بچهار رطل آب تا بیک
باز آید صافی کند و بر وی افکند افتیمون اقریطی هفت درم و یکجوش بدهد که پخته و فرو گیرد و بستاند
غاریقون یک درم و ملح هندی یک دانگ و بر آن افکنند دیگر بستاند افتیمون اقریطی افسنتین رومی
چهار دانگ بسفایج و غاریقون از هر یکی دو دانگ شحم الحنظل نیم درم حب النیل یک دانگ صبر سقوطری
نیم درم هلیله زرد و انیسون و کثیرا از هر یکی یک درم و چنانکه عادت حب کنند سودا دارد
سودا را و وسوسه و اندوه و تفکر را و لون روی را نیک باشد و بوی دهان خوش کند و
علتهای خفقان و درد معده و زردی روی را و دماغ و علتهای را که از سودا تولد کند نافع
بود بستاند گل سرخ شش درم سعد و قرنفل مصطکی و سنبل الطیب و اسارون از هر یکی
سه درم زعفران از هر یکی دو درم بسباسه و قاقله و جوزبویا از هر یکی یک درم این
جمله داروها بباید کوفتن و با رطلی املج مقشر بباید جوشانیدن به هفت رطل آب تا به سه رطل
باز آید آنگه فرو گیرد و بر وی افکند یک رطل انگبین و جوشی بدهد و فرو گیرد تا سرد شود پس
این داروها کوفته بر وی افکند و معجون کند و بکار دارد که بزرگوار معجونی است سودا را
داروی بغایت نیک علتهای سودا و وسوسه محترق را دیگر بستاند تخم حرمل و تخم ریحان
و مرزنجوش و افتیمون اقریطی و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم این جمله بجوشانند آب تا هر یکی
کرده و فرو گیرد و صافی کند و بر وی افکند قرنفل و مصطکی و بادرنجبویه و فلنجمشک و زعفران و
پوست ترنج خشک از هر یکی دو درم این جمله بکوبید و بر آن افکند و بکار دارد هر روزی مثقالی با آب
گرم نیک باشد صفت معجون مفرح بزرگ که سودا دارد و علتهای سودا و درد معده و خفقان
و دمادم و غم و اندوه و دردهای را که از سودا خیزد دیگر بستاند تخم بادرنجبویه و پوست
ترنج و قرنفل و مصطکی رومی و زعفران و قرفه از هر یکی ده درم جوزبویا و قاقله و نانخواه و
دارچینی و سک المسک و بهمن سرخ و سپید و زرنباد و درونج و تخم بادروج و تخم فلنجمشک از
هر یکی هفت درم و نیم مشک خالص یک دانگ این جمله بکوبید و بستاند بیست درم هلیله کابلی و سی درم املج
و ببرد و سه رطل آب تا باز آید بیک رطل و صافی کند و بر وی افکند یک رطل انگبین و بر سر آتش نهد

دیکجوش کوچل ببهد دفروکیرد و دارو‌ها بر آن افکند و معجون کند و بخورد وقت حاجت چند سپید
که نیک باشد و لون را نیکو یا کنکند و طعام بگوارد صفت دواء الشبرم که سود کند فضولها
تلخ را و سودا را فرود آرد و بلغم را پاک کند دیکر بستانند شبرم دو درم افیمون و صبر سقو
طری از هر یکی یک درم هلیله زرد نیم درم تخم کرفس زیره کرمانی و انیسون و کرویا از هر یکی یکدانک این
همه بکوبید و بخورد شربتی دو درم با آب گرم نیک باشد دواء الماذریون مسهل سودا و بلغم را برآرد
بستانند ماذریون پرورده اندر سرکه شبانروزی و خشک کند و افتیمون اقریطی و تربد سپید
از هر یکی یک درم زیره کرمانی و ملح هندی و هلیله زرد از هر یکی نیم درم این جمله بکوبید بخورد شربتی
از او دو درم و نیم با آب گرم نیک باشد سودا بود که از طحال خیزد و از یاد که اندر شکم بود
دافع باید که خداوند این علت معجون افیمون بکار دارد که یاد کردیم باید که خداوند این علت
پرهیز کند و بی‌ابکار دارد بستانند افتیمون اقریطی شش درم بکوبید و بخورد و با سکنجبین با
مداد و دارو‌های طحال خورد و رک باسلیق بزنند از دست چپ تا خون سوخته بران آید و بالله
التوفیق باب ۱۴ چهاردهم اندر علاج سرسام سرد و گرم چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی
که این علت سرسام از غلبه صفرا باشد که اندر معده زیرد و بیرا کند اندر همه تن و تبش و بخارات اندر دماغ
شود و دلیل این علت اویا شد که زبان سیه باشد اکنون این علت را در خود علاج کنیم بسردی
و تری این علت از غلبه خون باشد و صفرا دلیل این علت آن بود که خداوند این رنج را تب
مطبقه بود روی و چشم او سرخ بود و دکهاش بحرکات باشد عظیم و ستیزه و برکشته از خون
باید که خداوند این علت پرهیز کند از گوشت و نبید و حلوا و رک بزنند و ما ورد و سرکه بر سر کند
و شکم نرم کردانند مطبوخ آلو صفت آن بستانند آلوی نیک بیست شمار و میان خیار شنبر خرما هندی
از هر یکی ده درم این جمله بجوشانند بدو رطل آب تا بیک رطل باز آید و صافی کند در و افکند پنج درم
جلاب و بخورد تا شکم نرم کرد اندر و بعد از این آب جو خورد با شکر سپید غذای این علت آب
جو باشد بروغن بادام و شکر سپید و آب خیار خورد و با آب کدو آب خربزه زمستان خورد
با شکر و آب کاسنی خورد با شکر و آب حصرم خورد و این چنین چیزها خورد تا حرارت و گرمی

صفرا

وصفرا فرو کشد و ساکن کرداند دیکر بستانند کدوی شیرین و اندر خمیر کیرد و اندر تنوری
نهند گرم بر سر اخگری پنج ساعت انگاه بیرون آورد و بشکافد و بیفشارد و آب او بگیرد و بخورد
با شکر سپید تا او حرارت و گرمی را بنشاند و ساکن کند و لعاب بزرقطونا باید دادن با جلاب
بستانند پنجاه خشخاش تر با پوست و اندر دیگی افکند تا هریسه کردد و صافی کند و
بر آن افکند پنجاه درم شکر سپید و بجوشاند تا خشک شود و بخورد هر روزی بیست درم نیک
بود دیکر آب بیخ خورد با شکر سپید دیکر بگیرد بزرقطونا و آب او بگیرد بیست درم و
بروا فکند شکر طبرزد ده درم و بدهد تا بخورد که این دارو خواب آورد و نیک باشد
و اگر چنان باشد که این علت سرسام تنی بود گرم پس اورا بدهد بیست درم آب کاهو با شکر
نیک باشد و حب کند او را لخلخه خشخاش تر و بدهد تا بخورد دیکر بستانند خشخاش با پوست و جو
و هرد و بکوبید از هر یکی بیست درم تخم کاهو بیست درم این همه بکوبید و بجوشانند و صافی کند و
بدهد تا بخورد تا نیک باشد دیکر بخورد و شراب خشخاش که سود کند علتهای نزله را و خون را
که از معده برآید و سرفه را اگر بشب مفلق باشد و بر و سر و دم شکر سپید و بدهد تا بخورد
نیک باشد و اگر چنان باشد که این بیمار را چشم سرخ بود پس او را رک پیشانی بباید زدن
و اگر بینی او خارش کند او را حقنه باید کردن حقنه نرم و سرد دیکر حقنه لین که سود دارد
و شکم را اسهال کند و حرارت و گرمی را بنشاند و اگر شکم بسته بود این حقنه کند بستانند نخاله
و بنفشه خشک و تخم خطمی و آرد جو از هر یکی کفی بجوشانند بچهار رطل آب تا بیک رطل باز آید
و فرو گیرد و صافی کند و بیرون افکند پنج درم شکر سرخ اما فانید حرارتی و نبند و بر آن
نهند پنج درم روغن بنفشه و حقنه کند نیک باشد دیکر حقنه که بستانند بنشاند و حرارت
و گرمی را ساکن کند بستانند آب جو بیست درم لعاب بزرقطونا ده درم سپیده خایه ده درم
روغن بادام و روغن کدوی شیرین از هر یکی ده درم این جمله داروها بهم بزنند و حقنه
کند نیک باشد و حرارت و گرمی او تب را منفعت کند و اگر چنان باشد که این علت سرسام
از بلغم و سردی باشد پس خداوند این علت سرسام از بلغم و سردی باشد پس خداوند این

وج و مر با انگبین بباید دادن و زنجبیل با مر دیگر معجون زهره باید دادن بستانند خربق
سپید و زوفای تر و قنطوریون از هر یکی ده درم اشق و زنجبیل و عج و ریوند چینی از هر یکی
یکدانگ فلفل سیاه و فلفل سپید و دارفلفل و زعفران از هر یکی نیم درم خربق سیاه یکدرم صعتر
سائیده نیم درم ساذج هندی و سنبل الطیب از هر یکی دو درم این جمله بکوبند و بیامیزد با انگبین و بکار
دارد نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت را عطسه انگیزانند بفلفل و جندبیدستر
و اگر چنان باشد که شکم بسته باشد حقنه کند دیگر بستانند شحم الحنظل دو درم قرطم کوفته
پنج درم تخم انجره دو درم فودنج و سعتر و پوست بیخ کبر از هر یکی دو درم این جمله بکوبند و بجوشانند
بسه رطل آب تا بیک رطل باز آید و صافی کند و بر او افکند ده درم مری و سه درم زیت کهن و حقنه کند
سه روز نیک باشد دیگر این دارو بسر کند بگیرد فودنج و جندبیدستر و تمام این جمله بکوبند
و بیامیزد بشراب و بر سر کند نیک باشد و خداوند این علت باید که آب انگبین خورد بدل آب
و این چنین داروها باید دادن خداوند سرسام و بلغمی اگر باشد و نافع تا آن علت مزمن نشود
آنگاه دشخوار علاج پذیرد و بالله التوفیق باب ۱۰ پانزدهم اندر علاج علتهای چشم
و رمد چنین گوید محمد ابن زکریا الرازی که این علت را تازیان رمد خوانند و بیشتر این علت
از خون تولد کند امتلاء محله عروق باشد دلیل علت آن بود که چشم سرخ باشد و آب اندازد
و گران بود علاج این علت را رگ فرماید زدن از قیفال و خون بسیار برداشتن تا بیاساید
و بعد از آن دو دو بحجامت نقره فرماید کردن و شکم نرم کردانیدن با آب هلیله زرد و شکر سپید
و طلی بر سر و پیشانی کردن دیگر بستانند حضض و اقاقیا و صندل سپید و مرو زعفران
این همه بکوبید و طلی کند بر چشم و پیشانی با آب کشنیز تر نیک باشد و درد را ساکن کند طلی
بر چشم نهند تا درد ساکن کرد دیگر بستانند صبر سقوطری و اقاقیا و زعفران و حضض این جمله بکوبید و طلی
کند و بر چشم و پیشانی با آب کشنیز تر نیک باشد و نافع بود دیگر داروی نیک که درد چشم را
ساکن کند و درد را بنشاند بستانند لعاب تخم بهی و لعاب بزرقطونا و عنزروت و ماورد از
هر یکی یکدرم این جمله بکوبید و بیامیزد بشیر دختران و شیاف کند چند فلفل و هر شبی یکی بساید با

کشنیز

کشنیز تر و اگر چشم کشد هر بامداد نیک باشد و درد بنشاند و اگر چنان باشد که این علت
درد چشم از صفرا باشد و درد سخت بود و خواب نیاید پس باید که خداوند علت اسهال فرماید
و شکم نرم کند با آب میوه‌ها و مطبوخ هلیله زرد باید دادن و شیاف اینون بکار داشتن
دیگر بستانند اسفیداج بلخی پنج درم کندم و کثیرا از هر یکی دو درم افیون یکدرم این
جمله بکوبید و بیامیزد بلعاب تخم بهی اما سپید خایه و شیاف کند چند عدس و بکار دارد بشیر
دختران و اندر چشم کند شب و روز نیک باشد و درد را ساکن کند اندر چشم کند و دور
سپید کافوری بستانند عنزروت سپید حلی داده ده درم بکوبید و اندر شیر دختران نهند
تا خشک شود آنگه بروغن نهند نشاسته کند سه درم افیون یکدرم کافور یکدانگ این جمله بکوبید
و بساید اندر هاون و اندر چشم کشد نیک باشد و منفعت کند و درد را ساکن کرداند
دیگر کافوری که اندر چشم کشد درد و رمد را ساکن کند و روشنایی دهد
صفت آن بستانند صدف سپید سوخته و مروارید از هر یکی دو درم کافور یکدانگ این جمله
بکوبید و ببیزد بحریر و اندر چشم کشد بمیل نیک باشد و سود کند درد المیک
که سود کند درد چشم اگر از گرمی بود بستانند سفیداج بلخی پنج درم ساذنج و مرقشیشا و مروارید
از هر یکی سه درم کافور یکدانگ این همه بکوبید و ببیزد صمغ عربی دو درم روی سوخته چهار درم
مشک یک دانگ کافور یک دانگ این جمله بکوبید و ببیزد بحریر و اندر چشم کشد بمیل نیک باشد
اگر چنان باشد که علت و تاریکی اندر چشم ماند اندر چشم کشد درد و رمد بستانند
بگیرد انزروت ده درم شیاف و مامیثا سه درم حضض و صبر سقوطری از هر یکی دو درم
زعفران یکدرم زبد البحر نیم درم این جمله بکوبید و ببیزد بحریر و بکار دارد نیک باشد
درد و رمد سخت که تاریکی چشم را و گرم و خارش را که اندر چشم بود بستانند عنزروت
ده درم زبد البحر یکدرم شکر طبرزد سه درم این جمله بکوبید و ببیزد بحریر و اندر چشم کشد نیک
باشد و اگر چنانکه باشد که اندر چشم رمد عظیم باشد و درد سخت بود بستاند کشنیز
تر و اکلیل الملک و زعفران و تخم کتان و کعک این جمله بکوبید و بیامیزد بشراب و ضماد

کند بر چشم نیک باشد دیگر بکار دارد ذرور ساذجی نرم سوده کند حرارت و گرمی اگر
اندر چشم بود و تاریکی را دیگر بستاند ساذج و روی سوخته و افیون و نشاسته از هر یکی
دو درم صمغ عربی پنج درم اقلیمیا سیم شش درم اسفیداج بلجی ده درم این همه بکوبد و بیزد و بکار
دارد نیک باشد   اگر چنان باشد که این علت درد چشم از رطوبت باشد و ورم عظیم
بود پس از آن ذرور در اندر چشم کشد که یاد کردیم دیگر اندر چشم کشد لعاب حلبه و ذرور
زرد و بر چشم نهد صبر سقوطری و اقاقیا و زعفران و گرها بر بکار دارد هر روزی و شکم نرم کند
بحب ایارج صفت آن بستاند تربد سپید و سورنجان از هر یکی چهار دانگ ایارج فیقرا نیم درم
هلیله زرد و بوزیدان و صبر سقوطری از هر یکی نیم درم لب نفطل و افتیمون و سقمونیا از هر یک
یکدانگ و نیم شحم الحنظل دو دانگ این همه بکوبد و بیامیزد با آب کرفس و حب کند و بخورد نیک باشد
و بعد این حب رگ قیفال فرماید و حجامت نقره بکار دارد شیاف سماق دیگر بگیرد سماق
پاک کرده یکدرم و بجوشاند باده درم ماورد و صافی کند و بروی افکند اسفیداج بلجی دو درم
کافور یکدانگ افیون یکدانگ کتیرا نیم دانگ این همه بکوبد و بیامیزد و شیاف کند و اندر چشم
کشد با آب حصرم یا آب گل یا آب سرد و اگر سماق بدست نیاید بدل سماق حصرم بکار دارد و این
شیاف را سماق المسکن خوانند   ذرور سماق که سود کند تاریکی چشم و گر و خارش را که اندر
چشم بود دیگر بستاند شکر طبرزد و عنزروت و زبد البحر و کف دریا و سماق پاک کرده و کوفته
و بیخته از هر یکی دو درم این جمله بکوبد و ببیزد و بجر را اندر چشم کشد و از پس دارد ها شیر دختران
اندر چشم کشد نیک باشد و اگر چنان باشد که دردی باشد عظیم و ورمی سبتر این دارو اندر
چشم   بستاند افیون و زعفران و بشیر دختران بسابد و اندر چشم کشد و گرها بر بکار دارد
بناشتا نیک باشد و اگر چنان باشد که چشم خشک شده باشد و سرخی اندر چشم مانده بود پس او را
شیاف سرخ و نرم باید که بکار دارد   شیاف که سود کند درد چشم را اگر از گرمی بود بستاند
ساذج شسته شده درم روی سوخته چهار درم سبل و مرواید ناسفته و ساذج هندی از هر یکی
دو درم صمغ عربی و کتیرا و مر از هر یک یکدرم خون سیاوشان و زعفران از هر یکی نیم درم این

جمله

جمله بکوبد و بیامیزد بشیر کمن و شیاف کند و بکار دارد دیگر شیاف الملیک بکار دارد بستاند
ساذج شسته و عنزروت از هر یکی دو درم زعفران و سنبل الطیب از هر یکی نیم درم این جمله بکوبد و
بیامیزد با آب و شیاف کند بکار دارد و اگر چنان باشد که این علاجها نکند و سود ندارد و ورم
سبتر و قوی باشد و این شیافها که یاد کردیم سود نکند بشیاف افیونی و شیاف سماق و شیاف
سرخ و شیاف المسکن و درد هم چنان اندر چشم آن را بشیر دختران و سپیده خایه و لعاب
حلبه و لعاب کتان و لعاب بهی و لعاب بزرقطونا این لعابها سر دعا اندر چشم کشد تا ساکن
کند و اگر قرحه باشد اندر چشم بدین لعابها نخست شوید دیگر دارویی قرحه که اندر چشم بود
نخست گوید بستاند تخم مرو ترکوانند بشیر دختران و لعاب او بگیرد و اندر چشم کشد شب
و روز نیک باشد   اندر چشم کشد شیاف سپید حنین ابن اسحق که سود کند
درد چشم را و ورم او و قرحه را که اندر چشم بود صفت آن بستاند صمغ عربی و کتیرا و نشاسته
از هر یکی دو درم اسفیداج بلجی پنج درم افیون و اقلیمیا سیم از هر یکی دو درم انجمله [illegible]
و بیامیزد با آب باران یا سپیده خایه و شیاف کرده اند و بکار دارد نیک باشد دیگر شیاف
جالینوس که سود کند درد چشم را و ورم و قرحه را و چشم را جلا دهد صفت آن بستاند عنزروت
پرورده بشیر خر و اسفیداج بلجی از هر یکی پنج درم کتیرا سه درم صمغ عربی چهار درم انجمله
بباید کوفتن و بیامیختن با آب باران یا سپیده خایه و شیاف کند و بکار دارد و نیک باشد
دیگر شیاف اباد که سود کند درد چشم و قرحه و موی ساده را و پاک کند بثرها که اندر
چشم باشد صفت بستاند اقلیمیا سیم شسته و اسفیداج بلجی و توتیا و سرمه اصفهانی و
کندر از هر یکی دو درم عنزروت و خون سیاوشان و صبر سقوطری و افیون از هر یکی یک
درم انجمله بکوبد و بیامیزد با آب و شیاف کرده اند و بکار دارد نیک باشد دیگر شیاف
ابار حنین ابن اسحق که سود کند درد چشم و قرحه را که از حرارت و گرمی باشد و دردی
بود سخت و پاک کند موی سراح صفت آن بستاند روی سوخته و سرمه اصفهانی و توتیا
هندی و سرب سوخته و کتیرا و صمغ عربی از هر یکی پنج درم افیون نیم درم این جمله بکوبد

وبیامیزد باب وشیاف کنند وبکار دارد نیک باشد دیگر شیاف سپید که سود کند درد چشم
ودمل وقرحه را که اندر چشم باشد صفت آن بستانند اسفیذاج بلجی شسته ده درم عنزروت حلال
سپید سه درم نشاسته دو درم کثیرا یکدرم افیون نیم درم این جمله بکوبید وبیامیزد بسپیده
خایه وشیاف کنند وبکار دارد نیک باشد شیاف کندر سود دارد درد چشم را که درشت
گشته باشد وقرحه کهن باشد بستانند اسفیذاج بلجی دو درم کندر سپید یکدرم عنزروت
یکدرم افیون نیم درم کافور نیم درم اینهمه بکوبید وبیامیزد وشیاف کنند لعاب تخم بهی بکار دارد
دیگر ذرور نیک که سود کند قرحه را که اندر چشم بود وکهن وحرارت باشد عظیم ودرد بود
سخت دیگر بستانند سرمه اصفهانی وسادج هندی از هر یکی سه درم اینهمه بکوبید وبیخته بحریر وا ندر
چشم پراگند نیک باشد واگر چنان باشد که این علت قرحه ودرد چشم از رطوبت باشد پس
آنرا شیاف الکندر بکار دارد که سود دارد قرحه ودرد چشم او قرحه را که اندر چشم بود تجربه
کرده اند ومجرب است دیگر بستانند کندر سپید ده درم وشق وعنزروت از هر یکی پنج درم زعفران
ده درم این جمله بکوبید وبیامیزد بلعاب تخم ولعاب بزرقطونا ولعاب تخم بهی این هر لعابها نیک باشد
یکقطره اندر چشم چکانند که این شیاف واین لعابهای گرم ورم وقرحه را پخته کرده اند ودرد چشم را
سود دارد وهمواره انواع قرحه ورودیتی را منفعت کند انشاء الله باب ۱۶ شانزدهم
اندر علاج سپیده چشم وعلتهای آن چنین گوید محمد ابن زکریا الرازی که این علت سپیده که اندر
چشم پدید آید بعد که علتهای چشم که پدید آید وریش کرده وتا چشم ریش نگردد سپیده اندر چشم
پدید نیاید وسپیده چشم نشان ریش باشد وزیادت کرده برو نکاهد وناظر چشم را بپوشاند
چنانکه هیچ نبیند وآنگاه علاج این علت صعب گردد پس واجب کند که این علت را زود معا
لجت دو دیگر وخواندارم که این علت دشوار است واگر این علت نو تازه باشد پس این یا
نباشتا بزبان چشم او بلیسد وبیاساید وبیاید تا چشمش سرخ گردد وسخت بعد از آن که
اندکها بر بران آیده باشد این ذرور اندر چشم پراگند دیگر بستانند سرگین سوسمار وسرگین
نجنگ وپسته وزبد البحر وبوره نان وکف آبگینه وشکر حجازی وافیون ومرو بجاد ووشق

ووج وشقایق نعمان وماميران چینی از هر یکی نیم درم این جمله بکوبید وببیزد بحریر واندر چشم
پراگند که این ذروری قوی است سپیده چشم را دیگر ذروری نیک سپیده چشم بستانند زبد
البحر وعنزروت سپید وشکر طبرزد از هر یکی دو درم بوره نان نیم درم اینهمه بکوبید وببیزد بحریر
واندر چشم پراگند بعد از آن که اندکها بر بران آمده باشد یا زبان بلیسد نیک چشم را واین
ذرور را اندر چشم پراگند نیک بود ذرور سپیده چشم را که قوی گشته باشد وعسر
بستانند بوره نان وملح اندرانی وکف آبگینه یا کف کاسه گران وآبگینه بغدادی از هر یکی پنج درم
قلیه نکرزان دو درم ونیم این جمله بکوبید وببیزد بحریر واندر چشم پراگند نیک باشد
برود شنای که سود کند سپیده چشم بستانند روی سوخته وسادج ونوشادر از هر یکی
چهار درم ملح اندرانی وتوتیا وخرچنگ بحری وبراده آهن از هر یکی دو درم دارفلفل وفلفل
سپید وزعفران وسنبل وقاقلی وقرنفل ومرجان بزرگ از هر یکی یکدرم کافور زبد البحر
از هر یکی نیم درم این جمله بکوبید وببیزد بحریر وبکار دارد دیگر شیاف نیک سپیده چشم که
سبز گشته باشد وغرشن بود مجرب است بستانند کف آبگینه دو درم زبد البحر مقشر چهار درم نبات
درم ونیم بوره نان وسکنج واشق از هر یکی یکدرم اینهمه بکوبید وبیامیزد باب وج پخته وشیاف
کنند وبکار دارد باب وج پخته بامداد وشبانگاه وهر روزی بامداد وشبانگاه بناشتا بگرما
دود وبعد از آنکه اندکها بر بران آید این شیاف بچشم اندر کشد نیک باشد شیاف
سبز چنین گوید حنین ابن اسحاق که سود کند سپیده چشم را وجرب وسبل را بستانند هفیداج
بلجی وشق وصمغ عربی از هر یکی دو درم نشاسته یکدرم زنجار سه درم ونیم این جمله بکوبید وبیامیزد
باب سداب وشیاف کنند وبکار دارد نیک باشد شیاف سبز که سود دارد کور را که اندر
چشم بود وسبل وسپیده چشم را بستانند زنجار سه درم قلقطار سوخته شش درم زرنیخ سرخ
وبوره نان وزبد البحر از هر یکی یکدرم نشادر نیم درم واشق دو درم این جمله بکوبید باب سداب
وشیاف کرده اند وبکار دارد شیاف سبز چنین گوید حنین ابن اسحق که سود داد د
جرب را وسبل را وسپیده چشم را وظفره وناخنه را بستانند زنجار واسفیداج بلجی وصمغ عربی واشق

از هر یکی دو درم افیون و اقلیمیا سیم از هر یکی یکدرم انجمله بکوبد و بیامیزد بآب گندنا و شیاف کند و بکار دارد شیاف فعالیوس که سود کند علتهای سبل و جرب و اوسبله چشم و ناخنه را ستانند بگیرند پانزده درم صمغ عربی و اسفیداج قلعی و اشق از هر یکی ده درم نشاسته و کثیرا از هر یکی پنجدرم افیون یکدرم اقلیمیا سیم دم شب یمانی نیم درم این همه بکوبد و بیامیزد بآب سداب و شیاف کند و بکار دارد نیک باشد

باب ۱۷ هفدهم

اندر علاج علتهای سَبَل و جرب چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که این علت سبل از دو رگها باشد که اندر دماغ بود اندر چشم و خون سوداوی بود سبز گشته و تنک باشد آنگاه سستی کرده و علاج وی دشوار گردد و علامت این علت آن باشد که چشم گران باشد و رگهای سرخ اندر وی پدید آید و چشم اشک گرداند و تاریک چون پرده عنکبوتی و علاج این علت وا رگ فرماید زدن از قیفال و رگ فرماید زدن رگ بن چشم بزند و هر روزی که ممکن بود مطبوخ هلیله دوده که بخورد بستانند هلیله زرد و هلیله هندی مقشر و سنای مکی از هر یکی پنجدرم آلو بیست عدد عناب سی دانه خیار شنبر پنجدرم افتیمون اقریطی و اسطوخودوس از هر یکی دو درم انجمله بکوبد بجوشانند سه رطل آب تا یک رطل باز آید و نیم و صافی کرده اند در وی هند سقمونیا دو دانگ و بر هر بامداد بخورد نیک باشد دیگر شیاف سرخ اندر چشم کشد که سود دارد جرب را و سبل را نیک بگیرد شادنج و قلقطار سوخته از هر یکی سه درم روی سوخته دو درم زعفران و مر از هر یکی یکدرم دارفلفل نیم درم انجمله بکوبد و بیامیزد و ببیند و شیاف کند و بکار دارد

طرحمالیقون که سود دارد جرب و سبل و سلاق چشم را بستانند شادنج دوازده درم صمغ عربی ده درم زنجار و قلقطار سوخته از هر یکی پنجدرم روی سوخته چهار درم افیون و زعفران از هر یکی یکدرم انجمله بکوبد و بیزد و بکوبد و بیامیزد و ببیند با آب رازیانج یا باسره که شیاف کند و بکار دارد

شیاف سرخ قیصر که سود کند جرب را و سبل و ظفره و زیادت گوشت که در چشم بروید بستانند شادنج دوازده درم صمغ عربی و روی سوخته از هر یکی شش درم قلقطار سوخته و زنجار از هر یکی دو درم افیون یکدرم و نیم انجمله بکوبد و بیامیزد بآب رازیانج و ببیند و شیاف کند و بکار دارد

شیاف دیرح سود دارد سبل و جرب و ظفره و سپیده چشم و خارش را بستانند شادنج و قلقطار سوخته از هر یکی سه درم روی سوخته دو درم مر و زعفران از هر یکی یکدرم دار فلفل نیم درم افیون دو دانگ سکبینج و اشق از هر یکی یکدرم انجمله بکوبد و بیامیزد بآب رازیانج و شیاف

کند و این شیاف مجربست چنین گوید محمد ابن ذکریا که خداوند این علت این شیافها بکار دارد که یاد کردیم و هر روزی بگرمابه رود و بناشتا و برهای رگ قیفال فرماید زدن و بکار دارد مطبوخها دیگر باید که خداوند این علت سبل پرهیز کند از طعام خوردن بسیار خاصه بشب و پرهیز کند از نبید خوردن البته که زیادتی کند عظیم و پرهیز کند از دودها تا تواند و بالین سخت ترنهد و گریبان پیراهن فراخ دارد و بالین خویشتن بلند دارد و برهای رگ شپاله از موق بن چشم فرماید زدن و باید که پرهیز کند از قی کردن که زیانی عظیم دارد و پرهیز کند از سیر و پیاز و کرفس خوردن و اگر چنان باشد که این سبل سستی باشد پس معالجت او با آهن استاد و مقراض باشد که ببرد و بر دارد و آن شیافها بکار دارد

باب ۱۸ هژدهم

اندر علاج طرفه و ضربه چشم چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که این علت سقط و ضربه چشم کرده باید که خداوند این علت شکم نرم کرده اند بجلاب و سقمونیا یا بآب آلو و شکر یا آب خیار شنبر یا آب خرمای هندی و ترنجبین دیگر باید که خداوند این علت را حجامت نقره و شانه فرماید کرد و رگ قیفال باید زدن و اندرین حال پرهیز کند از خوردن حب و مطبوخها اگر نشاید خوردن و این دارو دوا اندر چشم کشد صفت آن بستانند لعاب بزرقطونا و لعاب تخم بهی و بزند بهم با دو درم سپیده خایه و اندر چشم کند بهر ساعتی و بر چشم نهد از این دارو پنبه کهن و بخسبند زمانی نیک بر قفا تا درد ساکن گردد دیگر چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت زود معالجت باید کردن در لحظه و کاهلی نکند که این علت زود و با انتشار گردد

باب ۱۹ نوزدهم

اندر علاج علت انتشار چشم و آب آن چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که دو معنی این علت را میسان خوانند و این علت از خشکی دماغ و مغز پدید آید و از گرمی و خشکی و از سردی و خشکی و خداوند این علت را که بینی ناظر چشم او را باز رفته بود سخت و باشد که یک چشم او فراخ تر بود و چشم دیگر کوچک و اگر چنان بود که چشم راست فراخ تر باشد پس این علت از سردی و خشکی بود علاج این بیمار و این علت را بستانند باقلی خشک و بکوبد و بجوشانند و ترکرده اند بآب بید یا آب کاسنی و بر چشم نهد بشب تا سحرگاه نیک باشد دیگر بستانند برگ بید و بکوبد و با آرد جو ترکرده اند با سپیده خایه و بر چشم نهد تا صبح بود

در چشم کشد شیر دختران کرم نیت و درد نیک باشد دیگر اندر چشم کشد شیاف اصطفیقون سود دارد چشم و تاریکی دیده را و ابتدا آب را صفت بستانند اقلیمیا ذرد و فلفل سیاه و افیون از هر یکی چهار درم بلیلج دو درم صمغ عربی و عصاره مامیثا از هر یکی هشت درم عنزروت ملح هندی از هر یکی یکدرم توبال ارمنی دوانزده درم زرنیخ زرد یکدرم جمله بکوبند و بیامیزد بنبیذ و شیاف کند و بکار دارد نیک بود و نافع بود

باب ۲۰ بیستم اندر علاج ظفره چشم چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که علت ظفره اگر تنک بود پس این شیاف اندر چشم کشد بستانند روی سوخته بخدادم زنجار دو درم زاج سبز سوخته و نشادر و بورق ارمنی و زرنیخ سرخ از هر یکی یکدرم وشق دو درم این همه بکوبد و بیامیزد بآب اصل السوس و شیاف کرده اند و اندر چشم کشد و روزی کهابر بکار دارد هر روزی ناشتا و از بعد کهابر این شیاف در چشم کشد و اگر چنانچه این علت ظفره سخت باشد و ستبر بود پس علاج او آن بود که برداده با آهن مقراض و شیاف قیصر بکار دارد و شیاف جالینوس و دیگر شیاف دما چون که سود دارد سبل و ظفره را دیگر بستانند زعفران و روی سوخته و زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی یکدرم مرو و زرد چوبه از هر یکی دو دنک واشق و کندر از هر یکی یکدرم جمله بکوبد و بیامیزد بآب و شیاف کند و بکار دارد دنیک بود دیگر شیاف دینار جالینوس که سود دارد چشم را و حرارت و گرمی اگر سخت باشد و ظفره را بستانند اقلیمیای زرد و روی سوخته از هر یکی دو درم مرواید و خون سیاوشان از هر یکی چهار دنک کثیرا و مر و زعفران و نشاسته و زرد چوبه از هر یکی دو دنک زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم اقاقیا دو دنک این همه بکوبد و بیامیزد بآب و شیاف کند بکار دارد نیک باشد باسلیقون جالینوس بکار دارد بستانند اقلیمیای زرد و روی سوخته بخدادم اسفیداج بلخی و ملح اندرانی از هر یکی دو درم نشادر و حجر و فلفل و دار فلفل از هر یکی یکدرم جمله بکوبد و بیزد بحریر و بکار دارد سبل نیک باشد دیگر بکار دارد باسلیقون پارسی بستانند سرمه اصفهانی شادنه مرواید بخدادم توتیای هندی چهار درم کلاه و صدف از هر یکی سه درم الملح مقشر دو درم فلفل یکدرم جمله بکوبد و ببیزد بحریر و بکار دارد دنیک بود و الله اعلم

باب ۲۱ بیست یکم اندر نشاده و انتشار الطوبت بود چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که یوحنا ابن سرابیون چنین گفته است که این علت از رطوبتها بود

اندر میان

اندر میان جبینی و رطوبتهای غلیظ گشته و ستبر و فاسد شده و علاج این علت آن بود که پرهیز کند از سردیها جمله و از ماهی و ماست و از نبیذ ترش و از مستی کردن بسیار و از جماع و بکار دارد شیاف مرارات که سود دارد این علت را بستانند زهره کرکس خشک کرده اندر طاس مسی ده درم شحم الحنظل یکدرم و نیم سکنج دو درم فرفیون یکدرم نشادر یکدرم جمله بکوبد و بیامیزد بزهره کرکس و خشک کند و بساید دو کرات و تر کند بآب سداب و شیاف کند و بکار دارد شب و روز باب دارزیانج اندر چشم کشد نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت غرغره کند بایارج فیقرا جالینوس گوید که سود دارد علتهای سر و رطوبتها را که محله بود و منفعت کند درد مفاصل و قولنج وقی و اگر از قولنج باشد و سود کند لقوه و فالج و سستی اندام و گرانی زبان را صفت آن بستانند صبر سقوطری با روی و سنبل الطیب و زعفران و حب البلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یکی یکدرم صبر سقوطری با نوزده درم دیگر بعضی طبیبان بیفزایند عود البلسان یکدرم و اصول الاذخر و کبابه از هر یکی یکدرم جمله بکوبد و بکار دارد دو درم با انگبین معجون کرده نیک باشد و منفعت کند بلی ایارج غرغره کند و شیاف مرارات بچشم در کشد نافع بود دیگر بستانند آب دارزیانج تر بخدادم زهره نر و انگبین خام از هر یکی دو درم جمله اندر شیشه کند و شیشه را اندر میان آب بجوشانند و بر دیگ نهد ما دو ده درم و بر سر آتش نرم نهد و فرو گیرد و بهم میامیزد و اندر چشم کشد سبل نباشد نیک باشد دیگر این دارو اندر چشم کشد بستانند آب دارزیانج و آب ورج بخته و آب دار فلفل و آب ماميران و آب زرد چوبه و آب بادرنجبویه از هر یکی دو درم جمله بهم بیامیزد و اندر چشم کشد سبل شب و روز نیک بود چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت که بدید آید از خشکی مغز و دماغ باشد دلیل این علت او باشد که چشم کوچک گردد و آب اندر چشم بیاید و خارش کند و از پس که سستی بدید آید و سخت گردد و از پس تب و تابستان گرم بیشتر باشد و دیگر اماس کند و سر دارچه گرم اندر قیسی و باید که خداوند این علت شوربا خورد و گوشت بره و بزغاله و ماکیان و فربه خورد و پالوده شکر کرده و خایه نیم برشت خورده و گرمابه بکار دارد بروزی دو بار و سر باد و سیاه و نرم نشیند و عرق نکند البته و شیاف بر بوم بکار دارد که نافع بود علتهای نشاده را دیگر بستانند مر و زعفران

زعفران و سنبل الطیب از هر یکی دو درم کافور قراطی این همه بکوبد و ببیزد بحریر و بکار دارد منفعت یابد ان شاء الله تعالی

باب ۲۵ بیست پنجم اندر علاج خره چشم که ریخته باشد چنین گوید محمد ابن ذکریا اگر چنان باشد که خره چشم ریخته باشد این کحل بر چشم نهد بستانند خرما سوخته بخدادم و دو دنک و نیم چهار درم سنبل سه درم حب البلسان سه درم لاژورد ده درم این همه بکوبد و برمژه کند هر شبی و پرهیز کند که اندر چشم نرود که ابتدا دو مژه رویاند و موی خره آید و خره بکار دارد و نکرادد که موی برنیزد و نیک نافع باشد و منفعت کند ان شاء الله تعالی

باب ۲۶ بیست ششم اندر علاج شعر منقلب که اندر چشم بود چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که این علت شعر منقلب موی بود که بروید برمژه چشم و سر او اندر چشم رود و چشم را سیاه کرده اند و سبل گردد پس بدان که این علت از سوداء محرق باشد که اندرون افتد و جایگاه گیرد و نواز کند موی را علاج این علت را بستانند مصطکی و موم و کرم کرده اند و بجایگاه مو کنند اگر که گرمی کنند باشد دیگر موی را بکنند و بر سر سوزن گرم کرده اند و بجایگاه مو نهند تا بسوزد دیگر این دارو بر چشم نهند بستانند زفت و شیاف مامیثا و توتیای هندی از هر یکی دو درم سه درم دانک و نیم صمغ عربی صنوبری و صمغ زیتون از هر یکی دو درم جمله بکوبد و ببیزد بحریر و اندر چشم کشد نیک باشد این علت ان شاء الله تعالی

باب ۲۷ بیست هفتم اندر علاج گرمی که اندر چشم بود و اماس و اگر چنان باشد که اندر روده اماس باشد این طلا بکار دارد بستانند کلنج و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و زرد چوبه و صبر از هر یکی یکدرم جمله بکوبد و بیامیزد با آب کشنیز تر یا آب کاسنی و بر چشم نهد نیک باشد و مجرب است و اگر چنان باشد که اندر چشم ناسور بود یا اندر گوشهای چشم ناسور باشد این دارو بکند بستانند صبر سقوطری و عنزروت و خون سیاوشان و مر و کندر از هر یکی بخدادم اقلیمیای سیم ده درم ملنباد و کحل ارمنی از هر یکی بخدادم زنجار یکدرم و نیم این همه بکوبد و ببیزد بحریر و اندر چشم کشد این دارو مجرب است دیگر ضماد نیک و مجرب و نافع جراحت را و ضربه را اگر بر چشم رسیده بستانند سپیده و زرده خایه و بیامیزد با آب کشنیز تر و روغن گل پارسی و بر چشم نهد که گرمی و جراحت و اگر در چشم بود ساکن کرداند و اماس را بنشاند و درد زایل کند و بالله التوفیق

باب ۲۸ بیست هشتم اندر علاج علتهای گوش که از سردی و گرمی باشد چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی

که این

که این علت گوش مرکب باشد از بادهای غلیظ و از سوء المزاج باشد و علاج هر یک بگویم ان شاء الله تعالی و دیگر از غلبه خون باشد و علامتش آن بود که روی سرخ باشد و سر گران بود و پیشانی را و ضربان کند و اگر چنان باشد که این علت از حرارت و گرمی خون باشد پس علامتش آن بود که گوش سرخ و گرم باشد و چون آب سرد میان رسد ساکن گردد باید که خداوند این علت را رگ قیفال فرماید زدن و حجامت ساق باید کردن و اندر گوش نهد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن بید یا روغن گل پارسی یا روغن کدو و از این روغنها هر کدام که بدست آید با سرکه بیامیزد و اندر گوش چکاند که گرم شب و روز نیک باشد و اگر چنان باشد که درد عظیم و ضربانی بود سخت و غلبه گشته پس در گوش کند روغن بنک یا تخم بنک شب و روز نیک باشد دیگر در گوش چکاند شیر دختران بسیاری تا گوش پر گردد و افیون با شیر دختران اندر چکاند نیک باشد و باید که خداوند این علت آب بیوها خورد و شکم نرم کرده اند و اسهال کند و اگر چنان باشد که در گوش دنبل باشد و ضربان و دردی بود ابتدا دوا اندر گوش کند تا دنبل را پخته کرده اند دیگر بستانند لعاب تخم مرو آب او بگیرد و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب بزرقطونا و آب انجیر این همه لعابها بیامیزد با انگبین و بشیر مرهم کنند و اندر گوش کند تا دنبل را پخته گرداند دیگر بستانند ببر دبط یا پیه مرغ خانگی تازه که گداخته کنند با آتش و بر وی افکنند موم زرد یکدرم و روغن حل یکدرم زفت تازه این همه بکوبد و مرهم کرده اند و اندر گوش کند نیک باشد و اگر چنان که از گوش ریم آید و دنبل رسیده باشد پس در گوش کند آب انگبین بر وی و در واه و سر را تا پاک کرده اند دیگر گوش عنزروت با انگبین بیامیزد و اندر گوش کند بستانند عنزروت و خون سیاوشان و کندر و مر و زنگار و بوره ارمنی و براده آهن و صبر سقوطری و زنجار هر یکی یکدرم جمله بکوبد و بیامیزد با انگبین و فتیله بکند بزند و این دارو را بکند و اندر گوش نهد شب و روز نیک باشد و اگر چنان باشد که ریش کهنه گشته باشد پس مرهم زنجاری اندر گوش نهد شب و روز نیک باشد دیگر بستانند خبث آهن بکوبد و بساید و بیامیزد بسپیده خایه و اندر گوش نهد بفتیله ستبر نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب ۲۹ بیست نهم اندر علاج گرانی گوش و طنین و دوی چنین گوید محمد ابن

صدا در گوش

از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم دار فلفل پانزده درم صمغ عربی چهار درم انجمله بکوبید و بیامیزد بآب باران و شیاف کرده اند نیک باشد والله اعلم باب ۲۲ بیست دوم اندر علتهای دمعه چنین

محمد ابن ذکریا الرازی که این علت را دمعه خوانند و این علت از تری مغز و دماغ بود و اندر جوانان و اندر زمستان بیشتر باشد و پیران بیشتر افتد و علاج این علت را از سردی پرهیز باید کردن و طعام کم باید خوردن و این کحل اندر چشم کشد که سودمند بود دمعه را بگیرد توتیای هندی سبز و هلیله زرد مقشر

از هر یک سه درم بکوبید و بیامیزد بآب غوره یا با آب سماق و خشک کرده اند بآفتاب تیز و بسایند اندر هاون

افکند کافور یک دانگ و اندر چشم کشد بمیل و هر وقت که این کحل سخت نیک آب ریختن و رطوبت چشم را

و روشنای چشم را کحل بازدارد آب ریختن و روشنای چشم بیفزاید و رطوبتهای چشم ازینک بود

و همه علتها از چشم دور دارد بستانند توتیای سبز ده درم و سنبل و هلیله زرد مقشر و صبر سقوطری از

هر یک دو درم فلفل نیم درم دار فلفل یک درم این همه بکوبید و بیبزید بحریر و اندر چشم کشد بمیل نیک

باشد کحل دیگر که چشم را تیز کند و روشنای بیفزاید دیگر بستانند توتیا ده درم شیاف مامیثا

سه درم صبر سقوطری و حضض از هر یکی یک درم انجمله بکوبید و بیبزید بحریر و بر وی نهید یک دانگ کافور.

و اندر چشم کشد بمیل نیک باشد دیگر کحل که روشنای چشم بیفزاید و چشم تیز کرده اند بستانند توتیا

پرورده بآب مرزنجوش سه شیاف زرد مرکب کرده ده درم زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران و

زرد چوبه و صبر سقوطری از هر یکی یک درم نشادر نیم درم انجمله بکوبید و تر کرده اند بآب رازیانج و شبت

نیک خشک کرده اند تا نرم کرده هر شبی و بر وی نهند کافور نیم دانگ مشک نیم دانگ و بسایند اندر هاون

و بکار دارد شب و روز نیک باشد و سودمند بود ان شاء الله تعالی باب ۲۳ بیست سیم

اندر علاج علتهای جرب که در چشم بود چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که این علت جرب از فساد می باشد

اندر ملتحمه و از رطوبتهای تیز باشد که گرد آید اندر قرنیه آن هنگام قرنیه دفع کند سوی ملتحمه بقوت

حرارت قلب و چشم ویران کرده اند و ریش کرده و سرخ علاج این علت آن باشد که پرهیز کند از جماع

کردن و سیر کردن پرهیز کند از طعامها خوردن چون ماست و شیر و ماهی و جمله و شکم نرم

کرده اند دیگر قوقایای جالینوس آنکه یاد کردیم اندر علاج صرع و حب ایارج چنانکه من یاد کردیم

کر او سود کند درد سر و درد چشم او و معده پاک کند از فضولها و مغز دماغ را از رطوبتها بستانند

ایارج فیقرا یک درم غاریقون و تربد سپید و شحم الحنظل از هر یک نیم درم افتیمون و کثیرا بباید

و سقمونیا از هر یک دو دانگ صبر سقوطری نیم درم انجمله بکوبید و بیامیزد بآب کرفس و حب کردن و خوردن

دون و این شربتی قوی است دیگر شیاف الغرب بکار دارد بگیرد صبر سقوطری و کندر و عنزروت

و خون سیاوشان از هر یک یک درم کلنار و سرمه اصفهانی و شب یمانی از هر یک نیم درم زنگار دو دانگ

انجمله بکوبید و بیامیزد و حواری کشته باشد نیز بکار دارد درد زنکاری و را اذ که این علت دیگر بآن باز

گردد و اگر چنان باشد که این علت کهن گشته باشد و غلبه گرفته بود پس علاج او باقش باید کردن

و فصد کردن و حجامت کردن نیک باشد اگر چنان باشد که چشم گران باشد و سرخ بود اندر چشم

رگهای سرخ باشد پس بر چشم نهند سپیده خایه با روغن گل فارسی هر شب تا سحرگاه آن هنگام

بشوید و آب گرم این دارو بر چشم نهند بستانند بانفیا نرتن و ترفرتن و کاسنی تر انجمله بکوبید

و بر چشم نهد روزی یکبار یک ساعت و دو ساعت دیگر چرب کرده اند ابروها و پشت چشم او عقب

شاید خوردن تا روز چند تا خواد کرده و نیک شود ان شاء الله تعالی باب ۲۴ بیست چهارم

اندر علاج علتهای سلاق چشم گوشت زیاده در چشم چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که پارسیان

این علت را سبری غره خوانند و این علت از رطوبت سوخته باشد تا خون از امتلاء دماغ

باشد از گرمی و تری علاج این علت گویم و که روپهای چشم سرخ بود پس این ضماد بر چشم

او صفت آن بستانند پوست انار و عدس مقشر از هر یکی سه درم انجمله بکوبید نرم نیم پخته و روغن

گل فارسی بر چشم نهد نیک باشد دیگر رگ ها باید زدن و حجامت ساق فرمایند کردن و شکم

نرم کردن مطبوخ هلیله آنکه یاد کردیم در باب درد سر و این ضماد بر چشم نهد که اندر وی

و اگر چنان باشد که درد با سرخ بر چشم نهد سپیده خایه با روغن گل پارسی و اگر سپیده خایه

در روغن گل فارسی بیست نیابد مغز بادام بکوبید و بشیر دختران بزند و بر چشم نهد و اگر درد و بها

خارش باشد و اندر چشم این طلی بر سر نهد بستانند کاسنی تر و بکوبید و بر روغن گل فارسی بزند

چشم دیگر کحل زعفران اندر چشم کشد سود دارد تا دیگر چشم و خشکی چشم و سلاق و را و مکد ببناب

ذکریا که این علت را بانگ گوش خوانند و این علت از بخارهای فاسد باشد که گرد آمده بود اندر دماغ پرکار

دیگر این علت از خون و از گرمی نباشد و نیز از صفرا بلکه این علت از سودا و باد باشد و از رطوبتها باد و از تهی

دماغ بود علاج این علت را بستانند مرزنگوش و افسنتین و گیاه تر و بنفشه و بابونه از هر یک پنج درم انجمله در

میسنه کند و بجوشانند بآب تا آنکه گرد و بر سر بینه باز گیرد و سر دروی و بینی بر وی فرود آرد و گوش بر سر

میسنه تا بخار آن را در هوا گوش بر وی شود گرم گرم نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت طعام کم

بشب و سیر نکند و راه دراز نرود و شکم نرم کرده اند بحب اسطمیقون که یاد کردیم اندر علاج درد سر و اندر

گوش کند روغن زیت و روغن بادام تلخ کوهی دیگر در گوش کند نفط سپید و روغن شبث در گوش کند

روغن قسط و روغن سنبل نیک باشد دیگر در گوش کند زهره گاو و این شیاف در گوش کند بستانند شحم

الحنظل یک درم بورق ارمنی دو درم جند بیدستر نیم درم زرنیخ زرد نیم درم فرفیون یک دانگ قسط دو دانگ

افسنتین نیم درم این جمله بکوبید و بیامیزد بروغن بادام تلخ و اندر گوش چکانند و شیاف کنند و بسایند

بزهره گاو و اندر گوش نهند نیک باشد درد گوش اگر از سردی و باد باشد و گرانی گوش و بانگ باد را نیک

باشد دیگر این دارو در گوش چکانند نیک باشد درد گوش اگر از سردی و باد باشد بستانند جند بیدستر

و فرفیون از هر یک یک درم انجمله بکوبید و بیامیزد بروغن زیت و اندر گوش چکانند بآب سداب نیک باشد

در گوش چکانند آب سیر یا آب پیاز و اگر قطره از قطران در گوش چکانند نیک باشد بستانند

سداب تر پنج درم و بجوشانند بروغن زیت و اندر گوش چکانند و شیافهای که یاد کردیم نیک است درد

گوش اگر از سردی باشد و از باد و طنین و ترش را نیک باشد و مجرب است زهره گاو باید که خداوند

این علت که بیمار کار دارد و حبها استعمال کند چون حب ایارج و از حبها که یاد کرده ایم اندر علاج درد

سر و حب قوقایا که نیک باشد نافع بود باب ۳۰ سی ام اندر علاج درد گوش

اندر گوش چنین گوید محمد ابن ذکریا الرازی که این علت بخارهای معده باشد و این علت را شکم نرم باید

کردن بدین حب ایارج صفت آن بستانند ایارج فیقرا یک درم تربد و غاریقون و شحم الحنظل و سورنجان و سیر

از هر یک دو درم و نیم سقمونیا دو دانگ انجمله بکوبند و بیامیزد بآب کرفس و حب کنند و بخورد نیک بود دیگر

در گوش کند آب کاهو یا افیون و با روغن گل فارسی در گوش چکانند شیر دختران یا افیون و اندر بینی چکانند نیک باشد

این ضماد بر سر و پیشانی کند بستانند بابونه و اکلیل الملک و خطمی و بنفشه خشک از هر یکی

پنج درم آرد جو و پوست خشخاش و تخم او از هر یک پنج درم انجمله بجوشانند بآب تا مهر گردد و ضماد کنند

بر سر هر شب نیک باشد و اگر چنان باشد که در گوش چیزی رفته باشد چون جنبنده پس و لعب کند که اندر

گوش کند آب صبر سقوطری یا آب کرفس یا آب افسنتین یا آب برگ شفتالو یا آب فودنج یا آب کبر یا آب تر

مس یا آب شحم الحنظل یا زهره بز و اگر چنان باشد که آب رفته باشد در گوش که بر پای لیسد و گردن

کژ کند و سر بجنباند نیک تا آب فرود آید از گوش و یا گوش را پر کند بآب فرو آید از گوش و اگر بینی

چیزها فرو نیاید بستانند چوب ثبیت و سر او پیچید پنبه و اندر نفط زنند و سر چوب اندر بران را

آتش اندر زنند تا آن بخارها بکشد از گوش و اگر چنان باشد که در گوش چیزی کرم رفته باشد

پس در گوش چکانند روغن گل فارسی یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیک باشد و نافع بود ان شاء

الله تعالی باب ۳۱ سی و یکم اندر علاج علتهای بینی که خون آید چنین گوید محمد ابن ذکریا

الرازی که این علت بینی دو گونه باشد یکی از علامت امتلاء دماغ باشد دوم از خشکی دماغ باشد

و از امتلاء و عروقهای دماغ باشد پس اگر چنان باشد که این علت از تری و امتلا باشد پس خدا

وند این علت را رگ قیفال باید زدن و خون بسیار برداشتن و حجامت باید و طعام این کس سماق

باشد و حصرمی و طفشل بعدس کرده و قریص خورد حجامت کند از شکم از آن سر که خون آید

از بینی و آب سرد بر سر ریزد و مرده با روغن ببندد و آب جلید سرد خورد و در بینی کند آب با

زروج و آب کشنیز تر با کافور و این دارو در بینی دمد بستانند مازوی سبز و شب یمانی و طباشیر

و صمغ بلاد و نشاسته و صمغ عربی از هر یک یک درم این جمله بکوبید تا نرم گردد و در هاون و در بینی دمند

تا خون را ببندد دیگر فتیله و بجرم زنند و در بینی که خون را ببندد و در بینی چکانند آب

جلید یا آب برف و بازوهای او ببندد و آب بر سر او زنند بسیاری دیگر بستانند خطمی و تیر گل

بیامیزد و بر سر نهند شب و روز بر پیشانی و دوغ ترش خوردن نیک باشد این دارو

نیکند که مجرب است و خون از بینی ببندد بستانند صبر سقوطری و کندر و آهک آب نارسیده قلی

تنقطار و گرد آسیا و صمغ بلوط و مازوی سبز از هر یکی یک درم این جمله بکوبید و در بینی دمد و فتیله

ازرکوی کتان وبدین بربند واندربینی نهند تاخون ببندد   داروی کخون ازبینی ببندد بستانند شب
یمانی اما قلنقنطار یا قلقند پس یا زاج باشیر کاو سوخته یا کوزه سوخته یا مازوی سوخته از این داروها
هرکدام که بدست آید بسیار کرم بزنند واندر بینی دمند باب خیار اما آب مورد تازه یا آب کل واندربینی دمند نیک
باشد ونیز کاغذ سوخته با سرکه دربینی دمد خون بر بندد واکرچنان باشد که این علت ازخشکی مغز دماغ
باشد پس سر را چرب کرداند بروغن بنفشه ومرهم سپید بجوشانند واندربینی نهند شب وروز وکردن
چرب کرداند میان پشت وناف نیک باشد **دیکر** طعامهای کرم ونرم وجماع کم کند تا تواند وکرمابه کمتر
دارد روزی دوبار چنانکه عرق نکند البته ودوغ تازه خورد وباب سرد اندر نشیند نیک باشد
ناسور بینی واکرچنان باشد که اندر بینی ریش کشته وقرحه باشد بستانند سعد وبجوشانند بر ننید
ریحانی وفتیله کند از رکوی کتان وترکرداند بدین دارو واندربینی نهند شب وروز نیک بود
بستانند کل نسرین وسنبل الطیب وسعد واذخر وقرنفل ودارچینی ازهر یک یکدرم انجمله بکوبید درهاون
تانرم نرم کرده وفتیله کند اندربینی نهند بنیبذ ریحانی ونیک باشد انشاالله **باب ۳۲**
سی ودوم اندر علاج بواسیر که دربینی بود چنین کوید محمد ابن زکریا که این علت بواسیر که اندر بینی باشد
از استرخای خون باشد که اندر دماغ کرد آید پس دفع کند قوت غریزی اورا بسوی بینی بران کند و
اندر بینی سفت شود وبواسیر کردد علاج این علت آن باشد که بستانند انار ترش وپوست آزاددرخت
ازهر یکی یکدرم اینهمه بکوبید ونرم کرداند اندرهاون وفتیله اندربینی نهند شب وروز نیک باشد
این مرهم اندربینی نهند بستانند زاج دو درم زنکار یکدرم بکوبید وبیامیزد بسپیده خایه واندربینی
نهند بفتیله از رکوی کتان شب وروز نیک باشد **دیکر** این مرهم زنجاری اندر بینی نهند بستانند
زنجار ده درم وهفت درم شوق زنجار بکوبید وشوق را بانکبین ترکرداند وزنجار بران افکنند انکه
کروشو کرفته باشد پس بیامیزد باروغن زیت پس درهاون کنند وچندان بزنند که نرم باشد وسکه
بران نهند چندانکه مرهم کرده نیک باشد انشاالله **باب ۳۳ سی وسیم** اندر علاج
بوی کنده که ازبینی آید چنین کوید محمد ابن زکریا که اکرچنان باشد که ازبینی بوی کنده آید بس واجب
کند آب مرزنجوش دربینی کند ودیکر بنفشه دربینی کند وسر برقفا نهد واین دارو دربینی دمد **صفت** بستانند

شبیاف

شبیاف دهر ودارچینی مازو وسنبل الطیب ازهر یک یکدرم انجمله بکوبید ونرم کرداند اندرهاون واندر
بینی دمد شراب ریحانی کران وسد باسانی   داروی که بوی کنده راکه ازبینی آید ببرد وآن
مورد است بستانند مرو شبیاف وقلقنطا وپوست انار ترش وقصب الزریره وقرنفل ونسرین ازهر یک
یکدرم انجمله بکوبید وبیامیزد ونبیذ ریحانی واندربینی دمد وازاین دارو بفتیله اندربینی نهد شب
وروز نیک باشد **باب ۳۴ سی وچهارم** اندر علاج بینی که هیچ بوی نشنود چنین
کوید محمد ابن زکریا که خداوند این علت هیچ نشنود البته واین علت انجا دهای سردی باشد ونیز عفن
کشته اندر دماغ مقدم وشستانه کند وخشک کرداند وحجاب دماغ راشانه کرداند وسخت کند تا بخار
دهای عرض بدو بر نشود ودیکر این علت از بادهای غلیظ بود که اندر بینی افتد وهیچ نشنود البته
باید که خداوند این علت حب قوقایا وحب ایارج بکار دارد که یاد کردیم اندر علاج درد سر وشکم
نرم کرداند بجهتها **صفته** بستانند ایارج فیقرا دو درم تربد چهار درم ملح هندی یکدرم نمک سقو
طری یکدرم ملح هندی دانک ستک صبر سقوطری یکدرم یکدرم غاریقون چهار دانک افتیمون دو درم اسطو
خودوس وقنطوریون ازهریک نیم درم سقمونیا نیم درم اینهمه بکوبید وبیامیزد باب وحب کند وبخورد
از آن شربتی سه درم نیک باشد **دیکر** ببوی کیرد دنجوش وتمام وفودنج دیکر بستانند سرکه وبجو
شانند نیک وبخی بریخار آن بدارد تا بخار سرکه دربینی او درشود نیک باشد   بکوبید شونیز
وترکرداند بزیت کهن وآن هنکام خداوند این علت دهان پرآب کند وسر برقفا نهد واز این
دارو دربینی کند بسیاری بروزی دوبار یا سه بار چندانکه تواند واکر ازین دارو تبش یا
درد کند پس دربینی چکانند روغن بنفشه کرم ومرهم سپید دربینی کند تا ریش درشت کرده ان
شاالله تعالی **باب ۳۵ سی وپنجم** اندر علاج قرحه وریش که دربینی باشد چنین کوید
محمد ابن زکریا که خداوند این علت بستانند اقلیمیای سیم وبکوبید وبیامیزد بروغن مورد ومرهم
کرداند واندربینی نهد دیکر دربینی نهد مرهم اسفیداج بستانند اسفیداج بلخی ده درم مردا
سنک پنج درم عنزروت سه درم انجمله بکوبید وبیامیزد بروغن کل یا دسی یا روغن [illegible] موم
سپید وسپیده خایه مرهم کرداند واندربینی نهد نیک باشد **دیکر** داروی خشک که اندر بینی

باشد دیگر بستانند روغن گل پارسی گرم کرده و اندر بینی کنند دیگر بستانند موم گداخته و روغن
گل پارسی بروی نهند و سپرماکیان گداخته بر او افکنند و کثیرا کوفته بر او افکنند و انجام مرهم کرده اند و اندر
بینی نهند نیک باشد باب ۳۶ سی و ششم اندر علاج علتهای خشک لب که باشد چنین
گوید محمد ابن زکریا که این علت خشکی لب که اندر لب پدید آید باشد این علت از خشکی سر معده باشد از
رطوبتها شود که در محل گرد آید باشد و چون بخار بر لب شود لب را خشک کرده اند و درو خیزاند
پس علاج این علت آن باشد که مرهم اسفیذاج بلخی سه درم مرداسنگ سرخ یکدرم کثیرا یکدرم این همه
بکوبد و نرم کرده اند اندر هاون بروغن گل پارسی و بر لب کنند نیک باشد بستانند سپرماکیان
گداخته ده درم مازو ده درم اسفیذاج سپید درم کثیرا سه درم انجمله بکوبد و نرم کرده اند و مرهم
کنند بروغن گل فارسی و بکار دارد و نیک باشد و بر لب نهند آن مرهم که اندر خشکی بینی یاد کردیم انشاء الله
باب ۳۷ سی و هفتم اندر علاج علتهای قلاع در دهان چنین گوید محمد
ابن زکریا الرازی که علت قلاع گرمی باشد و حرارتی اندر دهان و ریش کرده اند دهان و سیناگر هاند
دندان را و این علت شکم نرم کرده اند بمطبوخ هلیله زرد دیگر بستانند هلیله زرد مقشر هشت
درم و هلیله کابلی ده درم تربد سپید یکدرم بنفشه خشک دو درم انجمله بکوبد و بجوشانند به دو رطل
آب تا به یک رطل آید و صافی کرده اند و بروی اندر شکر سپید ده درم سقمونیا دو دانگ و بخورد تا شکم
نرم کرده اند نیک باشد دیگر اندر دهان گیرد کلسخ و کافور و صمغ نیک دیگر آب میوها خوردن
آلو ترش و آب حصرم خوردن و شاخها در ترنج و نارنگ و ریباس و توت شامی خوردن نیک باشد دیگر
ولا تبندو حجامت بکند از زنخ دیگر این دارو طباشیر اندر دهان گیرد صفت آن بستانند طباشیر
و گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ و کشنیز خشک و سماق پاک و عدس مقشر و تخم [illegible] از هر یکی دو درم
شکر ده درم این همه بکوبد و اندر دهان گیرد نیک باشد دیگر اندر دهان گیرد ماورد و سماق انبوها
خوردن سرد و خشک و ترش و اگر چنان باشد که ریش دهان سپید باشد پس در دهان گیرد شکر سرخ
و آب انگبین نیک باشد و درد دندان بزند ایذا دو دارو اشنان سبز نیک باشد داروی
طباشیر و کلسخ و نشاسته اندر دهان گیرد که مجرب است صفت آن بستانند طباشیر و کلسخ و نشاسته
و کشنیز

وکشنیز خشک بریان کرده و سماق و عدس مقشر و تخم [illegible] و زرد چوبه و عاقرقرحا از هر یکی پنج
درم شکر طبرزد ده درم انجمله بکوبد و بیزد و بر آن نهد کافور یک دانگ و اندر دهان گیرد نیک باشد
دیگر داروی هلیله اندر دهان گیرد بستانند هلیله زرد و مامیران و عاقرقرحا از هر یکی یکدرم بکوبد
و اندر دهان گیرد نیک باشد و اگر چنان باشد که این قلاع در دهان سیاه باشد اندر دهان
پس این علت صعب باشد و او را داروی باید قوی و داروی سرکه نیک باشد قلاع سیاه را
بستانند نمک و سرکه انجیر و [illegible] بشوید چندانکه پاک شود سه چهار روز باشد دیگر دهان را
بزاج کوفته و هم چندان زنجار بر او افکند و با انگبین معجون کند و اندر دهان گیرد و دهان را
بشوید بدین معجون و اگر چنان باشد که دهان و دندانها تباه گشته باشد و در دهان گیرد اقراص
زرنیخ که نیک باشد آکله را که اندر دهان باشد و دندانها سیاه گشته باشد و خواهد که بیفتد
دیگر بگیرد زرنیخ زرد ده درم آهک آب نارسیده ده درم نخاد و قلقطار سوخته
از هر یکی پنج درم قاقیا و شب یمانی و جلنار از هر یکی سه درم انجمله بکوبد و بپزد و اندر سرکه کند
تا خشک شود و قرص کند نیک باشد آکله را که اندر دهان باشد و دندانها که همی افتد دیگر
قرص زرنیخ جالینوس اندر دهان گیرد که سود کند آکله را که اندر دهان باشد و اندرین دندانها
و عفن گشته باشد و دندانها خواهد که فرو ریزد دیگر بستانند قاقیا دوازده درم زرنیخ
سرخ و زرنیخ زرد از هر یکی شش درم [illegible] چهار درم آهک آب نارسیده هشت درم شب یمانی یکدرم
انجمله بکوبد و بیامیزد بسرکه و قرص کند و بکار دارد و اگر چنان باشد که اندرین دندان اماس
باشد در دهان گیرد روغن مورد با سرکه و نیک نزد بن دندانها نیک باشد و اگر چنان باشد
که بن دندانها سرخ باشد و اماس گرم بود دایم در دهان گیرد داروی صندل بستانند صندل
سپید و عدس مقشر و سماق پاک کرده پوست انار شیرین از هر یکی دو درم انجمله بکوبد و بر آن نهد
نیم درم کافور و بن دندانها [illegible] و بامداد بشوید بماورد و سرکه نیک باشد اندر دهان
گیرد سنون الملک جالینوس که سود کند درد دهان را و اماس گلو را و سقوط اللهات را
و قلاع و درد دهان که حرارت و گرمی باشد اندرو بستانند نشاسته پنج درم طباشیر دو درم

تخم کلسرخ سه درم زعفران یکدرم شکر طبرزد و تخم بهمن و عدس مقشر از هر یکی چهار درم قاقله یکدرم کافور

دو دنک این همه بکوبد و بکار دهد نیک باشد دیگر ایدادوی بنفشه اندر دهان کیرد بستانند بنفشه خشک

بخدرم و بجوشانند نیک و دو روغن حل و اندر دهان کیرد نیک باشد دیگر نیک باشد این علت را رک قیفال

زدن و حجامت نقره کردن و چهار رک از دهان زدن هر ده روز حجامت زنخ کردن نیک باشد و اکر چنان

باشد که بن دندانها قرحه بود بستانند افیون و مر از هر یکی یکدرم بکوبد بن دندانها باشد نیک

باشد باب سی و ششم اندر علاج علتهای زبان و دهان چنین کوید محمد ابن

ذکریا الرازی که این علت شکافتگی زبان از خشکی و کرمی باشد و از نوش مصل باشد دیگر باشد که زبان

آماس کرفته باشد و سرخ بود پس خداوند این علت را رک قیفال باید زدن و حجامت زنخ باید کردن و

غرغره کند بآب برکه نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت که بکار دهد آب جو با شکر نیک باشد

و کرمی و حرارت را بنشانند دیگر و اکر چنان باشد که زبان شکافته باشد علاج این علت آنست

که زبان را بآب کشیرا و لعاب بزرقطونا بشوید بزبان کند دیگر طعام اینکس آب بهی باشد و غذا

نیم برشت و سلیمان اندر دهان کیرد و آب جو خورد با شکر و خرفه و آلو خورد و زبان را بساید

برک شفتالو [illegible] و برک بید تر و آب کاهو اندر دهان کیرد و میوههای قابض و ترش اندر دهان کیرد

و اکر [illegible] باشد که زبان کران باشد و لخلخه سردی و رطوبتها بود اندر دهان کیرد ایدادوی نشادر

کرانی زبان را نیک بود دیگر بستانند نشادر و عاقرقرحا و مویزج و فلفل سیاه و خردل از هر یکی یکدرم

این همه را بکوبد و بر سر زبان کند بر کوی کتان که ایدادو مجرب و قوی و اکر چنان باشد که اندر دهان

بوی کنده باشد و عفونت اندر بن دندانها باشد شکم را نرم باید کردن بحب الصبر و حب الایارج سفید آن

بستانند صبر سقوطری چهار دنک افسنتین دو دنک چهار دنک غاریقون نیم درم ملح هندی و مصطکی و

سقمونیا از هر یکی دو دنک قیفال باید زدن و حجامت بباید کردن و چهار رک بباید زدن و بن دندانها

کیرد آب کشنیز تر با کافور نیک باشد و اکر چنان باشد که این علت در دندانها از باد و سردی باشد

بستانند فلفل سیاه و بکوبد و بانکبین معجون کند و بن دندان کیرد نیک باشد دیگر بن

دندان کیرد حلتیت و خردل و دیگر غرغره کند بستانند کندم و بجوشانند نیک و صافی کند و غرغره

کند

وغرغره کند شب و روز تا آن باد براند دیگر بکیرد سرکه یک ماه و بجوشانند نیک و دهان را بشوید نیک

باشد و باید که خداوند این علت پرهیز کند از آب و انفقاع دیگر در کوش کند شیاف افیون

بستانند افیون یک دنک جند بیدستر دو دنک این همه را بکوبد و بیامیزد بروغن بادام کرم و اندر کوش

کند نیک باشد و بادها را براند و اکر چنان باشد که دندان ویران و تباه کشته باشد و درد

سخت ایدادو در دهان کیرد دیگر بستانند پوست کبر و پوست رک صنوبر و ده سیر سیر و پنج

درم کندم و کف جو الملس و کف برک مورد تر این همه را بجوشانند بیک رطل آب تا نیم رطل آید و نخاه

درم سرکه بر آن افکند و اندر دهان کیرد هر وقتی نیک باشد و اکر چنان کشته باشد که دندان سیاه

باشد و درد کند و دندان نخواهد کندن ایدادو اندر بن دندان کیرد تا بن دندان سست

بکند و بکند دیگر بستانند پوست رک توت و عاقرقرحا و پوست رک کبر و چوب شیرم ی

بیک مانند یان و زرنیخ زرد و برک الحنظل این همه را بکوبد و ترکیب اند بسرکه سه روز و اندر

سایه نهد و خشک کند و مقل و حلتیت برو نهد و قرص کند و وقت حاجت یک قرص بن دندان

کیرد تا درد آن را سست کند و بکند نیک باشد دیگر سنون سک الملک که سود کند درد دندان

و بن را قوی کرده اند و صفر را پاک کرده اند بستانند ملح اندرانی و زبد البحر و جو سوخته و سک

المسک و قلیه از هر یکی یکدرم این همه را بکوبد و بن دندان مالد نیک باشد دیگر سنون جلنار

سرخی را که اندر بن دندان باشد و درد کند دیگر بستانند جلنار و طباشیر و کل سرخ

و کزمازو شب یمانی از هر یکی یکدرم این همه بکوبد و بن دندان مالد نیک باشد دیگر

سنون بقلة الحمقا سود دارد دندانها را که بن دندانها آماس باشد و حرارت و کرمی باشد

عظیم دیگر بستانند تخم بهمن و کشنیز سوخته و سماق و عدس مقشر و صندل سرخ و عاقرقرحا

از هر یکی یکدرم این همه را بکوبد و برو نهد کافور نیم دنک و اندر دهان کیرد و بن دندانها کند

و دهان بماورد بشوید و رک بزند و حجامت بکند نیک باشد دیگر سنون که دندانها را پاکیزه

کند و جلا دهد و بوی دهان را خوش کند دیگر بستانند جو سوخته و چوب سوخته و کیاه اشنه

سوخته و ملح اندرانی و زبد البحر از هر یکی نخدرم عاقرقرحا و کبابه و کزمازو از هر یکی دو درم و نیم شب

شـ... یکدرم سماق دو درم قرنفل یکدرم انجمله بکوبد و ببین و ندانها کیرد بامداد نیک باشد دیگر
سنون مویزج که سود کند درد دندانرا که از سردی و باد بود بستانند مویزج و جوز بویا و قسط از
هریکی دو درم انجمله بکوبد و ببین و ندانها کیرد بامدادان هفته بامداد و شبانگاه تا باد را براند و درد را
ساکن کرداند دیگر سنون سعد که سود دارد و بوی کند دهان را خوش کرداند و حفر را پاک کند
دیگر بستانند سعد و پوست ترنج خشک و سنبل الطیب و قرنفل و جوز بوا و سک المسک و
عود خام و قرنفل و بسباسه و هلیله زرد و کبابه از هریکی دو درم مثقالی انجمله بکوبد و بپالند و با آب
سیب و حب کرداند و اندر دهان کیرد بامداد و شبانگاه نیک باشد دیگر بکار دارد معجون فرفیرستان
چوب مریم و قرنفل و اطریفل و سعد و سنبل و پوست ترنج و فقاح الاذخر و مصطکی از هریکی دو درم سک المسک
و قرنفل و جوز بوا و کبابه و هیل بویا و زنجبیل از هریکی یکدرم انجمله بکوبد و بپالند و مویز ... روزی بخورد
چند جوزی نبسد بجای آب شستن کهن نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت قی کردن بکار دارد
و شکم نرم کرداند بحبها و مطبوخها و پرهیز کند از طعامهای ناموافق و این معجون فرفیر همیشه بکار
دارد که مجربست این علتهای حفر را و بوی کند دهان را و اگر چنان باشد که دندان آب کرفته باشد
و کنده کند بخاید برنج و کوز و بادام و سذاق و پنیر برشته و ذردۀ خایه برشته نیک باشد و
منفعت کند ان شاء الله باب ۲۰ بیستم اندر علاج آب که از دهان آید و کریجی
که در شکم باشد چنین کوید محمد بن زکریا الرازی که این علت آب که از دهان آید اگر چنان باشد که
این علت از سردی باشد پس این علت از کرم در از باشد اندر معده پس باید که خداوند این علت
دارو بی قیل بخورد بستانند برنگ مقشر و کبیل دارو و ترید و حب النیل از هریکی ده درم ترمس و تخم
سپندان از هریکی نیم درم انجمله بکوبد و سه روز پرهیز کند و بسیر تا نه بخورد بعد از آن سه روز
ایارج بخورد پس که نیک باشد دیگر داروی بر نحاس که سود کند کرم را و در کرم خوردن را و کرم
کدو دانه را دیگر بستانند کبیل دارو و برنگ از هریکی یکدرم ترید سپید و قنبیل از هریکی دو درم این
جمله بکوبد و در دهان افکند با آب کرم یا آب انکبین و بعد ساعتی برسر او بخورد شیر تازه نیک باشد
و که سنه باشد روزی پرهیز کند و هر روزی شیر تازه خورد و بعد سه روز ایارج بخورد بستانند

کیل

کیل دارو و برنگ کابلی از هریکی یکدرم ترید سپید و قنبیل از هریکی دو درم انجمله بکوبد و در دهان
افکند با آب کرم نشاسته و اخلاط دیگر و نیم دیگر داروی مسهل الحیات که سود کند و کرم را از شکم
بیاورد ... و بزرگ دیگر بستانند کبیل دارو و برنگ و قنبیل و ترمس و مرو و تربد از هریکی یکدرم
انجمله بکوبد و بخورد اندر شربتی چهار درم با آب کرم یا آب انکبین و اگر چنان باشد که این آب از دهان
آید کرم بود پس این علت از رطوبتها باشد که اجتماع اندر معده و معده بر کشیده بود و علاج این علت
قی کردنست با آب کرم و نمک ماهی شور و برگ ترب و آب ترب تا طاقتش بود و بکار دارد معجون اطریفل
تا معده پاک کرداند از رطوبتها بجمله این که یاد کردیم اندر علاج سدر الدوار نیک بود و الله اعلم
باب ۲۱ بیست و یکم اندر علاج نزول اللثات که از اللثه بود چنین کوید محمد
ابن زکریا الرازی که این علت نزول اللثات که بدهان بلی آید اگر چنان باشد که سرخ باشد و
حرارت و کرمی پس خداوند این علت را رگ قیفال باید زدن و غرغره کردن بسرکه و ماورد و این
سنون الورد اندر دهان کیرد صفت آن بستانند کلسرخ و صندل و جلنار از هریکی دو درم کافور یک
دانک اینهمه بکوبد و اندر دهان کیرد و شب و روز نیک باشد تا آن حرارت و کرمی بنشاند و اگر چنان
باشد که اماس حرارتی و کرمی نباشد و رنگ دهان سپید باشد پس غرغره کند بسرکه و سکنجبین و خردل
و این علت آماسی باشد از ملازه و منفعت ملازه کرم حلق باشد پس خداوند این علت غرغره کند بسرکه
و ماورد و ایارج و درد حلق صفت آن بستانند مازو و جلنار و نشادر از هریکی دو درم انجمله بکوبد
و درد حلق و کلو و غرغره با آب ترب ایارج داروی جالینوس و درد اینکه باشد که اخلاط رطوبتی باشد
غلیظ بستانند نوشادر و فلفل سیاه و دار فلفل از هریکی یکدرم انجمله بکوبد و اندر حلق
و کلو و مل نیک باشد اگر چنان باشد که ملازه با دیگر شیء باشد پس علاج این علت آن باشد
ببرد با آهن نیک باشد والله اعلم باب ۲۲ بیست و دوم اندر علاج
اورتین و خوانیق چنین کوید محمد بن زکریا که این علت خوانیق از احتراق خون باشد علامتش
او بود که روی سرخ بود و طعامهای غلیظ بسیار خورده باشد چون کوشت گاو و پنیر و نبید خداوند
این علت را رگ ... باید زدن از قیفال و غرغره کند با آب سرکه و آب ترب شامی و سکنجبین و کلسرخ و ...

کشنیز تر سوده و غرغره کند و بآب پوست جوز تر و دیگر غرغره کند بشیر کرم و ملوسن خیار شنبر و سماق و
اورد و آب انجیر و آب انکبین و آب ترب و آب خردل و مری و غرغره کند با بخار نیک باشد دیگر و شلغم نرم
باید کردن بآب جلید اذود و سقمونیا دیگر بآب الو و سقمونیا اسهال کند و غرغره کردن و حجامت نفرم فرماید
کردن دیگر غرغره بدین شراب صفت آن بستانند آب انجیر پخته نیم رطل بوره ارمنی دو درم آب جلید و خرمای پخته
از هر یکی سه درم انجمله بیامیزد و غرغره کند دیگر ایارج در حلق کند و دمد دیگر بستانند حرمل و خردل
و عاقرقرحا و تخم ترب و حلتیت و بورق ارمنی و نشا دو دو فلفل سیاه و فودنج خشک و دمادر سحق
و سرکین سگ سپید از هر یکی یکدرم اگر سرکین سگ نبود سرکین کبوتر انجمله بکوبد و اندر حلق و گلو دمد
که این را خاصیت عظیم است   غرغره کند بآب انکبین و خردل و بآب فودنج پخته نیک باشد
اندر حلق و اندر گلو ایارج دو دوز بدل بستانند سرکین سگ سپید و خردل و مر و پوست اناد از هر یکی دو درم انجمله
بکوبد و در حلق و گلو دمد نیک باشد   و اگر علت خوانیق از حرارت صفرا و گرمی باشد پس علاج این علت آن
بود که فرماید زدن و غرغره کند بدان چیزها که یاد کردیم باول و آب جو خورد و لعاب بزرقطونا خورد و
از هر یکی سه درم تخم کاهو و تخم نیک صفید از هر یکی سی درم انجمله بکوبد و بجوشانند بچهار رطل آب تا بدو رطل
باز آید و بر نهد لعاب بزرقطونا تا پنجاه درم و می پخته صد درم نیک باشد و یک جوش بدهد اندک و صافی
کند و غرغره کند نیک باشد و سود کند سرفه را اگر از خشکی بود و علت سل و نفس را بر بیاید و ترکه و سرفه را
که خواب نیاید سود کند باب ۲۱ جل سیم اندر علاج سرفه از رطوبتها که
اندر تن گرد آمده باشد   چنین گوید محمد بن زکریا که این علت سرفه از دماغ اندر باشد که فرود آید
بسوی صدر و شش باید که حذر او قد این علت این قرص خشخاش اندر دهان گیرد بستانند تخم خیار و تخم
خیار و تخم کدو و خشخاش و نشاسته و کثیرا و مغز بادام و باقلی مقشر از هر یکی یکدرم شکر طبرزد چهار درم
انجمله بکوبد و بیامیزد بلعاب بزرقطونا یا تخم بهی قرص کند چند نخود و اندر دهان گیرد شب و روز نیک
باشد   اندر دهان گیرد بستان شب و روز نیک باشد و قرص کاهو اندر دهان گیرد   بستانند
تخم کاهو و کثیرا و خشخاش سپید و خشخاش از هر یکی دو درم انجمله بکوبد و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص
کند و اندر دهان گیرد شب و روز نیک باشد و اگر چنان باشد که سرفه خشکی باشد سخت و چهار انب انجل

دارو

انجل دارو بس باید که شراب خشخاش بکار دارد که یاد کردیم اندر علاج زکام و این قرص افیون اندر
دهان گیرد صفت آن بستانند افیون نیم درم کثیرا و نشاسته و رب السوس از هر یکی پنجدرم ابهم
بکوبد و بیامیزد بآب بزرقطونا و قرص کند و اندر دهان گیرد و قرص اصابع هم نیک باشد سرفه را
که خشک باشد تب مطلق و حرارت و گرمی بود نزله را با او داد صفت آن بستانند افیون و نشاسته
و صمغ عربی و رب السوس از هر یکی یکدرم انجمله بکوبد و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص کند چند نخود
نخود و اندر دهان گیرد شب و روز نیک باشد   سود کند سرفه را که خشک بود
بستانند تخم خیار مقشر شش درم اصل السوس شش درم تخم ریحان یکدرم ابهم بکوبد بدو بیامیزد بسپیده
خایه و قرص کرده اند   اندر دهان گیرد نیک باشد صفت دیگر اقراص زعفران اندر دهان گیرد بستانند
کثیرا و صمغ عربی الو و تخم خیار و تخم خشخاش سپید و تخم ریحان و رب السوس و نشاسته و زعفران و
شکر طبرزد فانید از هر یکی یکدرم انجمله بکوبد و بیامیزد بآب و قرص کرده اند و اندر زیر زبان گیرد
نیک باشد   باید که شراب خشخاش بکار دارد که یاد کردیم اندر باب زکام و صوت   باید
که حب کثیرا اندر دهان گیرد بستانند کثیرا و نشاسته و رب السوس از هر یکی دو درم انجمله بکوبد
و بیامیزد بآب کاهو و حب کند و اندر دهان گیرد شب و روز نیک باشد و اگر چنان باشد که با این علت
سرفه و گرمی و حرارت نباشد و لیکن بنخوابد پس این حب المیعه اندر دهان گیرد   بستانند میعه
سایله و ملک روم از هر یکی دو درم افیون یکدرم انجمله بکوبد و بیامیزد بآب تخم بهی و حب کند و بهر شبی
اندر دهان گیرد با سایه اندر ساعت و باید که حذر او قد این علت آب که هم خورد نیک باشد سرفه
و نزله را لختی کرده اند و قرص کند و اندر اوش کند صدر را موم بروغن یاسمن و روغنهای لطیف
نیک باشد و گرمی و حرارتی باشد و درد صدر و سعل باشد باید که بهادا این مطبوخ خورد
صفت بگیرد انجیر زرد ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی مویز مقشر ده درم تخم خطمی و تخم بهی
و بزرقطونا از هر یکی پنج درم بنفشه خشک سه درم اصل السوس ده درم انجمله بکوبد بجوشانند بسه رطل آب
تا باز آید بیک رطل و نیم و بدست زند و صافی کند و بر و نهد آب نجاه درم روغن بادام ده درم و بخورد
هر روزی سی درم نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت سرفه رطوبتهای باشد ستبر اندر شش و نفس

بهادکران باشد و نتواند دزن و طعم انگلو برنیاید و در حلق ماند علاج این بیمار مطبوخ زوفا بود که
بآن شکم نرم باید کردن یا با بابونج روغن کرپا که یاد کردیم دیگر سود کند سرفه را اگر از رطوبتی باشد غلیظ وستبر
اندر شش و اندر صدر و معده دیم برآید انگلو و خلطهای ستبر گرد آمده باشد اندر صدر و شش و
معده ستانند انجیر زرد ده بشمار و خرمای قشر ده درم حلبه پنج درم پرسیاوشان هفت درم
ودانه انانخ ودانه کرفس و تخم ادودانانخ و تخم انجره از هر یکی پنج درم زوفای خشک ده درم فودنج
واصل السوس آسمانگون وافراسیون از هر یکی پنج درم فودنج و اصل السوس آسمانگون چنانکه یاد کردیم و
وزن او انجیر بجوشانند بچهار رطل آب تا بدو رطل آب باز آید و صافی کرده اند و بخورد نیک باشد و کفاد
داود دیگر سود دارد درد جگر را اگر از آماس گرم باشد و درد معده را و بادهای که اندر معده
باشد و قرحه را اگر اندر روده گان و قرحه که اندر صدر و شش و معده باشد و بهم آید و رطوبتها باشد
غلیظ و جمع آمده و سود کند درد جگر را و درد شکم و درد طحال و درد عصبها و درد کلیتر را و سود کند
نفس را اگر دشخوار برآید و خون را ببرد و ببندد اندر شکم و معده سود کند دهرهای کهنه را
ستانند سنبل سایله و سعد خشک و زعفران و قسط و سنبل الطیب و مر و عبد اللبان و انیسون و سلیخه
از هر یکی چهار درم عصاره غافت هشت درم اصل السوس دوازده درم انجل بکوبید و بیامیزد بانگبین
و کفا را داد نیک باشد دیگر بکفا ر داد دیگر سود دارد اخلاطهای غلیظ را اگر جمع آمده باشد اندر
صدر و معده و دیم انگلو برآید و از شش و از معده ستانند رب السوس ده درم پرسیاوشان
هفت درم زوفای خشک ده درم تخم انجره و اصل السوس اسمانگون و قردمانا و فلفل سیاه و زردیوند
کرد و مغز بادام تلخ و تخم سیندان از هر یکی پنج درم انجل بکوبید و بیامیزد بانگبین و معجون کند و بخورد
نیک باشد هر روز نخست چون باب مطبوخ زوفا بزرگ نیک باشد و این معجون دیم را اگر انگلو
برآید و اخلاطها اگر گرد آمده باشد اندر صدر و معده دیگر اندر دهان گیرد صفت آن
ستانند رب السوس پنج درم فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم حلتیت و مصطکی
انجل بکوبید و بیامیزد بانگبین و قرصه کرده اند و اندر دهان گیرد شب و روز نیک باشد اندر
دهان گیرد سود دارد اخلاطها را اگر جمع شده باشد اندر صدر و معده ستانند رب السوس
و فلفل

و فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی یک درم حلتیت انجل بکوبید و بیامیزد باب و حب کند و اندر
دهان گیرد نیک باشد دیگران اندر دهان گیرد سود دارد قرحه را که اندر صدر بود و در شش
ستانند فستق و بادام شیرین مقشر و کثیرا و رب السوس از هر یکی یک درم انجل بکوبید و بیا
میزد بسپید و حب کند و اندر دهان گیرد نیک باشد دیگر این اندر دهان گیرد سود دارد
و سرفه را و قرحه را که اندر شش بود و صدر و معده و صوت را نیکو بکند و صدر و معده را جلا
بدهد ستانند بادام و مغز بادام شیرین مقشر و تخم کتان و مغز حب الصنوبر بزرگ مقشر
از هر یکی دو درم کثیرا و انیسون و صمغ الوا از هر یکی یک درم اصل السوس و رب السوس از هر یکی یک
درم فانیذ و شکر از هر یکی دو درم انجل بکوبید و بیامیزد باب و از بابونج صافی کرده و قرصه کرده اند و اندر
دهان گیرد نیک باشد سود دارد سرفه را و قرحه را که اندر شش و صدر باشد ستانند
مویز شیرین مقشر و تخم خیار مقشر و خرمای تر و کثیرا و فستق و مغز بادام شیرین و مغز بادام
تلخ مقشر و تخم خشخاش و فانیذ از هر یکی دو درم تخم کرفس یک درم انجل بکوبید و بیامیزد بسپید از هر یکی
دو درم مثلث و قرصه کرده اند و اندر دهان گیرد نیک باشد و کفا را داد باید که حقنه کند
این علت قی کند بورق ارمنی و خردل و سکنگبین و آب ترب تا معده را پاک کند دیگر شکم
نرم کرده اند تا معده را پاک کند و نقی کند از رطوبتها و فضولهای ستبر دیگر ستانند
شحم الحنظل نیم درم غاریقون دو دانگ تخم انجره نیم درم اصل السوس آسمانگون نیم درم رب
السوس دو دانگ سنگ و بورق ارمنی یک دانگ انجل بکوبید و بیامیزد و حب کند و بخورد نیک باشد
دیگر بخورد گرسو بکند رطوبتها را که اندر صدر و معده و شش گرد آمده باشد
و ستبر گشته بود صفت آن ستانند شحم الحنظل و غاریقون از هر یکی نیم درم تربد و ترمید
از هر یکی دو دانگ بنفشه خشک و رب السوس از هر یکی نیم درم سقمونیا دو دانگ انجل بکوبید و
بیامیزد باب و حب کند و بخورد نیک باشد و باید که خداوند این علت سرفه و درد چیزهای خورد
گرم و خشک چون فلفل و آب نخود و خردل و ترب و برگ ترب و نخود آب خورد بروغن چرب
دیگر حسو خورد منبا سته و شبر کرده تا صدر نرم کرده اند و دیگر حسو خورد انجل کرده

وقاشنیذ اندرو و تخم دانیانج و تخم قرطم از هریک ده درم حلبه هشت درم انجمله بکوبد بجوشانند به رطل آب
تا بیک رطل و نیم باز آید و صافی کند و بدو دهد ده درم فانیذ و ده درم روغن بادام تلخ و بخورد تا
شش را پاک کند از رطوبتهای غلیظ و اگر چنان باشد که خداوند این علت سرفه را شکم نرم باشد و همی دود
بر او و این مطبوخ بباید دادن تا شکم ببندد   بستانند تخم مورد و پرسیاوشان و تخم کرفس و دانه
از هریک ده درم انجمله بجوشانند به رطل آب و نیم باز آید و صافی کند و بخورد تا سینه را پاک کند و شکم را
بربندد و اگر چنان باشد که این شراب اندر معده قرار نگیرد و سرفه باشد خشک و شکم گشاده باشد خداوند
این علت را   بباید دادن تا بخورد   بستانند تخم مورد کوفته و بلوط بجسته اندر سرکه و
خشخاش بریشته و خرنوب شامی از هریک سه درم انجمله بکوبد و بدهان افکند هر روزی سه درم با آب
خورده نیک باشد و شکم ببندد نافع بود باب ۲۲ چهل چهارم اندر علاج
علتهای ربو که اندر شش بود چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت از خلطهای غلیظ بود که برنشیند
بقصبه ربه و باشد که از رگهای شش باشد از رطوبتهای فاسد علامت این بود که نفس گران بود
و خفقان بود و هر وقتی که تب بازماند گران گردد و خرخر باشد اندر سینه و معده و نفس برنیاید
و انجا فضولهای باشد ستبر باید که خداوند این علت بکار دارد صفت آن بستانند مغز بادام
و تخم خربزه مقشر از هریک پنج درم اصل السوس آسمان گون سه درم پوست درک کبر و اذرنقلی و حطیانا
رومی و زراوند مدحرج از هریک یکدرم انجمله بکوبد و معجون کند با انگبین و هر روز چند جوزی بخورد نیک
باشد و شکم نرم کرده اند و دیگر باید که این [...] بکار دارد صفت آن بستانند مر و حلتیت از هریک دو
درم فلفل سیاه یکدرم رب السوس از هریک دو درم انجمله بکوبد و معجون کند با انگبین و هر روزی
چند فندقی بخورد نیک باشد و دیگر باید که خداوند این علت بکار دارد سود دارد سرفه را
که سخت باشد و انجا رطوبتهای ستبر باشد صفت آن بستانند تخم ترب و تخم سپندان و حلبه و زنجبیل
و حرف از هریک سه درم انجمله بکوبد و معجون با انگبین و هر روزی چند فندقی بخورد نیک باشد
دیگر بکار دارد قرص زرنیخ که سود کند رطوبتها را که اندر شش و سینه و معده باشد و ستبر
شده بود و درد و قرحه بود و دم اندر بسته دارد و هر ساعتی نفس باز گیرد دیگر بستانند

نفشم

منفشه خشک و زراوند و مر و میعه سائله و بارزد از هریک دو درم زرنیخ زرد سه درم انجمله بکوبد
بروغن گاو و پیه بز و قرص کرده اند چند فندقی و هر روزی بخورد نیک باشد قرحه را که اندر شش باشد
و اگر کشته باشد پاک کند و اگر چنان باشد که از شش بوی گنده آید و دانند کشته و کهن گشته
باشد ببین باید که خداوند این علت قطران خورد با انگبین تا پاک کند از بوی گنده دیگر بخورد
بستانند برگ اهل و جوز السرو و حب الصنوبر و صمغ عربی از هریک سه درم انجمله بکوبد و معجون کند با
انگبین و بخورد هر روزی چند فندقی که این قرحه را خشک گرداند اندر شش که عفن گشته باشد و کهن
این معجون را خاصیتی عظیم اندرین علت دیگر دیگر سود دارد قرحه را که اندر شش باشد و عفن گشته
بود و ریم آید   بستانند برگ اهل و جوز السرو و حب الصنوبر برنگ از هریک ده درم سنبل الطیب
و دقاح الاذخر و سعد و مر و گل از هریک پنج درم انجمله بکوبد و معجون کند با انگبین و هر روز چند
فندقی بخورد نیک باشد دیگر بخورد   جالینوس که سود کند قرحه را که اندر شش بود و
فضولها الوخ کشته باشد اندر سینه و معده صفت آن بستانند مغز صنوبر مقشر و کثیرا و صمغ و اصل
السوس آسمان گون از هریک ده درم تخم کتان بریشته و خرمای هندی تر مقشر از هریک پنجاه درم انجمله
بکوبد و بیامیزد بروغن گاو و انگبین و بکار دارد دیگر   جالینوس که سود کند قرحه را که اندر
شش باشد و حرارت تب را و گرمی صفت آن بستانند صمغ عربی و نشاسته و تخم خشخاش سپید از هریک
سه درم انجیل و فاقله از هریک سه درم شکر شصت درم طباشیر چهار درم انجمله بکوبد و بیامیزد بروغن
گاو و انگبین و بکار دارد هر روزی پنج درم دیگر   جالینوس که سود دارد سرفه را اگر تر باشد
و قرحه را که اندر شش باشد و دردی بود و ریم آید و بادی باشد عظیم و شکم بربندد صفت آن
بستانند کندر [...] ده درم افیون سه درم شکر طبرزد چهار درم کاشم دو درم زرنیخ سرخ یکدرم زعفران
نیم درم اینهمه بکوبد و بیامیزد با انگبین و بخورد هر روزی چند نخودی نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب ۲۳ چهل پنجم اندر علاج شوصه و ذات الجنب چنین گوید محمد بن
زکریا الرازی که این علت از حرارت خون باشد علامت آن بود روی بیمار سرخ باشد و رگها [...]
گشته علاج این علت چهار دارد با سلیق باید زدن مخالف از آن سوی علت که درد کند و آب جو خوردن

ونبفشه تر با خورد و اگر چنان باشد که شکم بسته شود شکم را نرم کرده اند بآب سیب و آب آلو و بنفشه و تر
نجبین و خیار شنبر این چنین چیزها خورد تا آن گرمی و حرارت ساکن شود دیگر بخورد
که سود دارد ذات الجنب و شوصه را لعاب سوس بنفشه خشک از هر یکی ده درم نشاسته
کثیرا و تخم خطمی و دارچینی از هر یکی سه درم انجله کوبید و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص کرده اند و بخورد
شراب بنفشه نیک باشد دیگر جالینوس گوید که سود کند شوصه و سرفه را که از گرمی و خشکی بود بستانند
بنفشه تر نیم رطل تخم به بی ده درم کثیرا ابیت درم تخم خطمی پانزده درم صمغ عربی پنج درم تخم خیار ده درم انجله
بجوشانند بچهار رطل آب تا بدو رطل باز آید و فرو گیرد و صافی کنند و بر وی نهند فانید سپید نیم رطل و بخورد
هر روزی سی درم با این قرص قرص رب السوس و بادام و درم بزرقطونا با مداد و شبانگاه نیک باشد دیگر این ضماد
بکند که سود دارد شوصه را و درد را ساکن کند در ساعت **صفت آن** بستانند بنفشه خشک
بابونه و شبت و اکلیل الملک و خطمی و آرد جو و تخم کتان و آرد حلبه از هر یکی ده درم اینهمه بجوشانند بآب
تا مهرا کرده و برو افکنند روغن گل و ضماد کنند گرم و بجد بر و نهند و بار کرنب و طلا کنند بدان جای که درد
کنند دیگر آب جو بخورد با روغن بادام و اگر سرفه خشک باشد بنفشه مربا خورد و لعاب بزرقطونا خورد
و آب کدو و اسفیدبا ج و بستانی خورد و اسفاناج خورد بروغن بادام نیک باشد این چنین چیزها خوردن تا
آن حرارت و خشکی بنشاند دیگر بخورد که سود کند سرفه را که از حرارت و خشکی و گرمی باشد **صفت آن**
بستانند رب السوس بنفشه خشک از هر یکی ده درم تخم خیار و تخم کدو و ترنجبین از هر یکی پنج درم انجله بکوبد و
بیامیزد بلعاب بزرقطونا و لعاب تخم به بی و قرص کرده اند هر قرص سه درم و بخورد دیگر قرص با آب جو یا بشراب
بنفشه خورد سود کند شوصه و سرفه را که از گرمی و حرارت و خشکی باشد **صفت آن** بستانند شراب
بنفشه تر رطلی و بجوشانند بده رطل آب و بایست بروند و صافی کنند و بر وی نهند فانید نیم رطل یا شکر
سپید و بخورد با قرص ترنجبین نیک باشد خشکی سینه و معده را دیگر این بکنند بستانند
موم زرد ده درم روغن خیری زرد نیم رطل صمغ پنج درم سپر سطه ده درم انجله بکوبد بر هم کنند
و بر سینه و معده طلا کنند و این مجرب است دیگر کوچک بکار دارد انکه یاد کردیم دیگر
جالینوس گوید که سود کند سرفه و حرارت و گرمی و علت سل و حرارت را ساکن کند و منفعت کند نفث الدم را

که از گرمی

که از گرمی و حرارت باشد **دیگر** بگیرد طباشیر و گلسرخ از هر یکی پنج درم کثیرا و صمغ عربی و اسفاناج از
هر یکی دو درم و نیم تخم به بی و تخم خیار بادرنگ مقشر از هر یکی پنج درم تخم کاهو و تخم خشخاش و تخم سلمه و تخم به بی
مقشر و مغز بادام شیرین و لسان الثور را از هر یکی دو درم و نیم خرچنگ سوخته و دیگر اندر آن کرده دیگری
سینه را و سرفه را که نرم باشد بخورد دیگر خربزه شیرین خورد خشک و بادام تلخ خورد و انجیر خشک خورد
و فانید نیک باشد این چنین چیزها دیگر **دیگر** بکار دارد که سود کند سرفه را که با رطوبتها باشد
سبزی و سردی باشد عظیم **صفت آن** بستانند تخم ترب ده درم و تخم قرطم دو درم نونخ و سعتر خشک و
اصل السوس آسمانگون و حلبه از هر یکی سه درم اینهمه بکوبند و بجوشانند و صافی کرده اند فانید ده
درم و روغن بادام تلخ دو درم و بخورد دیگر بخورد که شش را پاک کرده اند از خلطهای
غلیظ که گرد آمده باشد اندر شش و معده که آنجا گرمی و حرارت نباشد **صفت آن** بستانند
پوست رازیانه و پوست ریشه رازیانه و تخم کرفس و تخم ترب و تخم رازیانه و بیامیزد بلعاب
بزرقطونا و قرص کرده اند و بخورد هر روزی یک درم با آب به بی یا آب انار یا آب بر سیاوشان یا آب
لسان الثور یا آب لحیة التیس نیک باشد دیگر غذا و بدین علت کاهو خورد و کاسنی و آب جو
و آب به بی و چیزهای سرد و قابض خوردن نیک باشد **باب ۱۴۳ چهل و سیم** اندر
علاج علتهای سل و درد که در شش بود چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت سل از دو گونه باشد
یکی از ماده تهای غلیظ باشد که فرود آید از سوی شش افتد دیگر از دردی باشد که در شش افتد
و این علت را در جوانان خوانند عام علامت این علت را بستانند خیار شنبر و سپستان و سویق
دانه کنند از هر یکی بیست درم بجوشانند به رطل آب تا بیک رطل باز آید و فرو گیرد و صافی کنند و بر وی
نهند فانید سپید نیم رطل روغن بادام شیرین پنجاه درم و بر آتش نرم نهند تا بسته کرده انگه در
شیشه کنند و بخورد هر روز ده درم یا بیست درم آب عناب پخته نیک باشد دیگر آن جو خورد
یا تخم خشخاش و پوست او و غذا اندرا و بدین علت خاید نیم برشت باشد و جو بشیر و نشاسته
کهنه و شکر و روغن بادام اندرو کرده بخورد نیک باشد **دیگر** در آب نشیند هر روزی که بابه
بکار دارد و تن را املاح کند بروغن بنفشه بعد از آن که از گرمابه بیرون آید و تعب نکند و از جماع کردن

بی‌پرهیز کند   گوشت بره خورد و از مرغ خانگی و نبیذ ممزوج خورد و شیر گرم خورد و شیر جز با شکر و شیر
شتر و شیر بز نخورد   بهترین شیری که باشد شیر زنان باشد که نافع‌تر است و نان که خورد با شیر
خورد   آب جو خورد با فرخنک بچه ماهی تازه خورد به آتش بریان کرده و اگر چنان باشد که اندر شش قرحه
باشد پس آن قرص کشد که اندر علاج سرفه یاد کردیم اقراص خشخاش   آن طلا کند که یاد کردیم اندر علاج تشوصه
و بر صدر و معده کند نیک باشد منفعت کند   باب ۴۵ چهل و پنجم اندر علاج زیادت کردن شیر
اگر خواهد که شیر زیادت کند زنان را خداوند این علت باید که بستانند تخم خیار و تخم شلغم و تخم شبت و تخم
ترب و تخم کراث و تخم پیاز و آرد نخود و تخم رازیانه از هر یک پنج درم انگم بکوبد و بر دارند هر روزی پنج درم بامداد
دست بدهد نیک باشد دیگر جو خورد با نخود و سیر کرده   بستانند شبت و رازیانج و تخم شبت و آرد
نخود کند و بخورد دیگر گندم پخته با شیر نیک باشد   باب ۴۶ چهل و ششم اندر علاج کم
کردن شیر از پستان زنان اگر باید که شیر از پستان زنان کم کند فرماید تا ایدارو بخورد بستانند تخم باذروج و تخم
پنج انگشت از هر یک ده درم اهیل و سداب خشک از هر یک پنج درم انهم بکوبد و بر دارند هر روزی سه درم دیگر
آب زیره خورد و عدس پس که بجوشانند و طلا کند بر پستانها دیگر طلا کنند مرداسنگ و بر روغن گل و آس بیامیزد و طلا کند
دیگر   بستانند آرد باقلی ده درم تخم باذروج پنج درم طلا کند با آب باذروج بر پستانها نیک باشد ان شاء الله
باب ۴۷ چهل و هفتم   اندر علاج علتهای معده که از سردی و گرمی بود حکیم گوید جالینوس ذکر آن آورد
که این علتهای معده از چند گونه باشد زیرا هر علتی که ابتدا کند از معده ابتدا کند او از چند گونه بگردد و اگر چنان باشد
که معده ضعیف باشد و طعام نخواهد بخورد طباشیر سکری هر روزی ده درم با مصطکی رومی و عود خام از هر یک دو دانگ
تا معده را قوی کند و اگر چنان باشد که اندر معده سردی و بر دو تری باشد و رطوبت و سستی بود اندر معده ایدارو
نکنگبین خورد دیگر   بستانند سنبل و سعد و اذخر و زنجبیل از هر یک یک درم انجله بکوبد و با انگبین بخورد هر روزی
تا معده قوی کند و طعام آرزو کند نیک باشد دیگر خداوند این علت آب گرم خورد تا معده را قوی کند و اگر چنان
باشد که اندر گرمی و حرارتی باشد و معده ضعیف باشد باید که خداوند این علت را راز لای برند و آب حصرم و آب
سیب خورند و آب جو خورد یا آب انار تا آن گرمی و حرارت ساکن کند بعد از آن ماستی بخورند و ملوس خیار شنبر
خورند و این قرص طباشیر بخورند صفت او   بستانند گل سرخ و طباشیر از هر یک یک درم گشنیز خشک دو درم سماق سه درم

حب الرمان دو درم تخم ریباس سه درم انجله بکوبد و قرص کند با آب حصرم و بخورد نیک باشد دیگر
بخورد   بستانند طلسرخ پاک کرده با انگبین و معجون کند بخورد نیک باشد دیگر
که سود کند سردی معده را و رطوبتها را که گرد آمده باشد و غلیظ گشته اندر معده و سود
دارد زردی روی و ضعف معده را و خون بواسیر را ببندد و خون حیض را پاک کند و زهار
و مثانه را قوی کند   بستانند هلیله سیاه و بلیلج و املج و کرماذو و سنبل الطیب و اذخر
و سعد و زنجبیل و فلفل سیاه و نانخواه از هر یک پانزده درم خبث آهن سی درم ترکیب اند که سرکه
نیکو هفته و بساید و بنهد اندر سرکه تا پس از آن خشک کرده اند و بساید اندر هم آن داروها
بر او افکنند و معجون کند با انگبین و بکار دارد هر روزی مثقالی تا معده را قوی کند و خون بواسیر را
خشک کرده اند و خون حیض را پاک کند و خون مثانه ببندد و نیک باشد   سود دارد
علتهای سردی را و رطوبتها را پاک کند از معده و لون را نیکو کند و معده را قوی کند صفت آن
بستانند تخم کرفس و دارچینی و انیسون و زیره و نانخواه و لنجدان و عود و سعتر و کاشم و کرویا
و کشنیز خشک و فلفل سیاه و دار فلفل و قرنفل و کندر و سنبل و جوز بوا و قرنفل و سعد و خو
لنجان و زنجبیل و تخم جرجیر و شونیز و برگ سداب و تخم پیاز از هر یک دو درم گل آهن چهار درم تخم
اندر هنید و صافی تخم خیار بادرنگ مقشر و مغز بادام شیرین و مغز صنوبر بزرگ مقشر از هر یک
هشت درم مغز بادام تلخ مقشر و رب السوس و کثیرا از هر یک پنج درم تخم رازیانج دو درم خشخاش
سیاه دو درم انجله بکوبد و بیامیزد با انگبین و روغن گاو و بکار دارد نیک باشد دیگر دیگر
سود دارد سرفه را که از خشکی بود سینه و معده را پاک کرده اند و حرارت و گرمی را ساکن کند
بستانند رب السوس و نشاسته و کثیرا و مغز بادام شیرین مقشر و صمغ عربی از هر یک دو درم شکر
طبرزد پنج درم انجله بکوبد و بیامیزد بلعاب بهی و قرص کرده اند و اندر دهان گیرد بتدریج نیک باشد
و اگر چنان باشد که اندر شش قرحه بود و ریم آید و گرمی و حرارتی باشد سخت و سرفه کهن بوده باید
باید که خداوند این علت آب جو خورد با خرچنگ و شراب خشخاش خورد آنکه یاد کردیم اندر
علاج زکام و اقراص خشخاش خورد نیک باشد و اگر چنان باشد که قرحه کهن گشته باشد و ریم

آید و نفس نتواند زدن باید که خداوند این علت مطبوخ زوفای بزرگ بخورد انکه یاد کردیم اندر
علاج سرفه تا پاک کرد اندر شش و معده را اندیم و اگر چنان باشد که دیم اندر گلو عماند و برنشتا
باید که خداوند این علت لسبتانند دو درم انکبین عسر درم و معجون کند و بخورد تا پاک شود
از این دیگر   خورد که یاد کردیم اندر علاج الربو که آن مجربست علتهای قهر را و اگر چنان باشد
که قهر خشک باشد علامتش او بود که نم دیم آید و نه خون و سرفه خشک باشد خداوند این علت را
باید آب جو خورد و آب کدو بروغن بادام شیرین و لعاب بزرقطونا خورد و آب خیار خورد
و طعام این بیمار کدوی پخته و جو پخته بروغن بادام و حلاب جو خورد   دردان
گیرد صفت آن لسبتانند رب السوس ده درم تخم کدوی شیرین و تخم خیار و تخم بی‌بی از هر یک پنج درم این
جمله بکوبد و بیامیزد بلعاب بزرقطونا سپیده خایه و قرص کرده اند دانه در دهان گیرد نیک باشد دیگر
شیر تازه خورد و آب بینی تازه بدل آب شیر باید خوردن و خورد بزجو تر بهد اما برك
جو تر و اگر چنان باشد که اندر شش اماس باشد و سرفه خوش بود و آنجا گرمی و حرارتی نبود
باید که خداوند این علت آب انکبین خورد تنک و روغن بادام شیرین و شیر گوم کرده و جو
بآرد نخود کرده و دایم سینه را ضماد کند بموم و روغن گل بادسی و لعاب حلبه و لعاب تخم
کتان و سپر ماکیان نیک باشد باب ۵ نهم اندر علاج علتهای که خون
از معده برآید لقب الدم چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت نفث الدم از امتلاء عروقهای
باشد وان نحده وانالتهای نفس بود و اگر چنان باشد که از معده برآید سرفه نباشد خشن
باشد و اگر از آلتهای نفس برآید پس سرفه باشد سخت و باید که این علت کند سرفه برآید و منز
با دخنز باشد علاج این چنین گوید محمد ابن زکریا که این نفث الدم از چهار جانب برآید یکی از
دهان که قهر باشد اندر دوم از معده برآید یکی باقی کردن که قهر باشد اندر معده سیم
از شش و سینه برآید با سرفه و کرد اگر داآن قهر باشد اندر شش و سینه چهارم از سر و از آلتهای
مغز و دماغ دیگر باید که خداوند این علت غرغره کند بچیزهای قابض چون آب سماق و آب حصرم
و آب بهی و آب ریواس و ماورد و برگ تنبل بزند و اگر چنان باشد که اندر دهان قهر باشد
تان

تان اندر دهان گیرد کندر و خون سیاوشان و گلنار و بلوط و کهربا از هر یک یک درم بکوبد و را
اندر دهان گیرد و اگر چنان باشد که این قهر کهن و وهی باشد و عفن باید که علاج این بکنند که در باب
قلاع یاد کردیم دارو ی طباشیر که اندرو کافور باشد بکار برد و اگر چنان باشد که خون از معده
برآید باید که خداوند این علت رک باسلیق بزند و میوه‌ای قابض خورد و اندک اندک و آب بهی
ترش خورد دیگر   بخورد لسبتانند بلوط و خرنوب شامی و مویز بادانه و حصرم و سماق از
هر یکی سه درم انجمله بکوبد و بخورد نیک باشد دیگر   جالینوس بخورد لسبتانند خشخاش سپید
و تخم کدو و تخم خیار از هر یک ده درم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و رب السوس از هر یک دو درم دار
چینی و افیون از هر یک یک درم انجمله بکوبد و بخورد هر روزی سه درم بشراب خشخاش یا آب مورد
نیک باشد نفث الدم را دیگر نکار برد داده   لسبتانند صمغ عربی و کندر و خون سیاوشان و
کهربا و مازو و گل ارمنی و ساذج و گلنار از هر یک یک درم قهر و سعد از هر یک نیم درم افیون دو
دنگ انجمله بکوبد و بیامیزد باب حصرم و بخورد هر روزی با مجصرم یا آب سماق نیک باشد   غذاء
این بیمار سماق باشد و طفشیل و قریص و میوه ترش و قابض خوردن چنانکه یاد کردیم و باید
که خداوند این علت پرهیز کند از بانگ داشتن و از چیزهای گرم خوردن دیگر بخورد مومیای
با روغن خیری یا روغن سوسن یا روغن نرگس یا روغن زیت و آب سیب خورد نیک باشد
و اگر چنان بود که خون از شش برآید و قهر باشد باید که خداوند این علت رک قیفال بزند
یا باسلیق دیگر آب بادروج خورد و آب برهن و اگر اندر معده و سینه حرارتی باشد و گرمی
سخت پس بخورد   که سود دارد نفث الدم را اگر از گرمی و حرارت باشد لسبتانند بزرقطونا
مقشر هشت درم زعفران یک درم و تخم خشخاش و مصطکی و لک منقا و کهربا از هر یک یازده درم افیون
هفت درم این جمله بکوبد و بیامیزد مگر بزرقطونا نکوبد و قرص کند بلعاب بزرقطونا و بکار دارد
نیک باشد دیگر بکار دارد   جالینوس که سود کند نفث الدم را که از گرمی و حرارت باشد
و سود دارد سرفه و تب و درد سینه را صفت آن لسبتانند گل سرخ پاک کرده و صمغ عربی از هر یکی
چهار درم کثیرا و نشاسته و تخم خشخاش از هر یک دو درم طباشیر سه درم زعفران نیم درم رب

سوس دو درم انجمله بکوبد و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص کرده اند و بخورد دیگر   بکار
دارد خداوند این علت نفث الدم لسبتانند کندر و خون سیاوشان از هر یک سه درم و دو دنگ کهربا
پنج درم ساذج و گل مختوم از هر یک ده درم شب دو درم جلنار سه درم و دو دنگ افیون دو دنگ
دارچینی انهمه بکوبد و بیامیزد باب حصرم و قرص کرده اند و بخورد از وی هر بار چهار درم باب داذیاخ
نیک باشد دیگر   کنند که بر معده سود دارد نفث الدم و قهر را که اندر شش و سینه باشد
و سود کند ناصور را و خون ببندد صفت آن لسبتانند اقاقیا و عصاره لحیة التیس و کندر و کهربا
و زعفران و مر و صمغ عربی و گل ارمنی و افیون از هر یک یک درم انجمله بکوبد و باب سماق بیامیزد و طلا
کنند بر معده و سینه نیک باشد نفث الدم و برقان الدم را که اندر مثانه باشد و اندر رحم طلا
کنند بر ناف و شکم هم نیک باشد دیگر غرغره کند بسرکه و آب نیک باشد بامداد و شبانگاه دیگر
آن خون که از معده و سینه برآید هم از رگهای دل آید و هم از رگهای جگر و آنکه از بالا آید و آنکه
از زیر آید از معده اندر رگهای جگر و دل آید و آن خون که از جگر آید سرخ باشد و سیاهی آن
خون که از شش آید تنک باشد و کف و اگر چنان باشد که این بیمار را گوشت آرزو کند پس گوشت
فروج باید دادن و گوشت دراج و جو خورد بروغن بادام و زعفران و شکر اندرو کرده بکار
دارد   جالینوس که سود کند نفث الدم را و خون ببندد لسبتانند خون سیاوشان و جلنار
و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و لسان الثور و گل سرخ و مازو و پوست انار از هر یک سه درم این
جمله بکوبد و بیامیزد باب سماق و قرص کرده اند هر روزی بخورد سه درم نیک باشد دیگر چیزهای قا
بض خورد تا خون را ببندد و آب بهی و آب انار خورد دیگر لسان الثور خورد باب لسان الحمل
و اگر چنان بود که با این علت نفث الدم خون و ریم آید هر دو بهم   جالینوس بباید دادن لسبتانند
جلنار و کوکب الارض و عصاره لحیة التیس و زعفران و افیون از هر یکی یک درم انجمله بکوبد و بیامیزد بهم
و هر روزی بخورد چند چیزی بامداد و شبانگاه نیک باشد دیگر   مسهل که سود کند فضولها
و رطوبتها که گرد آمده باشد اندر معده و طعامهای غلیظ خورده باشد و معده را پاک کرده اند از
فضولها صفت آن لسبتانند تربد سپید ده درم شکر یازده درم زنجبیل پنج درم این جمله بکوبد و بیامیزد
بانکبین

بانکبین و هر روزی بخورد سه درم تا شکم نرم کرداند و معده را قوی کند نیک باشد دیگر
که سود دارد تخمه و ناگواردا و رطوبتهای معده را پاک کرداند و شکم نرم کند
لسبتانند زنجبیل و فلفل سیاه و مصطکی و نانخواه از هر یک پنج درم سقمونیا دو دنگ
انجمله بکوبد و حب کرده اند باب و بخورد شربتی نیم درم نیک باشد و طعام آرزو کند و باد قولنج براند
لسبتانند که سود کند درد معده و قی ببندد و که ببار آید معده را قوی کند که از رطوبت باشد
لسبتانند تخم کرفس و انیسون از هر یک یازده درم افسنتین رومی ده درم کرماز و سلیخه
از هر یک هشت درم فلفل سیاه و جندبیدستر از هر یک دو درم و نیم بکوبد و بیامیزد بانکبین و معجون
کند بخورد هر روزی دو درم نیک باشد دیگر   که سود کند سردیهای را که اندر معده
وی باشد و رطوبتها را پاک کند و سدهای جگر بکشاید که از سردی و باد بود و معده را قوی کند
لسبتانند کند بنجاه درم فلفل سیاه و دار فلفل و زنجبیل و قاقله و جوز بوا و دار
چینی و فرفیون و قسط و عاقرقرحا و مصطکی رومی و انیسون و بسباسه از هر یک پنج درم شکر سپید
پنجاه درم انجمله بکوبد و بیامیزد بانکبین و معجون کند بانکبین و بخورد هر روزی مثقالی نیک باشد
سردی معده را و طعام آرزو کند و معده را قوی کند دیگر   سود دارد معده را
قوی کند و آرزوی طعام آرد و رطوبتهای را پاک کند و شش و سدهای جگر بکشاید که از
سردی باشد لسبتانند شونیز و نانخواه و مصطکی رومی و کندر و عود خام و پوست فستق سپید
از هر یکی پنج درم انجمله بکوبد و بیامیزد بانکبین و معجون کند و بخورد هر روزی مثقالی نیک باشد
جالینوس که سود کند درد معده و جگر را و این معجون را منفعت هست عظیم -
لسبتانند سنبل الطیب و قسط و فقاح اذخر و قصب الذریره و مویز مقشر دانه کنده
از هر یک چهار درم زعفران و مر و انیسون و فلفل سیاه از هر یک یک درم مقل ازرق دو درم پنج
پنج درم انجمله بکوبد و بیامیزد ببنیذ و معجون کند بانکبین و بکار دارد و نیک باشد و اگر چنان
بود که اندر معده و جگر اماسی باشد این ضماد بر معده کند   لسبتانند تخم کتان و حلبه
و تخم کرفس و حب البلسان از هر یکی ده درم انهمه بکوبد و ضماد کند و چنین گوید محمد ابن زکریا

که این علت از امتلاء معده باشد یا از ضعیف معده و باشد که از رطوبتهای غلیظ باشد که اندر
معده باشد و از خون فاسد گشته اندر تن باید که خداوند این علت آب انگبین خورد و جلاب
و قرص دم الاخوین بستانند کندر و مر و خون سیاوشان از هر یک نیم درم و گل سرخ و کهربا از هر یکی دو درم
گلنار نیمی سه درم الجمله بکوبند و بخورد با آب میوای ترش هر روزی نیک باشد دیگر بخورد
بستانند مازو و جلنار از هر یکی سه درم گل سرخ نیم درم صمغ عربی و کهربا و گلنار نیمی از هر یکی سه درم این همه
بکوبند و قرص کرده اند با آب سماق نیک شده افیون آب سماق دیگر بکار دارد آن قرصها که اندر نفث الدم
یاد کردیم والله

باب پنجاه و یکم ۵۹

اندر علاج شوصه … اندر علاج فواق و دادروش
چنین گوید محمد بن ذکریا که این علت فواق از چهار نوع باشد از امتلاء معده باشد
از باد سته باشد از آماس گرم باشد از اسهال بود اگر این علت از امتلاء
باشد بخورد بستانند زنجبیل و فلفل و کاشم از هر یکی دو درم الجمله بکوبند و بخورد با آب جوش بید
و اگر این علت از بادی سته باشد بخورد بستانند کندر نیم درم و انیسون خشک سه درم و برگ
سداب خشک دو درم چوب غام سه درم سعتر خشک یک درم نیم نانخواه یک درم و نیم مصطکی و سنبل
از هر یک یک درم الجمله بکوبند و بخورد مطبوخ ذوفا نیک باشد و نافع بود باد را که اندر شکم بود غلیظ
گشته و اگر چنان بود که این علت از آماس گرم باشد و از حرارت و گرمی باشد باید که خداوند
این علت را دل با سلیق بزند و اگر جو و آب انار خورد و ضماد کند بر جگر از صندل و ماورد و سرکه
و کافور و آب عنب الثعلب و آب کاسنی خورد با سکنگبین نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت
از اسهال باشد و شکم گشاده بود پس این علت ردی بود و این علت را داروئیست باید که خداوند
این علت جو بخورد و نشاسته و شکر و روغن بادام اندر آن کرده باشد و خایه نیم برشت خورد
و شیر با شکر خورد و اگر چنان باشد که این علت از امتلاء … باشد و از باد غلیظ
جالینوس بخورد بستانند قسط و صبر سقوطری از هر یکی دو درم غام خشک و فودنج کوهی و نعنع خشک
و سداب و تخم کرفس و کندر و اسارون و اذخر از هر یکی ده درم افیون و گل سرخ پاک کرده از هر یکی نیم
درم الجمله بکوبند و بیامیزند و قرص کرده اند و بکار دارد نیک باشد و منفعت عظیم کند انشاء

انشاء الله تعالی

باب پنجاه و دوم ۵۰

اندر علاج علتهای هیضه و شکم
رفتن چنین گوید محمد بن ذکریا الرازی که سبب این علت هیضه آن باشد که معده قوی نباشد و بخارها
باشد و عضو گشته پس آنگاه که طعام بسیار بخورد اندر معده آویزد و هضم کرده نگوارد و سوسکرده
پس او و طعام بماند ناپخته اندر معده سرد کرده پس آنگاه بخارها دفع کند آن طعامها پیش از آنکه جگر
پر کرده همه اعضا را فاسد کرده اند و استسقا پیدا کند و این علت منفعت تر باشد پس آنگاه که در او
کرده باید که علاجش کنی تا ببندد و اگر چنان باشد که این علت از حرارت و گرمی باشد و قی بود باید
علت بخورد بستانند کلسخ پاک کرده و سماق پاک کرده از هر یکی نیم درم طباشیر دو درم گل فشابوری
سه درم الجمله بکوبید و بیامیزد و بخورد هر روزی سه درم یا آب انار شیرین یا آب سیب یا آب بهی
و بر آن افکند نیم درم کافور نیک باشد دیگر سرد کرده اند سیب یا آب جلید و بر معده نهند
تا معده را سرد کرده اند و قی را ببندد و آن گرمی و حرارت ساکن کند دیگر آب حب الرمان خورد
و گوشت فروج بحب الرمان پخته و آب حصرم نیک باشد دیگر بخورد بستانند حب الرمان ترش
نیم رطل سماق پاک کرده مقشر سی درم الجمله بجوشانند بچهار رطل آب تا بدو رطل باز آید و صافی کند
و بر بهفل برگ ترنج ده برگ و چوب نعنع و چوب قرنفل ده درم و نیم کندر نیم درم پوست فستق
سه درم الجمله بکوبید و بر شراب افکند و بخورد تا قی را ببندد که عظیم باشد و شکم را ببندد
و نیک باشد دیگر سود دارد علتهای هیضه را و قی را ببندد که سخت بود و اخلاطهای ردی
که اندر معده باشد بستانند کلسخ ده درم قرنفل و سک المسک از هر یکی یک درم داسل
خشک یک درم و نیم مصطکی رومی یک درم و نیم افیون و بنج از هر یکی یک درم و نیم الجمله بکوبید و قرص
کند ده قرص و هر روز قرص بخورد نیک باشد دیگر سود دارد ضعیف معده را و نا
ناگوار را و معده را قوی کند بستانند تخم کرفس و رازیانج و نعنع و کرفس از هر یکی و سنبل کوهی
آهن کوفته چون سرمه کرده ده درم الجمله بکوبید بجوشانند بهفت رطل روغن و صافی کند و بخورد
هر روزی و غذای او گوشت مرغ خانگی و گوشت بره و زرده خایه و کباب بود با این شراب سود کند
و معده را قوی کند دیگر معده را قوی کند و طعام را بگوارد و شکم ببندد

معده را قوی کند بستانند نانخواه و کندر از هر یک دو درم مویز با دانه نیم درم گلنار نیمی دو درم
کهربا و تخم خطمی از هر یک نیم درم بزرقطونا برشته سه درم الجمله بکوبید و بیامیزد با آب انار شیرین
یا آب بهی هر روز دو درم مطبوخ ذوفا نیک باشد نفث الدم را که از گرمی و حرارت باشد
دیگر بخورد که سود کند سرفه را که از خشکی باشد و نفث الدم را که از گرمی و حرارت باشد و نفع
کند نزله را بستانند خشخاش سپید از هر یک نیم درم نشاسته سی درم کثیرا و صمغ عربی پانزده درم
این همه بکوبید و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص کرده اند هر قرصی سه درم بخورد بشراب خشخاش یا آب جو
که سود کند این قرص نفث الدم و علت سل را که از گرمی باشد شراب خشخاش که یاد کردیم اندر علاج
زکام دیگر جالینوس سود دارد نفث الدم و تب را که از گرمی و حرارت باشد و نفع کند سرفه
و درد جگر و شوصه را بستانند کلسخ پاک کرده یک درم سنبل طیب یک درم مصطکی رومی دو درم
الجمله بکوبید و بیامیزد با آب سماق و قرص کند بخورد و هر روزی دو درم با سکنگبین سفرجلی
بستانند بهی ترش پاره پاره کند و میانش پاک کرده اند اندر غلها را از دانه و بکوبید و آب او بگیرد
صد درم و بر وی اندر سکه سی درم و بر سر آتش نهند و بجوشانند و فرو گیرد و صافی کند و بخورد این
سکنگبین با آن قرص گل نیک باشد و معده را قوی کند و حرارت و گرمی ساکن کرده اند نیک باشد دیگر
که سود کند ضعیف معده را و حرارت و گرمی را که اندر معده باشد و معده را قوی کند که سست
باشد بستانند آب بهی ترش بیست درم نبات کهن ده درم شکر طبرزد بیست درم الجمله بجو
شانند و صافی کند و بخورد با این طباشیر که من وصف کنم بستانند گل سرخ پاک کرده ده درم
طباشیر نیم درم سماق پاک کرده سه درم مصطکی رومی یک درم مازو یک درم هلیله سیاه و بلیلج و
املج از هر یک سه درم شکر طبرزد سی درم الجمله بکوبید و هر روزی سه درم بخورد با آن شراب یا آب سیب
یا آب سرد نیک باشد دیگر که سود دارد درد معده و فساد مزاج و حرارت و گرمی و ابتداء
استسقا و تب و فضولها را که اندر معده باشد بستانند کلسخ سه درم عود خام و سنبل
طیب و مصطکی و سلیخه و فقاح اذخر و دارچینی و افسنتین از هر یک یک درم الجمله بکوبید و بیامیزد با آب
سماق و قرص کند و بخورد هر روزی دو درم با آب دکها نیک باشد دیگر سود دارد درد و فساد و سستی

که از آنجا گرمی و حرارت نباشد و سود کند سردی معده و ناگوار او شکم را نرم کرده اند و بادها را براند
و منفعت کند سدّههای جگر و قولنج را بستانند زیره کرمانی صد درم زنجبیل بیست درم فلفل
سیاه دو درم نانخواه پانزده درم سداب خشک بیست درم بورق ارمنی پانزده درم و این همه بکوبید
و بیامیزد با انگبین و معجون کند و هر روزی بخورد چند بندقی نیک باشد دیگر جالینوس که سود
کند فساد مزاج و سردی معده را و بادها را براند و رطوبتها را پاک کند اندر شش و سدّههای جگر
بستانند قسط و حماما و سنبل طیب و سلیخه و مصطکی رومی از هر یک دوازده درم زنجبیل و فلفل
سیاه و تخم شبت و تخم کرفس و انیسون و نانخواه و زیره کرمانی و تخم خرزکوهی و تخم کرفس کوهی و تخم
الجدان رومی و کاشم و اسارون و افسنتین رومی و الجدان سیاه و فودنج دشتی از هر یکی
چهار درم الجمله بکوبید و بیامیزد و صمغ عربی از هر یک چهار درم کثیرا و تخم خشخاش از هر یک دو درم طباشیر
و زعفران از هر یک نیم درم رب السوس دو درم الجمله بکوبید و بیامیزد بنبیذ مثلث معقود و بخورد
با آب ترنجبین یا آب زوفا و مطبوخ زوفا نیک باشد دیگر جالینوس که سود کند قرحه و نفث
الدم و فضولهای غلیظ و درد معده و سینه و قرحه را که اندر شش باشد بستانند قاقله
چهار درم صمغ عربی هشت درم نشاسته و تخم خشخاش سپید و زنجبیل از هر یکی ده درم طباشیر چهار درم
شکر طبرزد چهل درم سورنجان و سقمونیا از هر یک یک دانگ الجمله بکوبید و بیامیزد با آب و حب کند و این
شربت باشد شب این حب بخورد بامداد دیگر این مطبوخ تا علتهای سودا بیاورد و پاک کرده اند
دیگر که شاید و سود کند علتهای سودا را که سوخته باشد و خلطهای سودا را بیاورد
بستانند هلیله زرد و مقل بیست درم هلیله بجد درم افیمون اقریطی ده درم اسطو
خودوس ده درم غاریقون و خربق سیاه از هر یک نیم درم قرنفل دو درم بادرنجبویه و فلنجمشک
و پوست ترنج از هر یک یک درم الجمله بکوبید و بیامیزد با شیر و با انگبین کف برداشته و معجون کند
نیک باشد علتهای سودا را و منفعت یابد انشاء الله

باب پنجاه و سیم ۵۱

اندر علاج خفقان دل چنین گوید محمد بن ذکریا که این علتهای خفقان دل را سود دارد
بستانند مصطکی رومی و عود خام و دارچینی و قرنفل و سنبل و سک المسک و جوزبوا

وکبابه وقاقله وجیل بویا وسنبل ترنج از هر یک دو درم مشک یکدانگ عنبر یکدانگ انجمله بکوبید و بیامیزد بشراب ریحانی

و بخورد هر روزی یکمثقال نیک باشد و سود کند این علتها را ابوبکر نخدای دم دوا والمسکه سود کند

سستی معده و خفقان دل را و علتهای قلب را و سود کند زهرها را اگر خورده باشد بستانند مصطکی

و دارچینی و قرنفل و سنبل الطیب و سک المک و جوزبویا و کبابه و صل بویا و سعد و اذخر و عود خام و بیخ

ترنج و تخم فلنجمشک و تخم ریحان و مرزنکوش خشک و غنام و زنجبیل و دار فلفل از هر یک ده درم مرواریدِ ناسفته

و بسد و کهربا و ابریشم سوخته و بهمن سرخ و بهمن سپید و ساذج هندی از هر یک ده درم زرنباد و درونج

از هر یکی پنج درم مشک خالص دو دانگ اینهمه بکوبید و بیامیزد و معجون کند و بکار دارد هر روزی مثقالی با

هلیله کابلی مربا نیک باشد و اگر چنان بود که این علت از سودای محترق و بلغمی لزج باشد سستی و سستی

معده و خفقان دل باشد بخورد جالینوس بستانند هلیله کابلی و هلیله زرد از هر یکی یکدرم

غاریقون چهار درم افتیمون اقریطی پنج درم ملح هندی نیم درم ایارج فیقرا ده درم تربد سپید پانزده

درم انجمله بکوبید و بیامیزد و حب کرده اند و بخورد از آن شربتی سه درم تا سودا براند و شکرا نوم کرده اند

دیگر جالینوس که سود دارد علتهای سودا را و خفقان دل و وسوسه و تفکر و اندوه را و دل را

قوی کند بستانند درونج یکدرم مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم سوخته از هر یک یکدرم

و نیم بهمن سرخ و سپید و اشنه و سنبل و ساذج هندی و قاقله و قرنفل و جندبیدستر از هر یک نیم درم و

زنجبیل و دار فلفل از هر یک دو دانگ مشک خالص ثمن مثقال انجمله بکوبید و معجون کند با انگبین خام و بکار

دارد و هر روزی یکمثقال نیک باشد دیگر نادکهم خورد با شراب و آب سیب خورده و مشک ببوید

و ریحانها نیک باشد دیگر سود کند علتهای خفقان و صرع و تب کهن و درد معده و فتا

کواد و کرانی نفس و علتهای فواق را اگر سخت و عفونتهای خون را بستانند جندبیدستر و درب

السوس و سلیخه و قسط تلخ و فلفل سیاه و دار فلفل و میعه و افیون و زعفران و سنبل از هر یکی سه

درم جاوشیر یکدرم مشک یکدانگ و زرنباد و درونج و مروارید ناسفته از هر یک نیم درم مرنه درم

انجمله بکوبید و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بکار دارد چند نخودی نیک باشد دیگر

که سود دارد علتهای سودا و خفقان دل و درد کودکان و دردهای ارحام را بستانند

فلفل

فلفل سپید و زنجبیل و ملح هندی از هر یک شش درم افیون و فرفیون و جندبیدستر و زعفران

و قرنفل و مصطکی رومی و عاقرقرحا از هر یک پنج درم قسط تلخ شش درم هزارجشان و سعد و زرنباد

و درونج و زراوند دراز از هر یک دو درم روغن بلسان و کافور از هر یکی دو درم انجمله بکوبید و بیا

میزد با انگبین و معجون کند و بکار دارد و نیک باشد باب ۵۲ پنجاه و چهارم اندر

علاج دادوی که تن را فربه کند و سستی چنین گوید محمد ابن ذکریا که خداوند این علت را باید بد هند

این حبو بستانند کعک و آرد باقلی و آرد نخود و آرد برنج از هر یکی اینهمه حو کنند شکر و

و روغن بادام برا و افکنند و بخورد هر روزی بامداد و شبانگاه نیک باشد دیگر

بخورد که تن را فربه کند و آب پشت را بیفزاید و زیادت کند بستانند مغز بادام و مغز پسته

و مغز گوز هندی و فانید و شکر طبرزد و مغز فندق از هر یک بیست درم اینهمه بکوبید و بخورد هر روزی

نیک باشد دیگر خداوند این علت گوشت ماکیان فربه خورد و آن بره و نان خورد برسر نبیذ نیک

باشد و تن را فربه کند سخت دیگر داء الکحل بزنند بماهی درد و داء قی کردن بکار دارد و ماهی دو داء

نیک باشد و تن را فربه کند دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از طعامهای شور و بجله و ترش

شبها نخورد مالیخولیا کرتن را نزار کند دیگر بکار دارد که تن را فربه کند و سطبر و هو

حب مجرب بستانند قرفه و زیره کرمانی و جلنار و زنجبیل و نانخواه از هر یک پنج درم تخم

سپندان سپید ده درم عنزروت و زرنباد از هر یک سه درم تخم تنک هفت درم سبد الجیس

مقشر یکدرم سورنجان و بوزیدان و بهمن سرخ و سپید از هر یک دو درم کز آهن ده درم این

همه بکوبید و بخورد هر روزی سه درم بامداد و شبانگاه دیگر این حو بیخ بکار دارد هر

روزی بستانند آرد برنج و آرد باقلی و آرد نخود و آرد گندم و مغز بادام و کثیرا و

شکر از هر یک چند تنک باید و حو کنند و بشیر بخورد و نیک باشد و شور و ترش بجله پرهیز کند

دیگر جالینوس بکار دارد که تن را فربه کند و سستی و لون را نیکو کند و اندران تن گرم کرده اند

از مرد و زن و آزموده است این معجون بستانند حبة الخضرا بزرگ و کوچک و بهمن

سرخ و سپید و زراوند و کسیکو زنجبیل و تودری سرخ و سپید و مغز بادام و شهدانج

و شونیز و پسته و آرد نخود و کنجد از هر یک ده درم انجمله بکوبید و بروغن گاو بیامیزد و معجون کند با

با انگبین شربت زنان چند گوزی باشد بشیر گاو بخورد گرم کرده و شربت مردان با آب گرم بخورد

بناشتا باب ۵۳ پنجاه و پنجم اندر علاج کرتن را لاغر کند چنین گوید

محمد ابن ذکریا الرازی باید که خداوند این علت که سکنجبین بکار دارد و بخورد ایارج سنگلوس

بستانند لک و سنگلوس و شب از هر یک سه درم مرزنجوش خشک نیم درم زاج و زراوند گرد و حنظل تا

از هر یک دو دانگ اینهمه بکوبید و بخورد تن را لاغر کند و این یک شربت باشد و غذای این بیمار تره باشد

و کاسنی خورد و سرکه تا تن را لاغر کند و نزار کند باب ۵۴ پنجاه و ششم

اندر علاج علتهای جگر که ذکر و بر و حسن گوید محمد ابن ذکریا که این علتهای جگر اگر چنان باشد که این

علت جگر از گرمی و حرارت باشد و تبی با او بود و تشنگی باشد و سر فرخشک باو با باشد باید که خداوند

این علت را رگ باسلیق بزنند از دست راست و سرد کرده اند بر سینه افکنند و ضماد کنند بر جگر بصندل

و ماورد نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت آب خورد و آب انار ترش و آب کاسنی و آب عنب

الثعلب و سکنجبین شکری ترش بستانند سرکه ترش یک رطل و شکر طبرزد یک رطل بجوشانند

بآتش نرم و صافی کرده اند و بروی نهند رگ کاسنی و تخم او و اگر بجایگاه آب ماورد باشد بهتر

باشد و بخورد هر روزی سی درم باشد حرارت و گرمی جگر و معده را دیگر خداوند این علت را زرنگ

باشد و آب حصرم بگوشت مرغ کرده باید که خداوند علت پرهیز کند از نبیذ خوردن و اگر چنان

باشد اندر جگر آماسی باورم و استسقا باشد این علت و حرارت و گرمی و یرقان باشد بخورد

سود دارد ضعیفی جگر و فساد مزاج را بستانند عصاره امیرباریس ده درم

گل سرخ پاک کرده پنج درم تخم کاسنی و تخم بزرهن و تخم خیار از هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم تخم

سنبل نیم درم مصطکی رومی لک و ریوند چینی از هر یک یکدرم انجمله بکوبید و بیامیزد با آب سیب یا آب

کاسنی یا آب سماق و بخورد هر روزی سه درم با سکنجبین اما آب کاسنی اما آب عنب الثعلب نیک باشد

دیگر بخورد خداوند این علت آب کاسنی با خیار دشتی و ضماد کند بجگر بستانند موم زرد و

روغن گل بادرسی و روغن بابونه و مقل و تخم کرنب با آب بهی یا آب مورد و ضماد کنند بر معده تا

که آن ط

تا آن حرارت را ساکن کند دیگر جالینوس که سود کند سوء مزاج و حرارت گرمی جگر و فساد مزاج را

که از آنجا حرارت و گرمی و آماس جگر باشد و استسقا را بستانند عصاره امیرباریس ده درم گل سرخ

پاک کرده و طباشیر از هر یک پنج درم تخم کاسنی و تخم خیار و تخم کدو و تخم بزرهن از هر یکی سه درم تخم

رازیانه یکدرم انجمله بکوبید و بیامیزد با آب سماق و قرص کرده اند و بخورد هر روزی سه درم با سکنجبین یا آب

کاسنی یا آب عنب الثعلب خورد و سکنجبین دایم و ضماد کنند بر جگر بصندل و ماورد و کافور و غذاء

این بیمار ماهی تازه باشد بسرکه و گوشت بره خورد با سرکه و آب حصرم خورد و انبرباریس خورد و چیزهای

سرد و ترش نیک باشد که سود کند حرارت و گرمی جگر را و یرقان و تب کهن و ضعیف جگر و سوء

مزاج را بستانند گل سرخ و طباشیر و صندل سپید از هر یک سه درم تخم کاسنی و تخم بزرهن و تخم

کدو و تخم خیار و تخم کاهو از هر یک دو درم کثیرا سه درم انجمله بکوبید و بخورد هر روزی سه درم با

قیرا طی کافور و سکنجبین با آب گل سرخ یا لعاب بزرقطونا نیک باشد دیگر سود دارد حرارت

و گرمی جگر و معده و ضعف جگر و علتهای یرقان را بستانند سماق منقا و انبرباریس و گل

سرخ و طباشیر و تخم کاسنی و رب السوس و تخم کدو و تخم خیار از هر یکی دو درم انجمله بکوبید و

بخورد هر روزی دو درم با قیراطی کافور یا آب کاسنی یا سکنجبین نیک باشد دیگر

بر معده کند سود دارد آماس جگر و معده را اگر آنجا حرارتی باشد و گرمی عظیم بستانند گل

سرخ پاک کرده شش درم زعفران و صندل سرخ از هر یک دو درم صندل سپید چهار درم کافور

نیم درم فلفل و خطمی و آرد جو و بنفشه خشک از هر یک دو درم انجمله بکوبید و موم کدخشر ده درم

یا ده درم روغن گل بادرسی گرم کرده اند و دارو ها بر او افکنند و طلا کنند بر معده و سینه نیک

باشد ان الله باب ۵۵ پنجاه و هفتم اندر علاج درد جگر که از سردی

باشد چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت جگر سرد از سوء المزاج باشد و از فساد خراج و ابتدا

استسقا باشد باید که خداوند این علت بکار دارد که سود دارد استسقاء لحمی را و

بول را نیک باشد و جگر را گرم کرده اند بستانند لک و ریوند چینی از هر یک سه درم سنبل

طیب و مصطکی و تخم کرفس و انیسون و اذخر و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و قسط تلخ و دو باس و

وافسنتین رومی وعصارهٔ غافت واسارون وزراوند وحنظیانا از هر یکی دو درم فلفل سیاه وزنجبیل
از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد وقرص کرداند وبخورد هر روزی سه درم با آب دکها نیک باشد
بستانند پوست دلک کهن وپوست دلک وازبانج از هر یکی پنج درم اسارون وابهل از هر یکی ده درم
الجمله بجوشانند بده رطل آب تا بیک رطل باز آید وصافی کند وبخورد هر روزی ده درم اقراص الک نیک
باشد استسقا لحمی را وبول را بگشاید وجگر را گرم کرداند دیگر ضماد کند بر جگر چیزهای گرم
وقابض بستانند سعد وسنبل ومصطکی وکندر وجوز السرو وسک المسک از هر یکی دو درم این
جمله بکوبد وبیامیزد بنبیذ کهن وطلا کند بر معده تا معده را گرم کرداند دیگر سود
علتهای جگر را اگر از سردی بود ولکن کشنده باشد والجا گرمی وحرارت نباشد ودرد جگر باشد ودرد
طحال وضعف معده واستسقا بود ولون را نیکو کند بستانند موقو واسارون ودوقو
وتخم کرفس کوهی وحرا از هر یکی چهار درم سنبل هفت درم قسط وسلیخه واذخر وحب البلسان ودوتال
از هر یکی دو درم جعده وعصاره غافت ودهن البلسان از هر یکی سه درم سیر دشتی سه درم قصب
الذریره وبابونج سپید وسرخ از هر یکی یکدرم ربّ السوس سه درم زعفران ده درم الجمله بکوبد
وبانگبین بیامیزد ومعجون کند وبخورد هر روزی چند جوزی نیک باشد دیگر
سود دارد اماس جگر وصلب ودرد معده وجگر را اگر از ضربت رسیده بود بستانند
زراوند وزنجبیل وراسن خشک واشترغاز از هر یکی سه درم تخم کرفس وتخم رازیانج از هر یکی
یکدرم ونیم الجمله بکوبد وبیامیزد بانگبین ومعجون کند وبخورد هر روزی چند جوزی با آب گرم
نیک باشد دیگر جالینوس سود دارد درد معده وجگر را اگر از سردی وبرودت باشد
بستانند دارچینی وپوست سلیخه از هر یکی هفت درم قسط تلخ هشت درم انیسون
وتخم کرفس واسارون از هر یکی پانزده درم فقاح اذخر ومر واصول اذخر از هر یکی دوازده
درم سلیخه ده درم زعفران وزراوند کرد ودیونجی از هر یکی هشت درم الجمله بکوبد وبیا
میزد بانگبین ومعجون کند بکار دارد دو نیک باشد باب پنجاه وهشتم
اندر علاج علتهای یرقان که از گرمی باشد چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت یرقان از گرمی

بسیار

بسیار واگر چنان باشد که این علت از گرمی باشد که خداوند این علت آب جو خورد وآب
انار وپوست جو با شکر وترشک وآب توت شامی ودیباس وچیزهای سرد وقابض وآب
کاسنی خورد ودیگر از چیزهای گرم وخشک پرهیز کند وغذای این بیمار ماهی تازه باشد با
سرکه واز گوشتها بجمله پرهیز کند دیگر که مایه رفتن بکار دارد وهاون درد برتن دیوه وآب
انار اندر چشم کشد وضماد کند بر جگر بستانند صندل سرخ وسپید وگلسرخ وفلفل
وشیاف مامیثا از هر یکی دو درم این همه بکوبد وبر آن افکند کافور وماورد وعنب الثعلب
وسرکه وطلا کند نیک باشد حرارت جگر ومعده وسینه را اگر از گرمی عظیم دارد دیگر که باد
حداوند این علت یرقان انجا که حرارت وگرمی نباشد ایارج بستانند آب کاسنی
وبخورد با خیارشنبر وروغن بادام نیک باشد دیگر شکم نرم کرداند بستانند
ترنجبین ده درم هلیله زرد سی درم این ادویه بجوشانند با آب وصافی کند وبرو نهند
ترنجبین ده درم سقمونیا دو دانگ بجوشانند بخورد تا شکم نرم کرداند نیک باشد دیگر بخورد
آب رازیانج وآب کاسنی وآب عنب الثعلب وآب جو با شکر وآب کدو بخورد نیک باشد این
علتهای گرمی را وحرارت ساکن کند وخداوند این علت را باید که رگ بزنند از حبل الذراع و
اگر چنان باشد که حرارت وگرمی باشد عظیم باید که خداوند این علت بخورد
جالینوس که سود کند درد جگر را اگر از حرارت وگرمی باشد وعلتهای یرقان وتب کهن وسده‌ی
جگر بگشاید وسود کند درد طحال را بستانند عصاره غافت شش درم گلسرخ پاک
کرده وسنبل از هر یکی ترنجبین منقاش شش درم طباشیر چهار درم الجمله بکوبد وبخورد با
کاسنی با آب سرد نیک باشد دیگر اماله دوهما بخورد دیگر آب رازیانج وآب کاسنی وآب عنب
الثعلب نیک باشد دیگر این ضماد بر جگر ومعده نهند بستانند پوست کدو وآب سپید وصندل
سرخ وسپید وآرد جو وتخم ریحان وزعفران وروغن پارسی وموم زرد این جمله را مرهم
کند وضماد کرداند وبرو افکند کافور تا آن حرارت وگرمی فرو کشد وساکن بکند وآب کدو
وآب انار ترش خورد نیک باشد واگر چنان باشد که با این علت یرقان درد جگر باشد وگرمی

و گرمی و حرارت باشد عظیم بخورد قرص شعیر جالینوس بستانند عصارهٔ غافث دو درم
زعفران سه درم طباشیر و گل سرخ و تخم سلما از هر یک پنج درم تخم رازیانج و تخم کرفس از هر یک دو درم
لک و آرد جو از هر یک هفت درم تخم خیار و تخم بادرنج از هر یک سه درم اینهمه بکوبید و بیامیزد بآب برگ
توت و اما آب کشوث و قرص کند و بخورد هر روزی یکدرم و نیم با سکنگبین یا آب کرفس یا آب رازیانج
یا آب توت نیک باشد دیگر بخورد ایارج که سود کند یرقان را که از گرمی و حرارت باشد
بستانند شکر سپید پنجدرم سقمونیا دو دانگ اینهمه بکوبید و بخورد بآب سرد تا شکم نرم کند ان شاء الله

باب پنجاه هفتم ۵۷ اندر علاج یرقان سرد چنین گوید محمد بن زکریا که اگر
چنان باشد که این علت یرقان از سردی و برودت جگر باشد و اخلاط گرمی و حرارت نباشد باید که خدا
وند این علت ایارج فیقرا با آب رازیانه و آب کاسنی و سکنگبین و این حب جالینوس بخورد
بستانند افریون و افتیمون افریطی و صبر سقوطری و تخم کرفس دشتی از هر یک نیم درم اینهمه بکوبید و حب
کرده اند و بخورد شربتی از آن دو درم با آب انیسون نیک باشد دیگر بخورد سود دارد
یرقان را که از سردی و سختی بود نیک باشد و مجربست بستانند صبر سقوطری یکدرم سقمونیا دو دانگ
غاریقون چهار دانگ عصارهٔ غافث دو دانگ اینهمه بکوبید و حب کرده اند با آب کاسنی و بخورد این یک
شربت باشد دیگر جالینوس که سود کند یرقان که از سردی باشد و سدهای جگر را بکشاید
بول را بستانند سنبل الطیب و مصطکی دعود و دارچینی و تخم رازیانج و تخم کرفس و اهیل و قسط
و عصارهٔ انبرباریس از هر یکی ده درم اینهمه بکوبید و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بخورد هر روزی
مثقالی با آب رازیانج یا آب کرفس نیک باشد دیگر جالینوس که سود کند سردی معده را و سردی
جگر را و استسقا و یرقان سرد و علتهای سودا را و این معجون شکم نرم کرداند بگیرد شیطرج هندی
و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و قرنفل و قاقله و قرنفل و اشنه و سازج هندی و نشاسته و مصطکی
دعود و قاقله بزرگ و دارچینی و سنبل و سلیخه و تخم کرفس و نانخواه و تخم رازیانج و انیسون از هر یک
شش درم افتیمون افریطی و تربد از هر یک دوازده درم سقمونیا دوازده درم شکر طبرزد شش درم
اینهمه بکوبید و بیامیزد با انگبین و معجون کند و کهاد دادن نیک باشد دیگر بخورد اگر چنانکه
باشد

باشد که این علت یرقان از حرارت و گرمی عظیم باشد بستانند آب سپیغول و شیر بز از هر یک
دو رطل و بران افکند کف قرطم و شبی دست باز دارد و از آن سیر و صافی کند و بر او افکند بلج
هندی یکدرم سقمونیا یکدانگ و بخورد نیک باشد باب پنجاه هشتم ۵۸
اندر علاج علتهای طحال از گرمی و سردی چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت سپرز را سیر و سختی
و سختی خشک و زراوند دراز و برگ سداب و تخم سبندان و وج و شونیز از هر یک سه درم و
سق سه درم و وشق را اندر سرکه حل تا تر کرده و دارو ها کوفته بر او افکنند و قرص کرده اند و
بخورد هر روزی دو درم با سکنگبین ترش نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت را طحال کهن
گشته باشد و سختی شده این ضماد بر طحال نهد سودمند بود بستانند برگ سداب
و دیورق ارمنی از هر یک پنجدرم و وشق ده درم اینهمه بکوبید تر کرده اند اندر سرکه و بر طحال نهد دیگر
مو انجیر در سرکه تر کرده اند هفت روز نیک باشد دیگر بخورد جالینوس بستانند سنبل
پنجدرم شونیز دو درم و نیم اینهمه بکوبید و بیامیزد با انگبین و بخورد هر روزی دو درم با سکنگبین
دیگر جالینوس بخورد بستانند هلیله زرد و زراوند از هر یک ده درم انجدان بکوبید و بخورد
هر روزی دو درم بول بز اما آب آهنگران نیک باشد دیگر کند بر طحال بستانند صبر
حلبه و حلتیت از هر یکی سه درم انجیر و وشق و جاوشیر و سکبینج از هر یک پنجدرم انجیر را
بجوشانند بسرکه تیز و اینها را همه کوفته بر او افکنند و ضماد کند بر طحال نیک باشد دیگر
جالینوس که سود کند درد طحال را که از سردی باشد بستانند سوسن آسمان
گون و فلفل سپید و سنبل و وشق از هر یکی سه درم وشق را تر کرده اند اندر سرکه و دارو
کوفته بر او افکنند و قرص کنند بخورد هر روزی یکدرم با سکنگبین سرد و نبخورد تا آن
با درا براند و طحال را ساکن کند و این مجربست دیگر این ضماد بر نهد بر طحال بستانند
برگ سداب خشک و بجوشانند بسرکه و بادام تلخ بر او افکند تا نیک تر کرده و چون گرم گرم بر طحال
نهد نیک باشد جالینوس که سود دارد درد طحال را که از سردی و باد باشد
بستانند پوست کبر چهار درم زراوند گرد یکدرم تخم مغز انگشت و فلفل سیاه از هر یکی شش درم

وشق چهار درم وشق را تر کرده اند بسرکه و داروها را بر او افکنند و قرص کنند و بخورد نیک باشد دیگر
ضماد کنند بستانند مر و مقل و وشق و کندر از هر یکی سه درم اینجمله تر کرده اند بسرکه و ضماد کنند بر طحال

باب شصت یکم ۵۹ اندر علاج علتهاء استسقا چنین گوید محمد بن زکریا الرازی
که این علت استسقا انجگاه ابتدا کند و از ضعف جگر باشد که اندر آن باشد و اندر آن علت اونسر
گونه باشد آن بود که همه تن آماس کرده باشد و آنرا استسقاء زقی خوانند استسقا آن
بود که دست و پای و چشم آماس کرده باشد و آنرا استسقاء لحمی خوانند استسقا آن بود که شکم
بزرگ گشته باشد چون دست بروی زنی از آن بانگ آید سخت و رگهای تن برخاسته بود آنرا استسقا
طبلی خوانند و این سه گونه استسقای آماس جگر باشد الکحیان باشد که این علت استسقای زقی
باشد و حرارت و گرمی جگر باشد و آماس همه تن باشد و آب بسیار سرخ باشد باید که خداوند این
علت آب کاسنی دهند و سکنکبین خورد و مطبوخ هلیله خورد که شاهتره اندر آن کرده باشد تا
شکم هضم کرده اند دیگر جالینوس گوید که سود دارد آماس جگر استسقا و حرارت و گرمی
جگر او منفعت طبع کهن را و تشنگی را بنشاند و نافع بود درد طحال را بستانند عصاره ابرباریس
چهار درم گل سرخ پاک کرده دوازده درم ترنجبین و اصل السوس و تخم خیار بادرنگ و طباشیر و سنبل
طیب و مصطکی دو درم عصاره غافت از هر یکی دو درم دارچینی و ریوند و لک منقا و زعفران از هر یکی یک
درم اینهمه بکوبند و بیامیزند بلعاب بزرقطونا قرص کرده اند هر قرصی یکدرم و بکار دارد نیک باشد دیگر بخورد
که سود کند آماس جگر و استسقا را اگر زقی باشد و حرارت و گرمی اگر در جگر و معده
باشد بستانند تخم خیار مقشر بیست درم تخم خربزه مقشر پنجدرم تخم کرفس و تخم کرز از هر یکی ده
درم رب السوس سه درم اینجمله بکوبند و بخورد اهر روز پنج درم با سکنکبین ترش نیک باشد این
قرص بول را بگشاید دیگر که سود دارد استسقا را اگر چه دارد بستانند ما زریون
پرورده برگ سرکه سه روز خشک و غاریقون و تربد سعد از هر یکی پنجدرم عصاره افسنتین
سه درم هلیله زرد پنجدرم گل سرخ و تخم کاسنی و تخم خیار از هر یکی دو درم ترنجبین ده درم رب
السوس دو درم ترنجبین بجوشانند و آب داروها کوفته بران افکنند و بخورد هر روزی دو درم باده

درم

باده درم آب خیار شنبر نیک باشد دیگر کند بر جگر بستانند بنفشه خشک و گل سرخ و فقاح اذخر
و حی العالم تازه و صندل سپید از هر یکی چهار درم قصب الذریره یک مثقال کافور دو کیردم اینجمله بکوبند و بستانند
سپید بیست درم که اندر روغن گل پارسی و این داروها کوفته بر و نهند و مرهم کرده اند و بیامیزند و طلی
کنند بر جگر نیک باشد حرارت و گرمی جگر را دیگر جبینک استسقاء زقی را بستانند تخم کاسنی
ده درم تخم مازریون و تخم شبث و غاریقون از هر یکی یکدرم تخم خیار مقشر دو درم اینجمله بکوبند و بیا
میزند و قرص کرده اند ده قرص و بخورد که این قرص منفعت کند عظیم و مجرب است و سدهای جگر بگشاید دیگر
بخورد سود دارد استسقاء زقی را بستانند مازریون پرورده پنجدرم ریوند
سه درم غاریقون پنجدرم عصاره غافت و تخم کاسنی از هر یکی سه درم تخم کرفس دو درم و نیم این همه
بکوبند و بیامیزند و قرص کرده اند و بخورد از آن شربتی دو درم و نیم با آب گرم نیک باشد الکحیان باشد
که این استسقا زقی گرمی و حرارت نباشد و بول بسیار سپید بود پس باید که خداوند این علت بکار
دارد جالینوس که سود دارد درد جگر و طحال و ضعف معده و بیماریها اگر اندر شکم بوده باشد
و استسقا را و لون را نیکو کند بستانند سنبل و زعفران و سلیخه از هر یکی دو درم دارچینی
و مر و قسط و فقاح اذخر از هر یکی یکدرم اینجمله بکوبند و بیامیزند با انگبین معجون کنند و بکار دارد نیک
باشد دیگر بکار دارد بزورک چنانکه یاد کردیم اندر علاج جگر دیگر جالینوس
که سود کند ضعیف و سردی معده و ابتدای استسقا را بستانند ریوند چینی سه درم و نیم لک منقا
و قسط و فقاح الغافث و ترمس و حلبه و فلفل از هر یکی سه درم اینجمله بکوبند و بیامیزند با انگبین و بکار
دارد نیک باشد دیگر معجون القسط که یاد کردیم اندر علاج درد جگر تا آماس جگر بگشاید
دیگر سود دارد درد جگر و استسقا را اگر گرمی و حرارت نباشد بستانند
برگ مازریون پرورده و کوفته و غاریقون و هلیله زرد و سکنج از هر یکی پنجدرم اصل السوس
سه درم زراوند و عصاره غافت و سنبل و انیسون از هر یکی دو درم اینجمله بکوبند و بیامیزند با انگبین
و معجون کنند و بخورد هر روزی سه درم یا چهار درم نیک باشد و دواء الکرکم کبیر بکار برد و اید
انکه گفتیم و یاد کردیم اندر علاج درد جگر با آب داینج و آب کرفس نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب شصت دوم

اندر علاج استسقا لحمی چنین کوید محمد
ابن ذکریا که این علت استسقا لحمی از سردی جکر باشد و سردی معده و بول بسیار سپید باشد و شکم
کشاده باشد باید که خداوند این علت چیزهای کرم دهد که جکر و معده را کرم کند و بول بسیار بکشاید بدان
داروی که اندر علاج درد جکر سرد یاد کردیم دیکر بکار دارد دوا الکرکم بزرک همچنانکه یاد کردیم اندر
علاج درد جکر باب دیکر و این معجون دوا الکرکم بزرک و معجون دوا الکهلانج بکار دارد که مجربست البته
بستانند مقاح اذخر و سنبل و اسارون و تخم کرفس کوهی از هر یک سه درم عصاره غافت و زند و ریوند
چینی از هر یک چهار درم مصطکی و دارچینی از هر یک یکدرم زعفران نیم درم انجمله بکوبند و بخورد هر روزی دو درم
با سکنجبین نیک باشد دیکر بکار دارد   بستانند زدشک یکدرم لک مغسول و ریوند چینی و عصاره غافت
و انیسون و سنبل طیب و مصطکی از هر یک یکدرم انجمله بکوبند و قرص کند باب زرشک و بخورد باب بزورها نیک باشد
دیکر   نیک استسقا زقی را که طلا کنند بر تن بستانند سرکین بز کهن و سرکین گاو خشک و آرد جو و
آرد کاورس این همه بکوبند و بیامیزد و طلا کند بر شکم و بر امن حکره آسایش دهد نیک باشد بفرمان خدای تعالی

باب شصت سیم

اندر علاج استسقا طبلی چنین کوید محمد ابن ذکریا که این
علت استسقا طبلی از حرارت و کرمی باشد اندر جکر و اکر بول بسیار سرخ باشد بغایت پس این علت عسر باشد
و علاج آن دشخوار است باید خداوند این علت شکم را بکشاید تا آن آب زرد زیر آید دیکر بخورد
بستانند بنفشه خشک ده درم سقمونیا این جمله بکوبند و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص کرده اند ده قرص و
بخورد هر روزی دو قرص با پنج درم شکر و سه درم ترنجبین نیک باشد دیکر خداوند این علت بستانند
اصل السوس پنج درم هلیله زرد سه درم انجمله بکوبند و بخورد تا آن زردی زیر آید و ساکن کند دیکر آن
قرصها و معجونها را بکار دارد که یاد کردیم و اکر چنان باشد که این علت استسقا طبلی از سردی جکر
و معده باشد و با دبود و اثر کرمی و حرارت نباشد و بول بسیار سپید بود بکار دارد   بستانند
انیسون و تخم کرفس کوهی و زیره و فلفل سیاه و حب الغار و شونیز و کاشم و حب بلسان و قردمانا و سنبل
و سعد و حب البلسان و جاوشیر و حلتیت و الخولنجان و اسارون و زعفران از هر یک یکدرم سکبینج و بادام تلخ
و دارچینی و زیره کرمانی و نانخواه و سعتر و دوقو و خولنجان و فودنج خشک و کعب کاو سوخته

وجد

وجد و زنجبیل و غاریقون و حاما از هر یک دو درم انجمله بکوبند و بیامیزد با انکبین و معجون
کند و بخورد هر روزی چند جوزی باده درم نبیذ کهن نیک باشد و اکر چنان باشد که
این علت استسقا از کرمی و حرارت باشد شکم نرم کرداند بدان داروها که یاد کردیم و قرصها
و میوهای قابض خورد ترش نیک باشد و اندر آب سرد نشیند و آن طلا بر شکم کند که اندر
علاج استسقا زقی یاد کردیم دیکر طلا نیک استسقا را که از سردی باشد و از برودت جکر
بستانند نشادر اکلیل الملک و اشنه و تخم کرفس و حاما و برک الغار و انیسون و رازیانج
و اصل سوسن و سعد و سلیخه و زعفران و کندر و میعه و مر از هر یک یکدرم موم یکرطل انکبین
دو رطل و روغن صنوبر از هر یک رطل جاوشیر سی درم این همه بکوبند و بیامیزد بنبیذ و موم
کداخته و داروهای کوفته و روغن صنوبر دو رطل کداخته با موم و این داروها بر وی نهند
مرهم سازد و طلا کند بر شکم مستسقی طبلی استسقا طبلی را از سردی بود بادها را سود مند
و نافع نیک باشد و منفعت کند ان شاء الله

باب شصت چهارم

اندر علاج علتهای شکم و نخر چنین کوید محمد ابن ذکریا که این علت شکم از بسیاری کوهر است
و علاج آن صعب و دشخوار است زیرا که این علت شکم اندر باطن است نه ظاهر اکر چنان باشد
که این علت شکم از کرمی و حرارتی نباشد و خشکی نبود باید که خداوند این علت آب کرم خورد
و کرمابه رفتن بکار دارد و بخورد قرص نانخواه که سود دارد کسی را که شکش بی رود و فساد
اندر معده باشد و باد و غرض اندر شکم باشد و حرارت و کرمی نباشد آنجا   بستانند
نانخواه و کندر و جلنار از هر یک دو درم انجمله بکوبند و بیامیزد بمویز ده درم و بخورد هر بامداد
و شبانکاه نیک باشد   بخورد حب سنطی از هر یک پنج درم نانخواه و کندر از هر یک سه درم
وج و اهیل و تخم کرفس و رازیانج از هر یک یکدرم و نیم این همه بکوبند و بیامیزد بیست درم مویز هر روزی
بخورد چند جوزی بامداد و شبانکاه نیک باشد و اکر چنان باشد که با این علت شکم کرمی
و حرارت باشد سفوف حب الرمان مجربست   بستانند حب الرمان برشته ترش و
کوفته صد درم کرویا پرورده اندر سرکه و خشک کرده و برشته بیست درم کزمازج و حرنوب

بنطی از هر یک ده درم کشنیز پرورده اندر سرکه و برشته بیست درم سماق و جلنار از هر یک پانزده درم
انجمله بکوبد و بیامیزد هر روزی بخورد سه درم نیک باشد دیگر این شراب بخورد که شکم ببندد
ستانند آب بهی ترش یک رطل نبید کهن نیم رطل این همه بجوشانند و صافی کرده اند و برآو
افکنند سک المسک سه درم و بخورد تا شکم ببندد و خون را بازگیرد و اگر چنان باشد که فسادی باشد
اندر معده و سستی و شکم نرم بود و خون همی رود و طعام نخواهد گوارد تا شکم را
ببندد و بادها را براند ستانند انگور و با سرکه نیم رطل خرنوب النبطی و جلنار و کندر
و کهناز و از هر یک ده درم نانخواه پانزده درم دانه مورد خشک و مصطکی و سعد و سنبل الطیب از
هر یک پنج درم انجمله بکوبد و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بخورد هر روز پنج جوزی بامداد و شبانگاه
نیک باشد دیگر خداوند این علت آب گرم خورد و از گوشت پرهیز کند و اگر گوشت آرزو کند پس
گوشت کبک و گنجشک خورد بریشته روغن جوز و آب حصرم و آب سماق و آب حب الرمان خورد و موی
نیک باشد و غذا این جا دحب الرمان ترش و موی سیاه از هر یک سی درم انجمله بکوبد و بر ... نهد
سعتر و نعنع خشک و کشنیز خشک تر و آب ... اندر کرده و بخورد دیگر زرده خایه خورد خشک
برشته با زیره تا شکم ببندد دیگر بگیرد آرد سنجد و آرد حب الرمان و آرد امرود و آرد سیب
و آرد گاورس و آرد برنج و آرد بلوط و خرنوب از هر یک ده درم انجمله بکوبد و بخورد هر روزی تا شکم
نرم کرده اند و اگر چنان باشد که شکم همی رود و گرمی و حرارت باشد و تشنگی سبب جو خورد با صمغ عربی
هر روزی تا از شکم گرمی بیرون آید و ساکن کند و درد بنشاند دیگر شراب به بخورد تا شکم ببندد
و گرمی و حرارت ساکن کند ستانند جو پوست کنده و خشخاش برشته انجمله بکوبد و بجوشانند
با آب و برو افکنند پوست خشخاش سه درم و صافی کنند و بخورد هر روزی تا شکم ببندد و ساکن کند
دیگر این شراب حب الرمان بخورد تا شکم ببندد و حرارت و گرمی ساکن کند ستانند آرد جو بریان
کرده و آب حب الرمان ترش بریان کرده از هر یک نیم رطل انجمله بجوشانند سه رطل آب تا یک باز آید
و هر روزی بخورد بناشتا نیک باشد دیگر دوغ ترش بخورد با ... ستانند دوغ ترش یک
رطل و کعک ... ده درم بکوبد و برو افکند صمغ عربی پنج درم و بخورد هر روز نیک باشد دیگر

سود دارد علتهای شکم را که خون همی آورد و دردی کند عظیم و حرارتی باشد ستانند جلنار
و کندر و خون سیاوشان از هر یکی سه درم کهربا چهار درم گل رومی پنج درم افیون نیم درم طباشیر
و مروارید نیم درم صمغ عربی سه درم این همه بکوبد و قرص کرده اند و بخورد هر روزی سه درم نیک باشد
با آب بهی دیگر این قرص را اگر اندر رودگان باشد نیک بود دیگر سود دارد شکم را
که همی رود و خون و قرحه را اگر اندر رودگان بود ستانند پوست خشخاش پنج درم جلنار
سه درم سه انار ترش دو درم مازو سبز یکدرم و نیم انجمله بکوبد و بخورد هر روزی سه درم با آب
بهی نیک باشد دیگر سفوف نیک که شکم ببندد و خون بازگیرد که از گرمی و حرارتی باشد و شکم
ببندد دو ساعت ستانند افیون یکدرم اقاقیا دو درم کزمازج و سماق منقا و تخم مورد
از هر یک پنج درم این همه بکوبد و بیامیزد با آب سیب و بخورد انار و شربتی یکدرم و نیم با آب مورد نیک
باشد دیگر خداوند این علت بخورد شیر برشته و شیر گاو علتهای ... و خون را اگر
از شکم همی رود و دردی باشد عظیم ستانند صمغ عربی و بزرقطونا بریان کرده از هر یک دو درم
مصطکی یکدرم تخم شاه سفرم دو درم این همه بکوبد مگر بزرقطونا و بخورد بامداد و شبانگاه
نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت قرص شیرین خورد با نبیذ مثلث و اگر چنان باشد
که با این علت شکم گرمی و حرارتی باشد و خون همی آید از شکم بخورد جالینوس ستانند سماق
منقا و تخم مورد از هر یک دو درم صمغ عربی و تخم حماض و نشاسته و زعفران از هر یک دو درم انجمله بکوبد
و بخورد هر روزی دو درم و نیم با آب سرد نیک باشد دیگر سود دارد علتهای شکم را
که همی رود و خون و زحیر باشد بگیرد تخم مو... از هر یکی دو درم مصطکی و جلنار از
هر یک نیم درم این همه بکوبد و بخورد هر روزی سه درم با آب بهی نیک باشد دیگر که سود کند
علتهای شکم را که همی رود و خون و زحیر باشد و شدتی باشد الیم ستانند خرنوب نبطی
دو درم با آب بهی نیک باشد بلوط و شاه بلوط از هر یک یکدرم تخم مورد یکدرم تخم مورد دو
درم با آب بهی نیک با... سود دارد علتهای شکم را که خون همی رود و زحیر
باشد ... دردی عظیم باشد ستانند سماق منقا دو درم تخم مورد یکدرم و نیم یک

حب الرمان نوش یکدرم خرنوب نبطی سه درم صمغ عربی و جلنار از هر یکی یکدرم انجمله بکوبند و بجوشند هر روزی سه درم باب بهی نیک باشد دیگر جالینوس سود دارد علتهای شکم اگر بهی درد و خون و زحیر از شکم باز دارد و ببندد بستانند تخم حماض و شبت منقا و تخم مویز و صمغ عربی از هر کدام چهار درم تخم مورد و بلوط از هر یکی سه درم تخم خشخاش دو درم انجمله بکوبند و بجوشند هر روزی سه درم باب بهی یا آب سماق نیک باشد دیگر سود کند علتهای شکم اگر خون بهی درد و زحیر باشد و سستی معده بستانند خرنوب نبطی منقا و زیره کرمانی پرورده اندر سرکه شبی و روزی بریان کرده و سماق منقا و تخم مورد و آرد سبق و بلوط و کثیرا بریان کرده و مصطکی از هر یکی یکدرم انجمله بکوبند و بجوشند هر روزی سه درم باب بهی نیک باشد دیگر جالینوس که برگیرد تا شکم ببندد و خون باز دارد از مقعده و درد ساکن کند بستانند اقاقیا و صمغ عربی و مرو افیون و گل ارمنی و ماذو و تخم بنگ و کندر از هر یکی دو درم انجمله بکوبند و بیامیزند باب سماق و شیافها کنند چند بلوطی و بجوشند نیک باشد دیگر شیاف [illegible] جالینوس که سود کند علتهای شکم و جمع شکم و زحیر و خون را که از مقعده آید سخت بستانند افیون دو درم جلنار یکدرم نشاسته و زعفران و کندر و مر از هر یکی دو درم انجمله بکوبند و بیامیزند بسپیده خایه و شیافها کنند چند استخوان سنجد یا استخوان خرما و زیر برگیرد نیک باشد و ترهو زایل کند و شکم ببندد و سودمند بود و اگر چنان باشد که ریش و قرحه اندر روده کان زیرین باشد پس بدین حقنها کنند بستانند برنج و جو مقشر از هر یکی کفی بجوشانند باب صافی کرده اند و بر او افکنند اسفیداج یکدرم روغن گل فارسی ده درم بار زرده خایه حقنه کنند نیک باشد حقنه نیک که درد شکم باشد و شدتی عظیم باشد و خون از مقعده بافراط آید و قرحه باشد سخت اندر روده کان بستانند بیه بز و بجوشانند باب جو و صافی کرده اند و بر او افکنند برنج بجسته و روغن گل فارسی از هر یکی بیست درم و بستانند اقاقیا یکدرم صمغ عربی و اسفیداج از هر یکی یکدرم انجمله بکوبند و بیامیزند بسپیده خایه و بر او افکنند و حقنه کنند نیک باشد و اگر چنان باشد که اندر روده کان قرحه باشد عظیم شدتی باشد سخت و بطوبی و عفونتی بود پس خداوند این علت را

حقنه

جو سنطاریا و اسهال کبدی نسبت دارد آن با حرف خون بود و سبب آن امتلاء دم باشد یا تفرق الاتصال کبدی یا بواسطه قطع دست یا پای واقع شود و با صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد و یا شبیه بوردی و سبب آن احتراق صفرا باشد یا در میله که منفجر شود و یا قیحی یا غسال بود شبیه بآب گوشت اما آنچه دموی بود و حرف باشد اگر تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد علاج آن آنست که در ابتدا اغذا نخورد و مسهل مطلق نخورد ما دام که قوه باقی باشد اگر ضعف بافراط رسد حب شبیره تخم قرنفل بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند یا بارتنگ بریان کرده و تنگو بریان کرده بر روغن گل چرب کرده فرو برند یا قرص کافور یا کهربا و شراب سیب کنند و شراب انجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده با خشخاش کرده بخورند یا انار دانه یا زیرباج یا غوره دیگر را بصندل و گلاب و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی بود و صدیدی دردی بود علامت او آنست که براز مختلفه بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و تا آن بیرون شکم نباشد و چون معتاد خالی بود بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و اشربه مقوی باشند و ورد قبض تناول کنند و مثل حماض و صندل و زرشک و سیب و بهی و از قابضات صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج بجای آرند تا اخلاط به کلی دفع شود و اما آنچه قیح بود و غسال بود دلالت بر زیله کبد کند علاج آن گفته شده است در باب اسهال معدی باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغییر نپذیرد مکث نکند و با آن براز بلغمی نباشد علاج آن تسکین معده باشد جوارشها و حار سفوف مغلیات و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه یا کبک یا تیهو و زیره و دارچین و کشنیز خورند و اگر سبب کثرت رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت براق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل جوارش کندر و مثل گوارش و برشهای مفید بود و اگر سبب [illegible] یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذای متاذی شود و قوت دافعه او را دفع الحزاز و دفع کنند علامت آن آنست که درد تاخ بعد از اکل و جع باشد خصوصا اکل حموضات و براز صدیدی رقیق باشد و حرارت محبوس شود و یا باشد که درد تیز نیز بود علاج آن قرص طباشیر و لبوب و سفوفها و زردانه تناول کنند و غذا زرشک و انار دانه خورند اگر بواسطه نزلات که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کنند و غذا او را نیز مزاق کرداند و این را اسهال دماغی گویند و علامت آن آنست که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن محتبس شود و با آن نزله و ف...

دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل و منع نزله بشراب عناب و شراب خشخاش
کنند و باقی علاج در نزله گفته شده است و به ثبت باز نخیسد اگر سبب ضعف کبد باشد که جذب
غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سفید و سبز و لاغری بدن و قلت دم و زردی لون بود
علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد خمل اسهال زایل شدن خمل معا باشد و این
و آن بواسطه خلطی لاذع یا تناول زهری حار یا بواسطه اورام واقع شود علامت آن است که طعام
هضم شده باشد خارج شود بی لزج و وجع و مغص و انزا نتوان را لیخ باشد علاج آن تضمید معا بقوابض
مقویه و مرق فروج فربه و خشخاش و شیره نان سفید تناول کنند که خمل را ببندد و شراب قابض
و مقویات معا بخورند ذلق الامعا اسهال باشد و سبب آن رطوبت مزلق باشد که بواسطه آن
ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن باشد
علاج آن تناول اشیاء محتبسه باشد مثل سفوف کنار و رب به و رب سیب و سفوف سقلینا مفید بود و این سفوف
نیز نافع بود صفت آن کسنیز مقطع و مصطکی و سنگ عود هر یک درم تخم بلوط و گلنار هر یک پنج درم بکوبند مقدار
دو درم تناول نمایند و اگر سبب قرحه باشد که در امعا حادث و چون غذا باو رسد زود دفع کند علامت
علامت آن است که احساس وجع امعا بود یا براز صدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر و قرص گلنار
و رب سیب و رب به با تخم شاهسفرم و بارتنگ و مرو زرشک و صمغ عربی هر یک درم بریان کرده بامرقا دام
خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و رب شسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بنگو سرشته قرص سازند و یک
تناول کنند گاهی باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامت آن
حرارت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن
انار ین و بانبا و سکنجبین با شیره تخم خیار یا قرص طباشیر بشرم تناول کنند و غذا کلاب با بزوماش
با اسفاناج خورند و شراب خشخاش و ریباس و عوزه لعق کنند و صندل و کنار و لسی قم هر یک دو درم و کافور
دانگی و طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ و گل ارمنی هر یک سه درم و تخم کاهو و تخم خیار هر یک هفت درم بکوبند
با آب کاهو و تخم کرفس سرشته و قرص سازند و قرص را مثقال با آب انار یا شراب عوزه بخورند و صندل و کافور
بر کلیه طلا کنند و غذا

دکتر محمود نجم آبادی [?] تفضلی

حقنه زدن یا جالینوس باید کرد بستانند نان سوخته سه درم و زنیخ سرخ و زرد و ودی سوخته
و شب و مازو و آهک سوخته آب نادسیله از هر یک پنج درم افیون دو درم اینهمه بکوبند و حقنه کنند
نیک باشد دیگر نیک قوی هر گاه که اندر روده کان بود و خون آید و با خون ریم باشد و سلاقة
باشد عظیم این حقنه که جالینوس کند بستانند اسفیداج شش درم کاغذ سوخته چهار درم
صمغ عربی پنج درم جلنار دو درم افیون و مامیران از هر یک یکدرم عصاره لحیة التیس سه درم اقاقیا
و نان سوخته و خون سیاوشان از هر یک دو درم و نیم انجبار بکوبند و حقنه کنند باب لسان
الحمل نیک باشد دیگر باید که غذاوند این علت برودها خورد از خیار الرماه و بهی خورد و آرد
سنجد خورد و جوارش و به السفرجل خورد نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت شکم کهن
کشته باشد و انعج علتهای کرم بدید آمده بود و دراز کشته پس باید که غذاوند این علت سکبا
بخورد از گوشت گاو کرده و کعک اندر آن کرده بروزی دو یا سه بار و مداومت نماید برین دارو
تا معده باصلاح آید اندر علاج سحج روده‌ها

باب شصت و نهم ۲۳

شکم حسن کو بید محمد ابن ذکریا باید که خداوند این علت را بدهد سفوف الطین بستانند
بزرقطونا بریان کرده سه درم تخم لسان الحمل ده درم تخم بر ابن و تخم ریحان بریان کرده از هر یکی
ده درم گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی سه درم اینهمه بکوبند و بخورد هر روزی سه درم باب سرد نیک
باشد این سفوف حرارت و گرمی که اندر شکم باشد و شکم همی رود دیگر بخورد
و مجربست شکم را که همی رود لا جرم حرارت و گرمی باشد عظیم بستانند بزرقطونا بریان کرده
و صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی دو درم اینهمه بکوبند مگر بزرقطونا و بخورد هر روزی دو درم تا
بهی یا آب سرد نیک باشد دیگر مجربست و قوی شکم را ببندد که شکل باشد عظیم
بستانند مازو و خرنوب نبطی و کزمازک و کندر و جلنار از هر یکی سه درم افیون
و صمغ عربی از هر یکی یکدرم و نیم انجبار بکوبند و بخورد هر روزی دو درم نیک باشد دیگر
مجربست که شکم را که همی رود و زحیر و خون باشد و حرارت و گرمی باشد و درد باشد اندر
شکم سخت بستانند گل سرخ و طباشیر و تخم حماض و تخم برهن از هر یکی پنجدرم سماق

سه درم جلنار و دو درم صمغ عربی یکدرم و نیم پوست خشخاش دو درم انجمله بکوبد و قرص کرداند باب
سماق و بخورد هر روزی سه درم باب بهی باقیراطی افیون نیک باشد و این بیمار غذا زرده خایه
برشته خورد با سرکه و حصرم و حب الرمان و سماق و مویز خورد نیک باشد و اگر چنان باشد
که خداوند این علت گوشت آرزو کند پس گوشت طیهوج خورد و فروج بریان کرده و اگر تشنگی و حرارت
باشد و تا تواند آب کم خورد و نبیذ مویز کهن قوی خورد و اگر چنان باشد که این علت زحیر
و خون که از شکم آید کهن گشته بود و خون با ریم بود و لجاجت و گرمی نباشد بخورد
بستانند افیون و خربزه ستر و اسارون و میعه سایله و تخم بنگ سیاه و مر و کندر دیز
از هر یکی دو درم انجمله بکوبد و بیامیزد با انگبین و بخورد هر روز دو درم نیک باشد دیگر
که سود دارد علتهای شکم را که خون و زحیر باشد بستانند مازو و پوست انار و کعک
از هر یکی یکدرم کندر نیم درم تخم بنگ یکدانگ و نیم افیون یکدانگ انجمله بکوبد و بخورد این یکشربت باشد
دیگر که شکم را ببندد در ساعت بستانند مازو و کندر و پوست انار از هر یکی
پنج درم نانخواه دو درم و نیم تخم ترب دو درم و نیم افیون یک مثقال انجمله بکوبد و بخورد هر روزی
دو درم که این در ساعت شکم ببندد دیگر بستانند تخم بنگ سپید و تخم شبت و رازیانج از هر یکی
پنج درم نانخواه دو درم و نیم افیون سه درم تخم کرفس ده درم انجمله بکوبد و قرص کند و بخورد هر روزی
دو درم باب سرد نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت شکم کهن گشته باشد و خون و ریم آید
و دردی سخت باشد و خون آید بگذارد بستانند کندر و صمغ عربی و مازو
پوست انار و جلنار و سماق و خرنوب شامی و زعفران هر روزی دو درم باب مورد نیک باشد
شکم را ببندد و درد سخت را ساکن کند و خون و زحیر باز دارد بستانند
اقاقیا و پوست انار از هر یکی دو درم خون سیاوشان و تخم کرفس و مازو و خربزه ستر
و افیون و گل ارمنی از هر یکی سه درم سنگ ابهم بکوبد و بخورد هر روزی دو درم نیک باشد دیگر
که شکم را ببندد و خون و زحیر را باز دارد بستانند زیره پرورده اندر
سرکه و بریان کرده و خرنوب نبطی و تخم مورد و سماق و کشنیز خشک بریان کرده و بلوط بریان
کرده

کرده اندر سرکه و حب الرمان بریان کرده و تخم سپندان بریان کرده از هر یکی دو درم انجمله بکوبد
و بخورد هر روزی دو درم مصطکی دو درم باب سماق بخورد نیک باشد دیگر
شکم ببندد و خون و زحیر را باز دارد بستانند سلیخه و گل ارمنی و صمغ عربی
از هر یکی چهار درم گل سرخ پاک کرده و جلنار از هر یکی هشت درم انجمله بکوبد و بیامیزد باب
و بخورد شربتی از آن دو درم نیک باشد دیگر که خون شکم ببندد و از آن معده
بستانند سبد دو درم کندر و اقاقیا و جلنار از هر یکی چهار درم صمغ عربی نیم درم دارچینی
نیم درم انجمله بکوبد و بیامیزد بسپیده خایه و قرص کرداند هر قرصی یکدرم و بخورد هر روز قرصی
نیک باشد دیگر بخورد که خون و زحیر شکم ببندد و سود کند قرحه را که اندر رودگانی
باشد بستانند مازو بریان کرده سه بشمار و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و شب یمانی
و مر و سرو انار و جلنار از هر یکی سه درم انجمله بکوبد و بیامیزد باب لسان الحمل و قرص کند
و هر روزی بخورد یک قرص نیک باشد و اگر چنان باشد که خداوند این علت دارو نتواند
خوردن و سخت ضعیف باشد ضماد کند بر شکم تا شکم ببندد بستانند اقاقیا و
رامک و مر و کندر و سعد و اذخر و سنبل و مصطکی از هر یکی کعک دو کف انجمله بکوبد
و بیامیزد بنبیذ کهن یا آب بهی و طلا کند بر شکم تا شکم را ببندد دیگر که بر شکم طلا کند
شکم را ببندد چونکه دارو نتواند خوردن بستانند گل سرخ و صندل سپید و تخم
مورد و جلنار و لادن و رامک از هر یکی پنج درم حضض و بلوط و اقاقیا و پوست کندر و قرنفل و جوز
بویا از هر یکی یکدرم انجمله بکوبد و بیامیزد باب مورد یا آب سیب یا آب نبیذ و طلا کند بر شکم
نیک باشد دیگر بر شکم کند تا فی و زحیر را ببندد بستانند افسنتین رومی
و مصطکی از هر یکی شش درم سیر سقوطری سه درم انجمله بکوبد و بیامیزد باب بهی و کلیج و طلا کند
بر شکم نیک باشد بر شکم کند شکم ببندد بستانند لادن شش درم اقاقیا سه درم
موم سپید دوازده درم انجمله بکوبد داروها و موم بگدازند بروغن مورد و داروها
بر وافکند و اندر هاون نرم گرداند و طلا کند بر شکم نیک باشد دیگر نیک که منفعت کند

درد مقعده و علتهای دیگر را   بستانند عنب الثعلب و روغن گل پارسی و آرد عدس و گل سرخ و بوت
اناد و مرداسنگ از هر یکی دو درم انجمله بکوبند و مرهم کرده اند بروغن گل و طلا کند بر مقعده نیک باشد
که سود دارد در درد مقعده و زحیر اگر از اخلاط حاد باشد و گرمی بر مقعده کند تا ساکن
باشد و زحیر ببرد   بستانند موم مصفی دو درم روغن گل پارسی ده درم اسفیداج
ده درم مرداسنگ پرورده دو درم نشاسته و کافور و افیون از هر یکی یک درم انجمله بهم کرده اند
باتش دیهند تا سرد شود و براو افکنند سپیده خایه و مرهم کرده اند اندر هاون و بر مقعده کنند
تا درد ساکن بیاشد دیگر   که برگیرد تا شکم ببندد و خون باز دارد از مقعده و این
شیاف مجربست   بستانند زعفران و کندر و حضض از هر یکی دو درم افیون چهار درم
این همه بکوبند و بیامیزند بزرده خایه و شیاف کرده اند چند استخوان سنجد و برگیرد نیک باشد
شیاف دیگر که برگیرد تا خون را از مقعده ببندد تخم سیب و تخم بهی و تخم امرود این همه بکوبند و   ۲
بر وا افکنند برنج و بجوشانند و صافی کنند و حقنه کنند نیک باشد

باب ـــ عء ـــ شصت و ششم

اندر علاج علتهای بواسیر و مقعده چنین گوید محمد بن زکریا که این علت بواسیر از خون سودا
بود و ابتدا کند که نشیب گیرد و از محال فرود آید بعروقها و رگها جوید که بیرون آید پس مقعده را
سبب جایگاه و نرم تر انجا قرار گیرد و بیاید و زیادت شود بر ونکادی در اذلبن باید که علاج
کنیم این علت را نود و اگر چنان باشد که خون آید از بواسیر مقعده و درد کند پس باید که
خداوند این علت قرص کهربا بخورد تا خون را ببندد از مقعده   بستانند کهربا و صمغ عربی
و گلنار و ... از هر یکی پنج درم کندر دو درم افیون سه درم انجمله بکوبند و بیامیزند بلعاب
بزرقطونا و قرص کنند و بخورد هر روزی دو درم با آب سماق نیک باشد و غذا این بیمار سماق
قیه باشد و چیزهای قابض خورد نیک باشد و اگر چنان باشد که شکم بسته باشد و درد مقعده
باشد بخورد   بستانند هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یکی ده درم سکبینج سه درم تخم ...
سپید دو درم مقل ده درم انجمله بکوبند و مقل و سکبینج تر کرده اند اندر آب کراث و داروها
بر وا افکنند و حب کنند و بخورد بامداد و شبانگاه اگر شکم بسته باشد سه درم نیک باشد و اگر

چنان

چنان باشد که خداوند این علت را دل کوبه باشد و روی زرد باشد بخورد این قرص کهربا تا خون
بواسیر خشک گرداند و ببندد و زنان را حیض ببندد   بستانند مازو و کندر و جلنار
و کهربا و گل آهن از هر یکی پنج درم مصطکی یک درم و نیم افیون یک درم تخم بنگ دو درم این همه بکوبند
و بیامیزند سماق و قرص کرده اند و بخورد هر روزی دو درم نیک باشد و اگر چنان باشد که مقعد
اماس گرفته باشد و درد بواسیر بود عظیم این ضماد کنند تا آن درد ساکن گردد
بستانند اکلیل الملک و بجوشانند تا هرچه کرده و بر آن افکنند زعفران یک درم زرده خایه پخته دو
درم و نیم افیون و آرد تخم کتان و تخم حلبه و خطمی سپید از هر یکی پنج درم انجمله بکوبند و بیا
میزند نیم پخته و اندر کوزه کتان بندد و برو افکنند روغن گل و ضماد کنند بر مقعد نیک باشد
دیگر ضماد کنند بروغن گل پارسی و مقل ازرق نیک باشد و باید که خداوند این علت بواسیر
بکار دارد معجون خنوش چنانکه یاد کردیم اندر علاج درد مقعد دیگر داروی که بواسیر
ببرد بی آهن   بستانند سرگین کبوتر و سرگین خروس این هر دو بیامیزد بروغن زیت
و طلا کنند بر بواسیر نیک باشد و منفعت کند

باب ـــ ٥ع ـــ شصت و هفتم

اندر علاج درد و ورم آمدن مقعده چنین گوید محمد بن زکریا که این علت درد مقعده از
بسیار گونه باشد پس اگر چنان باشد که باد در مقعده اماس باشد و چون بواسیر بود بگیرد
پیاز سپید و بجوشانند باب تا هرچه کرده بیامیزد بروغن زیت کاو و مرهم کرده اند و ضماد کنند
بر مقعده نیک باشد و اگر باد در مقعده اماس بود و سخت ایذا رو برهند   بستانند
زرده خایه و میان نان گرم از هر یکی ده درم این همه بکوبند و بیامیزد نیم پخته و بروا افکنند افیون
یک دانگ زعفران دو دانگ و ضماد کنند بر مقعده نیک باشد و دیگر روغن گرم در مقعد و درد بواسیر
ساکن کند   بستانند روغن ... ده درم مقل ازرق دو درم ... یک درم
سکبینج دو درم حب بلسان نیم درم افیون نیم درم مقل و سکبینج تر کرده اند اندر روغن
و داروها کوفته و برو افکنند و مرهم کرده اند ضماد کنند بر مقعده نیک باشد و اگر باد در مقعد
گرمی و حرارت باشد و خون آید بر مرهم اسفیداج کافوری بنهند   بستانند موم

وزود و روغن خیری یا روغن سوسن گرم کرده و بیرون افکند پدید بط هم چندانکه موم کشیرا

کوفته یکدرم بر وافکند و مرهم کرده اند با آتش موم و روغن و سپید و کشیرا و بر مقعد کند نیک باشد

دیگر طعام این بیمار خایه نیم برشت خورد و حسو شباستر و اسفاناج و سلمه و کراث خوردن نیک

باشد   بستانند کنجد تا دیجوشانند بروغن کاو و بر آن افکند زرده خایه و بپازند و بخورد

و آب نخود بخورد بروغن حلو شوربا خورد بگوشت بره و گوشت بزغاله و گوشت مرغ خانگی خورد

و بط فربه دیگر کونه‌ها خورد با فانید و مغز بادام خورد دیگر داروی مقعد مجربست

این دارو   بستانند برادهٔ سیب هفت درم تخم کلنج یکدرم انجدا بکوبید در مقعد بر

افکند نیک باشد   داروی مقعد که بران آید و مجربست   بستانند شبعانی

و کلنج و کرهاد و برگ مورد و پوست انار و ماذو و سرها از هر یکی سه درم انجدا بکوبید و بر مقعد

بر افکند نیک باشد   داروی مقعد دا...   بستانند ماذو و پوست انار و سماق مقشر

و کندر از هر یکی دو درم اسفیداج و مرداسنگ از هر یکی چهار درم اینهمه بکوبید و بر مقعد بر افکند

که بران آمدن باشد نیک باشد باب شصت هشتم اندر علاج

علتهای قولنج از سردی و کرمی چنین گوید محمد ابن زکریا الرازی که این علتهای قولنج سبب این

این علت آن باشد که از باد و سردی و خشکی بود اندر روده‌ها قولون باشد و اندر روده‌کان

اعور علاج این علت دو دو باید کرد دیگر این علت نیز از باد باشد و بیشتر از باد سرد و خشک

باشد که خداوند این علت بخورد   بستانند شبرم دو درم سقمونیا نیم درم انجدا بکوبید

و حب کرده اند با آب برگ چغندر و بخورد از وی شربتی دو درم این حب نیک باشد و اگر جبان

باشد که این صعب باشد بخورد   که مجربست صبر سقوطری ده درم سقمونیا دو درم و نیم

سکبینج و شبرم تخم الحنظل سه درم و نیم سکبینج و شبرم از هر یکی چهار درم ملح اندرانی دو درم مقل

ازرق و بورق ارمنی از هر یکی یکدرم انجدا بکوبید و بیامیزد با آب و حب کند و بخورد از و شربتی

سه درم با آب گرم نیک باشد دیگر   و مجربست که خداوند این علت قولنج اگر سیر باشد

و اگر گرسنه شاید خوردن نیک باشد تخم را و شکم را بگشاید و قولنج بگشاید که شدتی با

عظیم

عظیم   بستانند مصطکی و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و نانخواه و دارسنک و فلفل و دار فلفل و

و سقمونیا از هر یکی ده درم انجدا بکوبید و سقمونیا بیامیزد و حب کرده اند چند نخود بخورد از و

شربتی نیم درم نیک باشد و بادها را براند دیگر ان   تکادرا دارد که نیک باشد بادها

و دردهای قولنج را که اندر شکم باشد   بستانند زنجبیل و دار فلفل و میعه خشک

و زعفران و تخم ترب از هر یکی سه درم جندبیدستر و افیون از هر یکی یکدرم و نیم انجدا بکوبید و حب

کرده اند و با آب کرفس و بخورد هر روزی سه دانه از این حب اما چهار دانه نیک باشد دیگر

بستانند زنجبیل و زنج بسیار کی نخاله کی خطمی درشت اندد و کوی بسته و ده برگ

چغندر اینهمه بکوبید بجوشانند بدو رطل آب تا بیک رطل و نیم باز آید و بر و نهند بورق ارمنی یکدرم

روغن حل یکوقیه و حقنه کند نیک باشد دیگر   نیک قولنج را بگشاید بستانند شحم الحنظل

ده درم قرطم و تخم الجزر از هر یکی ده درم انجدا بجوشانند به سه رطل آب تا بیک رطل و نیم آید و صافی کند

و بر وی نهند بورق ارمنی سه درم روغن بید انجیر دو درم و حقنه کند بروزی دو بار سه بار تا

شکم نرم کرداند   بکیرد مری دو وقیه و حقنه دیگر حقنه نیک که قولنج بگشاید بستانند

بورق ارمنی بیست درم و آب کوم سیصد درم و بر و افکند روغن گل ده درم و حقنه کند نیک باشد

حقنه نیک درد شکم را بگشاید و این حقنه قوی است بستانند شحم الحنظل ده درم قنطوریون

باریک یکدرم سداب و فودنج از هر یکی دسته سعتر کوهی اینهمه بجوشانند و صافی کند و بر و افکند

قطران سه درم انکبین سه درم جندبیدستر و سکبینج از هر یکی یکدرم جاوشیر سه درم بورق

ارمنی دو درم اینهمه بکوبید و بر وافکند و حقنه کند نیک باشد و این قوی کمی را شاید که قولنج را بگشا

ید و سود کند بادها را که اندر شکم دردی باشد عظیم   بستانند سداب دسته و بجوشا

با آب و صافی کند و بر وافکند زیت بیست درم جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج از هر یکی نیم درم با یکدرم

و حقنه کند نیک باشد و اگر جبان باشد که دردی عظیم باشد بر و افکند حب نخودی افیون اگر باد

باشد عظیم دردی باشد   که شکم نرم کرداند   بستانند شحم الحنظل

کوفته ده درم مقل و سکبینج و بورق ارمنی از هر یکی یکدرم سقمونیا دو دانگ و نیم انجدا بکوبید بیامیزد

با برخطمی وشیاف کرده اند هر شیافی دو درم و برگیرد تا شکم نرم گرداند نیک باشد شیافی
نیک درد قولنج را و شکم را بگشاید و درد را ساکن کند بستانند بورق ارمنی ده درم تخم حنظل
پنج درم سقمونیا دو درم و نیم این همه بکوبند و شیاف کرده اند برگیرد تا شکم نرم کند و نیک باشد
درد قولنج را و بادها را که اندر شکم باشد بستانند سکبینج پنج درم جاوشیر
و حب نیل بستر انهر یکی دو درم الجمله بکوبند و بیامیزد بصابون و شیاف کرده اند چند بلوطی و برگیرد
نیک باشد شیاف نیک که بادهای قولنج را براند و درد را ساکن کند بستانند حب
نیل بستر و حرو زعفران و سکبینج و افیون از هر یکی دو درم الجمله بکوبند و شیاف کرده اند چند بلوطی و برگیرد
و بر وی بخسبند و جامه گرم بر پشت افکند دیگر در آب نشیند در هنگام درد شکم و شکم را اندوش
کند بروغن یاسمین نیک باشد این رهم بر شکم کند که بادی باشد عظیم اندر شکم بستانند
روغن سداب ده درم و گرم کرده اند و بر وی افکند حب نیل بستر دو درم فرفیون یک درم و طلی
کند بر شکم تا بادها براند و درد ساکن کند بندقی که درد را ساکن کند بستانند
حب نیل بستر و شونیز و نانخواه و زیره از هر یکی دو درم افیون سه درم الجمله بکوبند و بندقه کند
نیک باشد سود دارد بادهای قولنج را براند و درد را ساکن کند بستانند تربد
و افتیمون از هر یکی ده درم سکبینج پنج درم این همه بکوبند و قرص کرده اند و با این شراب بخورد
بستانند پوست رازیانه و پوست رازیانج از هر یکی ده درم تخم کرفس و رازیانج و نانخواه و
زنجبیل و خولنجان از هر یکی پنج درم این همه بجوشانند بر دو رطل آب تا به یک رطل آید و صافی کند و بخورد
این شراب با آن قرص افتیمون و بر وی افکند روغن بیدانجیر سه درم نیک باشد
معجونهای که قولنج را بگشاید و بادها را براند که سود کند بادهای قولنج را بگشاید
و درد را ساکن کند بستانند زنجبیل و خولنجان و فلفل و قرنفل و قرفه و ناردمشک و دارفلفل
از هر یکی پنج درم برگ سداب خشک ده درم تربد بیست درم سقمونیا سه درم الجمله بکوبند و معجون
کند با انگبین یک رطل و بخورد از او شربتی دو درم که سود دارد درد قولنج را و فضولها
پاک کند و شکم بگشاید بستانند سقمونیا ده درم فلفل و زنجبیل و زیره و برگ سداب

از شکم

ارمنی و خولنجان و قرفه و قرنفل از هر یکی ده درم این همه بکوبند بیامیزد با انگبین نیم رطل و بخورد شربتی
از او سه درم با آب گرم نیک باشد که قولنج را بگشاید و نیک باشد ضعف معده را و قی را
بند دستی تن را و بیمار را صحت و قوت دهد و فضولها را از تن خشک کند بستانند
فلفل و سقمونیا و مصطکی و قرنفل و سنبل المسک و قرفه و زنجبیل و دارفلفل و جوزبوا از هر یکی
ده درم آب بهی ترش و انگبین از هر یکی یک رطل بجوشانند تا ستبر کرده و داروها کوفته بر آن
افکند و معجون کند و بخورد نیک باشد دیگر بکار دارد جالینوس که سود دارد درد
قولنج و معده را و عسر البول را بگشاید و قولنج را بستانند بوره ارمنی و زیره کرمانی و تخم
کرفس کوهی و زنجبیل و فلفل سپید از هر یکی دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرمای مقشر و مغز بادام
شیرین و برگ سداب از هر یکی ده درم الجمله بکوبند و خرما را تر کرده اند اندر سرکه شبی و روزی
بکوبند و داروها بکوبند بر وی افکند و بیامیزد با انگبین و بکار دارد نیک باشد
جالینوس که سود کند دردهای قولنج و بادهای را که از سردی باشد و منفعت کند درد دو کانی
و قولنج را بگشاید بگیرد زنجبیل و دارفلفل از هر یکی ده درم تربد سپید پنج درم قاقله
شش درم قرنفل دو درم جوزبویا پنج درم سقمونیا سه درم الجمله بکوبند و بیامیزد با انگبین نیم
رطل و معجون کند و بخورد هر روزی دو درم نیک باشد که سود دارد دردهای قولنج را
و بادهای را که از سردی خواسته باشد و درد دو کانی و درد معده و شکم را و قولنج را بگشاید
بستانند تربد سپید و سقمونیای ازرق از هر یکی ده درم فلفل و قاقله بزرگ
از هر یکی شش درم زنجبیل و دارچینی و قرنفل و جوزبویا و بسباسه و شیر املج از هر یکی شش درم
شکر سپید یک رطل این همه بکوبند و معجون کند بشکر و بخورد هر روزی سه درم نیک باشد
که سود کند بادهای قولنج را که سخت و قوی باشد و درد دو کانی و معده را
نیک باشد بستانند سداب خشک ده درم نانخواه و زیره کرمانی و شونیز و کاشم
و سعتر و تخم کرفس کوهی و کرویا و بادام تلخ و فلفل و فوتنج از هر یکی دو درم حب الغار و حب
نیل بستر و سکبینج از هر یکی چهار درم جاوشیر سه درم الجمله بکوبند و بیامیزد با انگبین و بخورد از او

شربتی چند بندقی با ده درم نبید کهن نیک باشد دیکر کرسود دارد بادهای قولنج و شکم را
بکشاید و درد را ساکن کند و بادهای را براند و این معجون را موافق است این علتها را
بستانند فلفل و نانخواه و برک سداب خشک و فودنج و صنبل سنبل و زیره و حب الغار از هر یک پنج درم
افیون و تخم بنک و پوست بیخ بروج از هر یک سه درم سقمونیا چهار درم انجیر بکوبید و بیامیزد ببیند مثلث
و قرص کرده اند چنانکه الکبین در آنجا نباشد و بخورد هر روزی دو درم نیک باشد دردهای قولنج را و بادهای غلیظ را و شکم را نرم کند دیکر باید که خداوند این علت کم خورد تا تواند و آن هنکام که خواهد
کشته باشد کوشت نخود پخته و نبید ممزوج خورد نیک باشد دیکر خداوند این علت پرهیز کند از
چیزهای سرد و خشک و از ترشها و عدس و باقلی تا تواند و اکر چنان باشد که این درد قولنج از کرمی و
خشکی باشد و شکم سخت باشد و انجا دهای کرم این شراب بنفشه بخورد بستانند انجیر
خشک خورد سی عدد پستان دو بنفشه خشک بیست درم مویز دانه برون کرده بیست درم انجیر بجوشانند
به سه رطل آب تا یک رطل و نیم آید و صافی کند و بخورد هر روزی سی درم باده درم روغن بادام نیک باشد
کرسود کند کرمی و حرارت جکر و معده را بستانند میان خیار شنبر ده درم تر
نجبین نیم هفت درم انجیر خشک ده عدد این همه بجوشانند تا هر چه کرده و بدست بزنند صافی کنند و بخورد
هر روزی با روغن بادام نیک باشد و اکر چنان باشد که حرارت و کرمی باشد عظیم با این علت و تشنکی
بخورد شراب الو بستانند آلوی نیک سی عدد و بنفشه خشک پنج درم این همه بجوشانند و صافی
کند و برو افکند جلاب اما آب خیار و بخورد سه رطل و نیک باشد سود دارد علتهای
قولنج که از کرمی و حرارت باشد و شکم را نرم کرداند و معده را و جکر را سرد کند بستانند
بنفشه خشک ده درم سقمونیا دو درم و نیم انجیر بکوبید و بیامیزد بلعاب بزر قطونا و قرص کند ده
قرص شربتی یک قرص باشد اکر بزرک باشد و اکر کوچک پنج درم شکر بخورد با ترنجبین نیک باشد
دیکر بخورد قرص بنفشه که سود کند علتهای قولنج را که از کرمی و حرارت عظیم باشد و شکم سخت بسته
بود از کرمی بستانند تربد سپید و بنفشه خشک از هر یک یکدرم رب السوس پنج درم کتیرا دو
درم انجیر بکوبید و قرص کند دیکر بستانند انجیر ده عدد و مویز دانه کنده بیست درم انجیر بکوبید و

بجوشانند

وبجوشانند بده رطل آب تا یک رطل باز آید و صافی کند و برو افکند میان خیار شنبر پنج درم شکر
و روغن بادام از هر یکی دو درم و بخورد و این شراب با آن قرص نیک باشد دیکر بندقه کرده د
قولنج را ساکن کند که آنجا کرمی و حرارت و تشنکی عظیم باشد بستانند تخم کاهو و تخم ریحان
و افیون از هر یکی یکدرم انجیر بکوبید و قرص کند بلعاب بزر قطونا نیک باشد این بندقه دو درم
و بعد بیاورد از این بندقه که هر شب قرص نیک باشد و اکر چنان باشد که این درد قولنج از حرارت
و کرمی عظیم باشد و تشنکی بود و درد باید اندر بسته و ضربان باشد پس آنجا آماس بود و این
علت را رک باید زدن و آب خیار شنبر باید خوردن تا شکم نرم کند و ساکن کند بفرمان خدای عز و جل

باب ۲۷ شصت هفتم اندر علاج علتهای مثانه که از کرمی و سردی چنین کوید

محمد بن زکریا که این علت درد مثانه از سردی مثانه باشد و از فساد رطوبتها باشد که کرد آید و خاصیت
برودت اندر مثانه خشک کرداند و سبتر باید که خداوند این علت که بکار دارد
بستانند پوست رک کبر و پوست رک جاوشیر و بادام تلخ و سلیخه و تخم حرمل و دراوند کرد و وج از هر یک
دو درم پوست رک کندش و پوست رک سیر دشتی و مر و معتدل از دنق از هر یک یکدرم و نیم انجیر بکوبید
و بیامیزد بآب ترب یا آب راسن یا آب زیتون و بیامیزد و با انکبین و معجون کند و بخورد هر روزی
مثقالی با آب برک ترب یا آب راسن نیک باشد دیکر سود دارد سنک مثانه را بستانند
عقرب سوخته یکدرم حجر الیهود نیم درم این همه بکوبید و بیامیزد بنبیذ و بخورد نیک باشد و اکر چنان
باشد که سنک کرد اندر مثانه باشد و زهار درد دارد بستانند تخم خربزه مقشر بیست درم
و نانخواه و زیره و کرفس و تخم ترب و سعد و بادام تلخ از هر یک سه درم انجیر بکوبید و بخورد هر روزی
سه درم با بیست درم پرسیاوشان پخته و طعام این بیمار آب نخود باشد نخود سیاه پخته و روغن
زیت اما راسن خورد نیک باشد و باید که خداوند این علت در آب نشیند هر روزی و بر ...
نشیند هر روزی و باید که نیک پرهیز کند از ماست و شیر و از چیزهای سرد و عصیدها و حلوا بکار دارد
تخم خیار شنبر و تخم خربزه با سرکه و خربزه شیرین خورد دیکر کرسود کند مثانه را
و بول را بکشاید و عصبها را نرم کرداند و منفعت کند آماس کرده و مثانه را بستانند اسارون درم

و پوست ریشهٔ کرفس کوهی از هر یکی دو درم و ج و د و فو و انیسون و حب البلسان و کثیرا از هر یکی یکدرم
انجدا بکوبید و بیامیزد با نکبین و بخورد هر روزی یکدرم نیک باشد سود دارد سنگ
مثانه را که کرد آمده باشد از بهر مثانه سبنانه عقرب سوخته سه درم خبطیا یکدرم و نیم
زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یکی دو درم و نیم ریشهٔ کاکنج پنج درم حب بلسان چهار درم اینهمه بکوبید
و بیامیزد با نکبین و معجون کند شربتی که وکاروا یکدرم یکدانک و نیم نیک باشد سنگ مثانه را
که کرد آمده باشد سبنانه ابگینه سوخته یکدرم سرگین کبوتر شتی و کندش از هر یکی یکدرم
خولنجان نیم درم پوست ریشهٔ کبر و خبطیانا و سعد از هر یکی دو درم خون تیس خشک یکدرم انجدا بکوبید
و بیامیزد با نکبین معجون کند شربتی که وکاروان یکدانک کفایت بود سود کند درد معده را
که از سردی و باد باشد و سنگ مثانه و سستی معده و درد شکم و زحیر و درد روده کانی و بادهای
قولنج را که سستی کشته باشد و بیماریها را که از بلغم و سردی خیزد و همه دردها را سود کند مکرم کرا اکه
باد نداده سبنانه حب بلسان و ایون و دارچینی از هر یکی یکمثقال مر و فلفل و دار فلفل
و باذرود و قسط از هر یکی شش مثقال زعفران شش قیراط فو بهو دو فو و اسارون از هر یکی یک
مثقال اینهمه بکوبید و بیامیزد با نکبین و معجون کند و بخورد شربتی یکمثقال باشد و اکر چنان باشد که
خداوند این علت آماسی باشد اندر کلی و حرارت و کرمی باید کرد رک باسلیق بزند و آب خورد
و آب بزورها و آب حریف رستانی خورد و اکر چنان باشد که اندر مثانه قرحه و ریشی باشد
بخورد که مجرّبست سبنانه خون سیاوشان ده درم کندر یکدرم و نیم کل ارمنی چهار درم کهربا سه درم
صمغ عربی یکدرم و نیم اصل السّوس آسمان گون دو درم تخم کرفس دو درم اینهمه بکوبید و بیامیزد هر روزی
بخورد سه درم بامداد و شبانگاه نیک باشد دیکر که سود کند قرحه را که اندر کلی و مثانه
باشد سبنانه صمغ عربی و تخم خشخاش سپید و تخم خیار و بادرنگ و نشاسته از هر یکی
دو درم تخم کتان یکدرم انجدا بکوبید و بیامیزد و بخورد نیک باشد دیکر که سود
کند قرحه را که اندر کلی و مثانه باشد و خون آید بجایگاه بول از قضیب بکیرد تخم خیار
بادرنگ مقشّر دوازده درم تخم کرفس و تخم بنک و شهدانج از هر یکی شش درم زعفران و افیون و تخم

حماض

حماض دشتی منقّا و مغز بادام تلخ مقشّر و مغز صنوبر بزرگ مقشّر از هر یکی سه درم وازیانج دو
درم حب کاکنج کوهی بزرگ بنجاه عدد بشمار کندر سپید دو درم اینهمه بکوبید و بیامیزد ببنید مثلّث
و قرصه کند و بعضی پسکان افیون بر آن افکند دو درم و بکار دارد نیک باشد و اکر چنان باشد
که با این قرحه کلی و مثانه حرقة البول باشد باید که خداوند این علت جلاب خورد و شراب بنفشه
و لعاب بزرقطونا و آب جو خورد و پرهیز کند از چیزهای ترش و شور و از جماع کردن و از تعب
و دایم کرما به بکار دارد و حو خورد و خایهٔ نیم برشت و روغن بادام خورد و کعوبخته بکار دارد
سود دارد حرقة البول را و قرحه را که اندر کلی و مثانه باشد سبنانه
تخم خربزه مقشّر ده درم تخم خیار و تخم کدو مقشّر و تخم پرپهن و تخم بنک سپید و تخم خطمی و بادام مقشّر
و کثیرا و نشاسته و رب السّوس و تخم خشخاش سپید و کل ارمنی و تخم کرفس از هر یکی دو درم اینهمه بکوبید
و بخورد هر روزی سه درم بشراب انجنانکه یاد کردیم اندر علاج شوصه نیک باشد که اندر مثانه قرحه
را و ریشی باشد و بول بدشواری و بحالی یا شد و اکر قضیب ریم آید و خون بجایگاه بول باید که خداوند
این علت کرمابه بکار دارد و آب جو خورد با روغن بادام و این قرص بکار دارد که سود
دارد قرحه را که اندر کلی و مثانه باشد سبنانه حب الصّنوبر و حب الکاکنج از هر یکی سه درم
تخم خیار مقشّر ده درم تخم کرفس و شهدانج و کل ارمنی و صمغ عربی و کندر و خون سیاوشان از هر یکی
دو درم افیون یکدرم اینهمه بکوبید و بیامیزد و قرصه کرده اند و بخورد هر روزی سه درم نیک باشد دیکر
که سود کند قرحه را که اندر کلی و مثانه باشد و خام بود و قرحه و دردی باشد عظیم
آن درد را ساکن کند و سود دارد حرقة البول را سبنانه تخم خیار مقشّر و کل ارمنی و صمغ
عربی و کندر و خون سیاوشان و خشخاش سپید و مغز بادام شیرین مقشّر و کثیرا و نشاسته
و رب السّوس از هر یکی ده درم تخم کرفس دو درم حب کاکنج شش درم افیون یکدرم اینهمه بکوبید و بیامیزد
و قرصه کرده اند هر روزی قرصی بخورد نیک باشد ببنید اکر کرمی نباشد و اکر کرمی بود بخورد بشراب
بنفشه نیک باشد اما بجلاب و قرصها سه درم باشد شربتی یک قرص بود نیک باشد دیکر
کند اندر قضیب مثانه تا قرحه را ساکن کند و درد بنشاند و این شیاف مجرّبست

بستانند عنزروت و کندر و اسفیداج و صمغ عربی و نشاسته و افیون و خون سیاوشان از هر یک دو درم

انجله بکوبند و قرص کنند و بیامیزند بشیر زنان و حقنه کنند اندر مثانه بیز و از نیک باشد دیگر

سود دارد درد کلا و مثانه و بول الدم را بستانند تخم کرفس و تخم رازیانج از هر یک هفت درم

تخم خیار و بادرنک مقشر دو درم فرفیون و تخم حماض و افیون و مغز صنوبر بریان کرده مقشر و زعفران

از هر یکی سه درم حب کاکنج کویی نیک اینهمه بکوبند بیامیزند بیبین معجون کرده و بکار دارد نیک باشد

دیگر بکار دارد که سود دارد عسر البول را و سنگ را اندر مثانه زیان نکند

بستانند افیون و فرفیون و حب بلسان و سنبل الطیب و دارچینی و زنجبیل و دارفلفل و زعفران از

هر یکی چهار درم تخم بنگ دو درم روغن بلسان سی درم اینهمه دارو بکوبند و با افیون و زعفران بیا

میزند و معجون کنند با انگبین بکار دارد نیک باشد باب هفتادم ٦٨ ٧ اندر

علاج حرقة البول چنین کوید محمد ابن ذکریا که این علت حرقة البول آن باشد که بول قطره قطره چکد از قضیب

علاج این علت را بخورد بستانند تخم خربزه مقشر پنجاه درم تخم کدو و کثیرا و نشاسته

و رب السوس و مغز بادام و تخم خشخاش از هر یکی ده درم تخم کرفس پنج درم اینهمه بکوبند و بخورد هر روز

سه درم با قدحی نبیذ اما ملاب اما بغیر نیک باشد دیگر طعام این بیمار کوشت مرغ خانکی خورد و فربه و آب جو

خورد با شکر و خایه نیم برشت دیگر پرهیز کند خداوند این علت از چیزهای ترش و شور و از سیر

و فلفل و ترها دیگر خداوند این علت اسفاناج خورد بروغن بادام و شکر و بدین دیگر اکر تشنگی

و دردی باشد بخورد ایذا و دها بستانند پوست خشخاش سه درم بکوبند و برو افکنند یکدانک تخم

بنگ و بخورد نیک باشد والله اعلم باب هفتاد یکم ٦٩ اندر علاج

علتهای بول الدم که خون آید از مثانه چنین کوید محمد ابن ذکریا که اکر چنان باشد که بجایگاه بول

خون آید از قضیب و مثانه باید که خداوند این علت را رک باسلیق زنند و این بخورد

که سود کند و خون را ببندد از قضیب و مثانه بستانند کثیرا و نشاسته و تخم خیار

و کل ارمنی از هر یکی یک درم جلنار و مازو سبز و کندر و خون سیاوشان و تخم کرفس از هر یکی یک درم

اینهمه بکوبند و بخورد هر روزی دو درم با آب سرد نیک باشد و پرهیز کند خداوند این علت از نبید

خوردن و اکر چنان باشد که با این علت بول خون و ریم آید و دردی بود عظیم باید که خداوند

این علت بزر قطونا خورده با روغن کل پارسی و شیرین خورد و بخورد بستانند کل

ارمنی و کندر و خون سیاوشان از هر یکی دو درم تخم کرفس و جلنار و تخم خربزه مقشر از هر یکی

سه درم انجله بخورد کوفته هر روزی دو مثقال با شکر سپید نیک باشد دیگر اندر مثانه حقنه

کند بدین دارو بستانند اسفیداج ارزیز سه درم کثیرا یک درم افیون نیم درم اینهمه نرم کند

اندر هاون با روغن کل پارسی و شیر زنان نیز نیک باشد اینقرص کی را که اندر معده کرمی و

حرارت نباشد و اکر چنان باشد که با این علت هیضه کرمی و حرارت نباشد بخورد

سود دارد و قی را ببندد و بستانند کندر سه درم کل سرخ پاک کرده یک درم عود خام و سک الملک

و قرنفل و سنبل و کل خراسانی سپید و طباشیر از هر یکی یک درم و نیم کبابه دو درم انجله بکوبند

و قرص کرده اند و هر روز بخورد یک قرص با آب حب الرمان اما آب نعناع یا آب فودنج نیک

باشد دیگر طلا کند بر معده تا قی را ببندد بکیرد سک الملک و کعک و اقاقیا و صندل

و کل سرخ و سعد و کندر را از هر یکی دو درم انجله بکوبند و طلا کند یا آب مورد یا آب بهی یا

نبیذ نیک باشد که سود کند هیضه را و شکم ببندد و قی را و بیماری اسهال کند

بستانند سک الملک و قرنفل و زعفران و سعد و عاقو و جلنار و کزمازو و پوست

هنا را از هر یکی ده درم افیون و برنج از هر یکی پنج درم اینهمه بکوبند و بیامیزند و قرص کرده اند

هر روزی بخورد دو درم نیک باشد دیگر جالینوس بخورد که سود کند و قی ببندد

بستانند تخم کرفس و انیسون از هر یکی پانزده درم افسنتین رومی ده درم سلیخه

بیست درم و فلفل سیاه و حب بلسان و افیون از هر یکی ده درم و نیم انجله بکوبند و بیامیزند

و قرص کرده اند سی قرص و خشک کنند و بکار دارد باب هفتاددوم ٧٠ اندر

علاج علتهای شهوة الکلبیه چنین کوید محمد ابن ذکریا که این علت شهوة الکلبیه از خشکی باشد

اندر جرم معده و این علت بعد بیماریها سخت بدید آید و از ضعیفی تن باشد و علاج این

چیزهای چرب باید خوردن چون کوشت بره و کوشت مرغ خانکی فربه و کوشت بط و نیمرشت مرغ

ممزوج شیرین خورد وشوربا وحلوا وروغن بادام وشکر سرخ وآب کرم خورد بنا شتا وا
باسلیق بزنند وحجامت کند انحال وشکم نرم کرداند بستانند افتیمون اقریطی
وهلیله سیاه وبلیلج واملج از هر یک پنج درم مویز خابوری مقشر بیست درم سنای مکی وبسبایج از
هر یک سه درم اجزا بکوبند بجوشانند سه رطل آب تا بیک رطل ونیم آید وصافی کنند وبر او افکنند این
افتیمون واسطوخودوس از هر یکی چهار درم غاریقون وتربد وملح هندی از هر یک دو دانک
اینهمه بکوبند وبر وی افکنند وبخورد تا شکم نرم کرداند وغذا این بیمار حریرها باشد وشیرین
خورد تا نیک باشد بفرمان خدای تعالی

باب ٧١ هفتادم اندر علاج خفقان

قلب وعلتهای وی چنین کوید محمد ابن ذکریا که این علت قلب خفقان از سوء مزاج باشد از کرمی
وخشکی و دیکر از سردی وخشکی معده باشد وخشکی صدر واز ضعف بود وسبب این علت از تن باشد
واین علت را بپارسیان دل کوبه خوانند وعلاج این علت از حرارت وکرمی باشد باید که خداوند این
علت بخورد قرص کشنیز وکهادداد د بستانند کشنیز خشک وکلسرخ وطباشیر از هر یک ده درم
اجزا بکوبند وبخورد با آب ترش یا آب ترنج یا آب انار یا دوغ ترش وهر روزی بخورد سه درم با آب بهی
نیک باشد دیکر طعام این بیمار دوغ باشد با نان کرم وآب غورا خورد نیک باشد
جالینوس که سود دارد ضعیف دل وسستی معده را وکرمی دل ومعده وجکر را بستانند هلیله
وکهربا ومروارید ناسفته از هر یک هفت درم فلنجمشک پنج درم لسان الثور شش درم کشنیز
خشک برشته دو درم طباشیر سه درم بادرنجبویه پنج درم کلسرخ خشک سه درم قرنفل یک درم ونیم
اجزا بکوبند وقرص کرداند با آب سیب وبخورد هر روزی دو درم با آب بهی نیک باشد دیکر بخورد
بستانند دوغ ترش یک رطل وبر او افکنند تخم کاهو بیست درم کشنیز خشک بیست درم کعک
پنجاه درم اینهمه بکوبند وبر دوغ افکنند وهر روزی بخورد نیک باشد واکر چنان باشد که این علت و
قلب خفقان باشد وکرمی وحرارت عظیم بس بخورد شراب سیب ورک اکحل بزنند یا باسلیق بزنند
از دست چپ ودوغ ترش بخورد با قرص کافور بستانند کلسرخ پاک کرده وتخم خیار
از هر یک ده درم تخم کاسنی وتخم کاهو وتخم ریحان از هر یک سه درم صندل سرخ یک درم کافور این جمله
بکوبند

بکوبند وبیامیزد بآب سیب یا سماق وهر روزی بخورد با آب ترنج نیک باشد کرمی وحرارت قلب را
وجکر را اکر بخورد با دوغ ترش وسود کند علت خفقان را اکر از حرارت وکرمی باشد وعلتهای
یرقان را سود کند که بخورد این قرص با سکنجبین شکری دیکر بمعده وجکر نهند صندل
وماورد وکافور و سرد کرداند بجلید دو بمعده افکند نیک باشد دیکر جالینوس
که سود کند حرارت جکر وکرمی معده را ومنفعت کند خون رنجیدن از معده وتشنکی را ببرد و
سود کند تب کرم را بستانند طباشیر چهار درم کلسرخ پاک کرده ده درم عود صرف وقاقله
وورد السوس از هر یک سه درم شکر طبرزد وترنجبین وتخم خیار بادرنک مقشر از هر یک دو درم
زعفران وکافور از هر یک نیم درم اینهمه بکوبند وبیامیزد بلعاب بزرقطونا وقرص کند یک درم بخورد
نیک باشد واکر چنان باشد که این علت از سردی مزاج باشد علاج این بیمار آن بود که نبیذ ریحانی
ممزوج خورد وبویهای خوش بوید چون مشک وغالیه وچیزهای کرم نیک باشد دیکر بخورد
جالینوس که سود کند علتهای دل وخفقان ومعده را قوی وکرم کرداند وشکم نرم کند
بستانند هلیله سیاه کابلی مقشر افتیمون اقریطی از هر یکی پنج درم اسطوخودوس ومصطکی رومی
از هر یک دو درم ونیم فلنجمشک وبادرنجبویه ولسان الثور ودانه ترنج مقشر از هر یک یک درم ونیم
قرنفل وساذج هندی از هر یک یک درم ملح هندی یک درم ونیم اینهمه بکوبند وبر او افکنند موی طائفی یک درم
بنا شتا نیک باشد دیکر ضماد کند بر سینه ومعده بدین ضماد بستانند سنبل وقسط واهل
وسعد ودارچینی وقرنفل وبرک مورد از هر یک دو درم اینهمه بکوبند وبیامیزد ببیذ وضماد کند
بر صدر ومعده وطعام این بیمار زرده خایه باشد ونجشک برشته باشد وقلیها بود که خورد و
توابل اندر وکرده واکر چنان باشد که مزاج خشک باشد وکرمی باشد این علت باید که خداوند این
آبجو خورد وشیر نان خورد واندر آب آن نشیند وکرمابه بکار دارد دایم وسینه را اندر
کند بموم روغن بادامی یا روغن بنفشه بر قضیب ومثانه حقنه کند نیک باشد دیکر کند
بآبجو وشیر زنان وکاغذ سوخته حقنه کند اندر علاج مثانه یاد کردیم دیکر بخورد این
دارو بستانند سرو کاو کوهی سوخته وکثیرا از هر یک پنج درم اینهمه بکوبند وبخورد هر روزی

هر روزی یکدرم باب مورد نیک باشد واگر چنان باشد که باین علت شدتی باشد عظیم و مثانه ریش کشته و قرحه باشد و دردی بود سخت و خون و ریم از قضیب و مثانه می آید باید که خداوند این علت بخورد اقراص کهربا بگیرد گل ارمنی و کهربا از هر یکی ده درم اقاقیا و صمغ عربی و جلنار از هر یکی سه درم تخم کرفس و تخم بنگ و تخم بنک سپید از هر یکی دو درم انجمله بکوبید و قرص کرده اند ده قرص و بخورد هر روزی قرصی باب سماق یا آب حصرم یا آب مورد نیک باشد دیگر که سود کند خون و ریم را از قضیب و مثانه ببندد و حیض زنان ببندد و خون بواسیر را خشک کرداند

بستانند کهربا و صمغ بو زیخ دو درم جلنار و عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم و نیم کندر دو درم انهمه بکوبید و قرص کرده اند و بخورد هر روزی یک مثقال باب سماق نیک و معجون کاکنج نکاه داد دکر اندر علاج مثانه یاد کرده ایم

باب ۷۲ — هفتاد و دوم

اندر علاج سلس البول و تقطیر چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت تقطیر البول و سلس البول آن بود که بول اندر قضیب و مثانه نپاید و سنگ نبود و بسیار آید بول از قضیب و باید که خداوند این علت بخورد اقراص بلوط بستانند کندر ده درم بلوط سپید ده درم مرد و درم تخم محلب پنج درم انهمه بکوبید و در دهان افکند هر روزی سه درم ببینید اگر حرارت و گرمی باشد دیگر بخورد هلیله سیاه تا بول را ببندد که آنجا حرارت و گرمی نباشد و این علت از سردی و برودت بستانند بلوط پنج درم کندر از هر یکی صد درم محلب دانه و سعد و خولنجان و قرنفل و وج و راسن خشک از هر یکی هشت درم انجمله بکوبید و بر دهان افکند هر روزی سه درم نیک باشد و اگر چنان باشد که این علت تقطیر البول از گرمی باشد بخورد قرص کشنیز تا بول را ببندد بستانند کشنیز خشک و تر کرده اند اندر سرکه شبی و روزی و بریان کند و کوفته ده درم هلیله سیاه و گل ارمنی و میان بلوط و کهربا و عدس مقشر از هر یکی پنج درم انهمه بکوبید و بخورد هر روزی سه درم باب مورد و شیانکاه و اگر چنان باشد که این دارو سردی پیدا کند بخورد قرص خولنجان تا آن حرارت کم کرده اند و اگر چنان باشد که بول بسیار آید بخورد ... با روغن زیت و مثانه را چرب باید کرد اگر بود مثانه بر روغن زیت یا روغن سداب یا روغن نارنک باشد و اگر چنان

باشد که این علت گرمی و مثانه باشد سخت باید که خداوند این علت آب جو خورد و لعاب بزرقطونا خورد با شکر سپید و آب الو خورد و دوغ و آب سماق خورد و آب حصرم نیک باشد دیگر که سود دارد سلس البول را و بول را ببندد سود کند درد قضیب و مثانه را بستانند تخم کاهو و طباشیر و رب السوس از هر یکی ده درم گل سرخ و کشنیز خشک از هر یکی پنج درم اقاقیا دو درم کاهو دو نیم درم انهمه بکوبید و قرص کرده اند و بخورد هر روزی سه درم باب ترش یا عناب نیک باشد دیگر انیسون که سود کند تقطیر البول را که آنجا گرمی و حرارتی نباشد بخورد تا بول را ببندد بستانند جند بید ستر دو درم انهمه بکوبید مرزنجوش و سداب خشک و تخم بنک و انیسون از هر یکی یکدرم حب الکهان پانزده درم انهمه بکوبید و بپزند و قرص کرده اند و بخورد هر روزی دو درم باب خیار نیک باشد

باب ۷۳ — هفتاد و سیم

اندر علاج عسر البول چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت عسر البول آن باشد که بسته بود اندر قضیب مثانه و بول بیاید و اندکی بیاید بدشخواری آید باید که خداوند این علت هر روزی باب گرم اندر نشیند و سرما و بخورد این دارو و اگر حرارتی و گرمی باشد باین علت بستانند تخم خربزه مقشر و شکر طبرزد و پوست خربزه خشک انجمله بکوبید و بر دهان افکند هر روزی دو درم باب انار شیرین و اندر آب نشیند نیک باشد و اگر چنان که گرمی و حرارت نباشد باین علت عسر البول بخورد و قرص دوقو بستانند تخم کرفس و فوه و دوقو و درونج و تخم کرفس کوهی و ابهل و اسارون و نانخواه و تخم رازیانه و سنبل و قسط و مغز بادام تلخ از هر یکی سه درم تخم خربزه مقشر ده درم و رازیانه یکدرم و شق بکمثقال و شق را ترکرده اند به سرکه و انهمه بکوبید و قرص کرده اند و بخورد از آن شربتی سه درم که این قرص نیک باشد عسر البول را و سود کند زادی تن را و سود کند استسقا لحمی را دیگر که سود کند و بول را گشاید که آنجا گرمی و حرارتی نباشد بستانند تخم خربزه شتی و دیوند چینی و اذخر و حب البلسان و فقاح الاذخر و انیسون و سنبل و سلیخه و زعفران و راوند و اسارون و تخم کرفس کوهی از هر یکی سه درم مغز حب الصنوبر بزرک مقشر سه درم انهمه بکوبید و ...

و این جمله بکوبد و اندر زرده خایه کند و بآن بریان کند و بخورد چند روزی نیک باشد و برین
ترتیب روزی مواظبت کند تا بر مباشرت قادر گردد و نطفه بیفزاید

باب ۷۵ هفتاد و پنجم

اندر علاج بسیاری آب پشت چنین گوید محمد ابن زکریا خداوند این علت باید که قرص قاطع النسل
بخورد نسخه بستانند تخم پنج انگشت ده درم فودنج خشک و برگ سداب خشک از هر یکی پنج
درم زیره کرمانی و سعد و جلنار از هر یکی دو درم انجمله بکوبد و بخورد هر روزی سه درم و آب
انار ترش و بر وی افکند کافور نیم دانگ و بخورد اسبیدارو کباب پشت را کم کرداند و شهوت را
ببرد اگر چنان باشد که خداوند این علت محرور باشد بخورد قرص نیلوفر نسخه بستانند
تخم کاهو ده درم کاسنی دو درم تخم برهن ده درم بزرقطونا سه درم کشنیز سه درم جلنار
دو درم نیلوفر دو درم انجمله بکوبد و بر وی افکند کافور یکدانگ و بخورد از آن هر روزی سه درم

باب ۷۶ هفتاد و ششم

اندر علاج حیض زنان که افتد چنین گوید محمد ابن
زکریا که اگر چنان باشد که زنان را حیض باز افتد و ببندد باید که خداوند این علت حجامت
ساق بکند و رگ صافن بزند و آب مشمش خورد و آب لوبیا پخته خورد و صافی کرده دیگر
بخورد دکاورش کوفته هر روزی بر سند یا باسلیق که این حیض را بگشاید نسخه بستانند
سربون و خربق سپید و فودنج خشک و سکبینج و فرفیون از هر یکی یکدرم این همه بکوبد و بیا
میزد با آب پیاز و بر گیرد بر فرج در ساعت خون بگشاید دیگر قرص مر که فرزندان را از شکم
مادر بیرون آرد و خون حیض بگشاید نسخه بستانند دارچینی پنج درم مر دو درم و نیم برگ
سداب خشک و فودنج و قردمانا و مشک طرامشیع و حلتیت و سکبینج و جاوشیر و روناس از هر یکی
دو درم و نیم انجمله بکوبد و قرص کرده اند و بخورد هر روزی دو درم با آب ابهل که این قرص اندر
فرزندان از شکم مادر بیرون آورد دیگر دارویی که فرزندان را از شکم مادر بعسی بیرون
آید نسخه بستانند مر و جاوشیر و بارزد و سکبینج از هر یکی دو درم و نیم حلتیت یکدرم این همه
بکوبد و بیامیزد و قرص کرده اند و بخورد هر روزی سه درم و نیم با آب حلبه اما آب حزما اما آب
سداب که این قرص فرزند را بیرون آورد که عسر گشته باشد دارویی که فرزند را بیفکند در ساعت

و بیامیزد بانگبین و معجون کند و بکار دارد نیک باشد و منفعت کند

باب ۷۷ هفتاد و هفتم

اندر علاج کمی آب پشت و دوشیدن چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت کمی پشت از خشکی و گرمی باشد
دیگر از سردی و خشکی باشد پس اگر این علت از سردی و خشکی باشد باید که خداوند این علت پرهیز
کند از چیزهای سرد و از سرکه و حصرم و دوغ و سماق و از انار ترش و از چیزهای سرد و خشک
بجمله دیگر پرهیز کند از گرمابه رفتن و تعب نبرد و عرق نکند و دیگر بکار دارد خداوند این علت
کباب با پیاز خورد و آب نخود خورد به زرده خایه نیم پخته و گوشت بط خورد و نخود پخته و خایه نیم
برشت و کبوتر بچه خورد و روغن جوز بریان کرده دیگر شقاقل مربا و دارفلفل مربا نیک باشد
دیگر بخورد که آب پشت را بیفزاید نسخه بستانند تخم کندر و تخم شلغم و تخم
ترب و تخم پیاز و تخم مارچوبه و حب الصنوبر و حب الفلفل و حب الزلم و تخم کتان و شقاقل
و بوزیدان و بهمن سرخ و سپید و تخم توذری و لسان العصافیر از هر یکی ده درم زنجبیل و دارفلفل
و قرنفل از هر یکی پانزده درم حلتیت طیب و تخم سپندان و تخم جرجیر از هر یکی پنج درم قسط شیرین و زعفران
از هر یکی دو درم روغن ناردین و روغن حب الخضرا از هر یکی سه درم انجمله بکوبد و بدین روغنها بیامیزد
و معجون کند بانگبین و بخورد هر روزی سه درم با سپید درم شیر تازه نیک باشد دیگر این طلا بر
قضیب و مثانه کند نسخه بستانند بکوفته روغن نان و فلفل و مسبت از هر یکی یکدرم جند بیدستر
یکدرم و نیم سک المسک یکدانگ مغز پنبه دانه دو درم و نیم بورق ارمنی یکدرم انجمله بکوبد اندر هاون
و نرم کرده اند و طلا کند بر ذکر و دانکشدان بدین روغن کهن کرده ضماد کند نیک باشد دیگر باید
که خداوند این علت دواء المسک خورد دیگر خداوند این علت نبیذ ممزوج خورد و بجشک بوشته
دیگر طلا نیک نسخه بستانند عاقرقرحا و فرفیون بکوبد و بر وی افکند مشک نیم دانگ و طلا کند بر ذکر و بیا
میزد و بروغن نان و این مجربست و اگر چنان باشد که اندر قضیب سستی باشد پس باید که این طلا
کند بر ذکر و قضیب پس روغن بلسان مالد روغن ترب نیک باشد دیگر نسخه بستانند چهل بجشک و بکشد
و خشک کرده اند اندر سایه و بکوبد و بر وی افکند روغن زنبق و اندر قاروره کند و طلا کند بر ذکر
و مثانه و کنجها را بدین طلا کند نیک باشد و مجربست دیگر نسخه بستانند تخم سپیت و تخم جزر و تخم جرجیر

بستانند بکلر طلی بنیذ وحلبه سی درم وناس سی درم واودس وبرک سداب وپوست لحنق
ازهر یکی پنج درم انجمله بجوشانند باب وصافی کند وبرون افکند آب سداب سی درم بخورد لسه روز کر
فرزهل بمیفتد دوساعت دیکر شیاف برکیرد بستانند سکبخ وحروجند بیدستر ازهر یکی
سه درم اینهم بکوبند وترکرده اند باب کرفس وشیاف کرده اند چند بلوطی وبرکیرد شب تا روز وآمده
آب نشیند وفیج دلجوب کرده اند بغالیه وبباید فیج وانکه اندر آب تا نرم کرده باب ٧٢

هفتاد ونهم اندر علاج حیض زنان آبستن چنین کوید محمد ابن ذکریا الرازی که این علت حیض
زنان که کشاده باشد از سببهای سودا باشد واز بلغم فاسد باید که خداوند این علت مطبوخ ا
افتیمون خورد وحب الاصطمیحقون واکر این علت از صفرا باشد بس بخورد مطبوخ خیارشنبر وهلیله
ومویز ودلک تنقال بزند ومیوهای سرد وقابض خورد وبکار دارد اقراص کهربا تا آن خون حیض را به
بندد بستانند تخم مورد وجلنار وابلج وخون سیاوشان وکهربا ودامك وکل ارمنی
وعازو وکاغذ سوخته ازهر یکی دو درم افیون وتخم بنک ازهر یکی نیم درم اینهم بکوبند وبخورد هر روزی
دو درم باب مورد یا آب بهی یا آب حب الرمان که این قرص حیض زنان را به بندد ودو ساعت دیکر
قرص طباشیر که خون حیض را ببندد بستانند کل سرخ سی درم طباشیر دو درم تخم حماض دشتی سه
درم جلنار یکدرم اینهم بکوبند وبیامیزد بماورد وقرص کرده اند وبخورد دو شربتی سه درم باب بهی نیک باشد
دیکر این مرهم برکیرد بزرد بستانند موم ومرداسنک واسفیذاج ازهر یکی دو درم جلنار ودوغن
کل پارسی ازهر یکی پنج درم ابتدا دوها بکوبند ومرهم کرده اند بموم وروغن کل پارسی برکیرد نیک باشد
دیکر باید که خداوند این علت آب سماق خورد وآب سیب ترش ومعجون سجرنیا دیکر این شیاف بر
کیرد زنان را آبستن کند بستانند حنید بیدستر وسعد وقسط ومقل ترکرده اند بنبیذ وشیاف
کند بزرک وبزیر برکیرد بروز وشب وبنزدیك شوی رود ومعجون کوری خورد با نبیذ کهن نیک باشد
وزنان را آبستن کند باب ٨١ هشتادم اندر علاج اماس قضیب
از سردی وکرمی چنین کوید محمد ابن ذکریا که علت اماس قضیب از حرارت کرمی باشد وقضیب سرخ بود
وکرم بود باید که خداوند این علت را رک باسلیق بزند وخون بسیار برداره وبر قضیب افکند اب

طلا بستانند صندل ومامیثا وسرکه ورکوی کتان ترکند وبر قضیب افکند نیک باشد دیکر این بر
قضیب افکند آرد جو وبدوغ بیامیزد وقضیب وخایه را طلا کنند بشب وروز نیک باشد ورک تنقال
بزند واکر چنان باشد که قضیب سرخ نباشد وکرم نبود این طلا بر قضیب نهند بستانند آرد
حلبه وآرد باقلی وآرد نخود وترکرده اند بسرکه وطلا کنند بر قضیب وخایه نیک باشد واکر چنان باشد
که قضیب اماس کرفته باشد سخت ودردی بود عظیم بس این طلا کنند بستانند مویز دانه بیرون
کرده وسپیر کرده بزر با تیل پخته وروغن کل پارسی ازهر یکی ده درم زرده خایه هم چندانکه همه
داروها باشد ومرهم کرده اند وطلا کنند کرم بر قضیب ومثانه وخایه نیک باشد واکر چنان باشد
که قضیب اماس کرفته باشد سخت ومثانه اماس کرفته باشد وسستی اعضا بود بس این طلا کنند
بستانند مصطکی پنج درم پیه خوك سی درم روغن ساق کاو وموم سپید وروغن
کل پارسی ازهر یکی هشت درم مصطکی بکوبند وروغن وموم کرده اند وطلا کنند بر مثانه وقضیب نیک
باشد واکر چنان باشد که این اماس از حرارت وکرمی باشد این طلا بکنند بستانند برک
کاکنج تر وآرد جو وروغن کل پارسی وسرکه وزرده خایه ازهر یکی یکدرم ومرهم کرده اند وطلا
کنند بر قضیب وبر مثانه نیک باشد واماس بنشاند وحرارت را ساکن کند باب ٨٩

هشتاد یکم اندر علاج علتهای فتق وعلاج او چنین کوید محمد ابن ذکریا که این علت
فتق از سردی مزاج باشد وخراجها سرد وتر بیشتر باشد که صفاق وحجاب باریك باشد علاج
این علت را طلا کنند بستانند جوز السرو وسعد ومر ومرزنکوش خشک ومامیثا واقاقیا وکندر
ازهر یکی دو درم اینهم بکوبند وترکرده اند بنبیذ کهن وطلا کنند بر فتق وببندد وسخت نیک
باشد دیکر بپرهیزد خداوند این علت از ترشها وچیزهای باد انکیز تا تواند وبکار دارد
معجون کرم معجون بلادری ومعجون کمونی نیک باشد بستانند فلفل ودار فلفل
وهلیله کابلی وبلیله واملج مقشر ازهر یکی چهار درم انکبین بلادر دو رنك وشکر طبرزد وحب
الغار وسعد ازهر یکی هشت درم اینهم بکوبند وبیامیزد با نکبین ومعجون کنند وبخورد از آن
شربتی دو درم باب کرم نیک باشد دیکر باید که خداوند این علت فتق که حرکت کردن بوس

طعام و پرهیز کند از تعب و از مستی کردن و از بانگ داشتن و نبید که خورد تلخ خورد دیگر
کرم کسو کند علتهای فتق را و بادها را براند و درد را ساکن کند و سود دارد
کند علتهای سودا را ستانند زرنباد و درونج و مروارید و بسد و کهربا و ابریشم سوخته
از هر یک سه درم بهمن سرخ و سپید و سادج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و اشنه و جند بیدستر
و زنجبیل و دارفلفل از هر یک دو درم این همه بکوبد و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بخورد هر روز
دو درم نیک باشد ضماد کند خداوند این علت فتق بر شکم و قضیب و مثانه بدین ضماد
ستانند مصطکی و پوست کندر و جوز سرو و عفص و عنزروت و مای ابریشم از هر یک ده درم مای
ابریشم تر کرده اند اندر سرکه و داروها بر وافکند و طلا کند بر قضیب و خایه نیک باشد انشاء الله
باب هشتادم اندر علاج نقرس سرد و گرم چنین گوید محمد ابن زکریا
که این علت نقرس بیشتر از جماع باشد از پس طعام و بر بنیذ پیدا کرده و بیشتر این علت خداوندان
نعمت را باشد و مهتران از قبل آن که ایشان از رنج بنباشد که ایشان خداوندان راحتند و تعب
از ایشان دور باشد و اگر چنان باشد که این علت نقرس از حرارت و گرمی باشد باید که خداوند
این علت را بزنند رگ از دست راست و اگر علت بر دست راست باشد رگ بزنند از دست چپ
و ضماد کند بر جایگاه علت صندل و ماورد و سرکه بر و نو شب نیک باشد و دیگر طلا کند اگر
حرارت و گرمی باشد سخت ستانند قوشارینی و صندل سرخ و گل سرخ پاک کرده و فلفل
و شیاف ماميثا و اصول اللفاح و افیون از هر یک یک درم این همه بکوبد و بیامیزد با ماورد و سرکه
طلا کند به سرکه و ماورد و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی نیک باشد این طلا مجرب است
ضماد که نقرس را بگشاید که از گرمی و حرارت باشد ستانند لعاب حلبه
و لعاب تخم کتان و آرد حلبه و آرد تخم کتان از هر یک پنج درم روغن بابونه یک درم اینجا بیامیزد
و طلا کند بر جایگاه علت تا نیک باشد این طلا کند نیک که بر نقرس بنهد که اینجا اگر گرمی و
حرارت عظیم باشد ستانند آب حی العالم و آب کاهو و آب بر هر یک بیست درم صندل
سرخ ده درم کافور یک دانگ این همه بکوبد و بیامیزد به سرکه و ماورد و طلا کند بر جایگاه علت تا نیک

نیک بود و روز نیک باشد دیگر طعام این بیمار آب حصرم باشد و سماق و رمان و ریباس این چنین
چیزهای خورد تا خون صافی کند دیگر آب کدو پخته خورد و خربزه زمستانی با شکر و آب جو خورد
با شکر نیک باشد و اگر چنان باشد که با این علت نقرس آماس باشد و سرخ بود پس این طلا کند
ستانند لعاب و تخم کتان و خطمی و سیر لبط و بابونه با بیخ ماکیان این همه نیک باشد
بیامیزد و طلا کند بر جایگاه علت نیک باشد دیگر بخورد ستانند هلیله زرد مقشر
پانزده درم بنفشه خشک و گل سرخ از هر یک هفت درم تخم کاسنی سه درم سوبخان سپید
دو درم این همه بجوشانند با آب تا هر چه کرده با آب دو رطل تا یک رطل آید و صافی کند و بر وافکند
شکر سپید دو درم سقمونیا دو دانگ و بخورد تا شکم نرم کرده اند و آنوقت که حرارت و گرمی
کم گشته باشد این طلا بکند ستانند آرد جو و خطمی بجوشانند با آب با بنیذ تا سبته
گردد و بر گوی کش بر کند و چرب کرده اند به روغن بنفشه و طلا کند بر جایگاه علت دیگر باید که خداوند
این علت طعام کم خورد و پرهیز کند از نبیذ و جماع کردن دیگر که سود کند
علتهای نقرس را که از حرارت و گرمی باشد ستانند سوبخان سپید یک درم سقمونیا
یک دانگ و نیم تخم کرفس یک دانگ اینجا بکوبد و حب کرده اند بخورد و نیک باشد طلا کند نقرس را
ستانند سیر لبط و موم زرد و روغن حنری از هر یک پنج درم روغن نرگس بیست درم لعاب
تخم کتان و لعاب حلبه و سیر ماکیان از هر یک ده درم این همه بجوشانند و نیک بزنند علت بنهد نیک باشد
مرهم داخلیون بر نهد با روغن حل شب تا روز ستانند حلبه و بجوشانند
نبیذ یا می پخته و بر نهد بر جایگاه علت طلا کند علتهای نقرس را که از گرمی و حرارت باشد
ستانند مرزنجوش و خطمی زرد قیطونیا و آرد جو سوبخان و روغن گل پارسی و زرده
خایه از هر یک پنج درم این جمله بکوبد و طلا کند بر جای علت حب سوبخان که سود دارد درد مفاصل را
ستانند صبر و سوبخان و هلیله زرد از هر یک دو درم سقمونیا دو دانگ اینجا بکوبد و حب
کرده اند و بخورد و قدر سه درم نیک باشد باب هشتاد سیم ۸۱ اندر
علاج نقرس سرد چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت اگر چنان باشد که نقرس از سردی و با دخام باشد

باشد باید که خداوند این علت شکم نرم کرداند بدین حب سورنجان   بستانند سورنجان
و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک نیم درم شحم الحنظل دو دانگ قنطوریون باریک نیم درم فربیون
دانگ و نیم ایارج فیقرا یک درم سقمونیا یکدانگ جندبیدستر و حلتیت و مازرد از هر یک یکدانگ و نیم
مقل ازرق دو دانگ خردل و زنجبیل و شیطرج هندی و فلفل سیاه از هر یک یکدانگ اجزا بکوبید و
بیامیزد و حب کرداند و بخورد و این یکشربت باشد قوی تا آن رطوبتها غلیظ و لزج چون سریشم
فرود آورد و پاک کند   حب شاهیانی که سود کند علتهای سودا و صفرا را فرود آورد و خام
باد و علتهای بلغم و رطوبتها و فالج را و لقوه را و رعشه و عرق النسا و صرع و بهق و بادها
سرد و تاریکی چشم را و عشا را و صرع و شقیقه و درد سر را و این حب است نیک علتها را مکرر کرده
که باز ندارد   بستانند سکبینج و وشق و جاوشیر و صبر و تخم حرمل و شحم الحنظل و هلیله
زرد از هر یک هشت درم غاریقون و افتیمون اقریطی و تربد و شیطرج و شیر از هر یک چهار درم
مقل ازرق و حب النیل و افسنتین و مصطکی از هر یک سه درم دارچینی و جندبیدستر و وج و سنبل
و فلفل و سقمونیا و فربیون و ملح هندی و زعفران از هر یک دو درم این داروها بکوبید و صمغ
تر کرداند باب کندنا و حب کنند با آب کرفس و بخورد از و شربتی چهار درم نیک باشد   حب
سورنجان که سود کند درد مفاصلها و رطوبتها و بلغم و نقرس را و سردیها را با درد
بستانند سورنجان سپید یک درم هلیله زرد چهار دانگ بوزیدان نیم درم غاریقون
و تربد سپید و کثیرا و انیسون و شحم الحنظل و سقمونیا از هر یک دو دانگ این همه بکوبید و بیا
میزد باب کرفس حب کرداند و بخورد و این یکشربت باشد نیک   حب المفاصل که سود
کند علتهای نقرس را و رطوبتها را پاک کند   بستانند تربد سپید ده درم شحم حنظل پنج
درم سقمونیا دو درم و نیم انیسون و فلفل سپید و دار فلفل از هر یک دو درم سلیخه یک درم
زنجبیل و فربیون از هر یک چهار درم سورنجان بیست درم این همه بکوبید و بیامیزد ببیند و حب کند
و بخورد از و شربتی دو درم باب زیره نیک باشد   طلی نقرس سرد را و خام باد را بستانند
صبر سالج و جندبیدستر و فربیون و مر و صبر سقوطری و اقاقیا از هر یک دو درم اجزا بکوبید و قرص

کرداند

کرداند ببینید و هر وقتی که بباید ببینید و طلا کند بر جایگاه نقرس سرد نیک باشد   طلی نقرس را
که از سردی باشد   بستانند لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان از هر یک ده درم بابونه
و آرد باقلا از هر یک پنج درم زعفران یک درم این همه بکوبید و تر کرداند بمی پخته و بر جایگاه علت طلی
کند شب و روز نیک باشد و اگر چنان باشد که جایگاه علت سخت سرد باشد پس این طلی کند
بستانند روغن نرگس بیست درم جندبیدستر و افیون از هر یک دو درم میعه پنج درم
غاریقون یک درم خردل یک درم این همه بکوبید و بجوشانند بروغن نرگس و طلی کند بر جایگاه
طلی کند نیک درد مفاصل را که از سردی و باد باشد   بستانند تخم کتان و تخم
کرفس و تخم رازیانج و تخم جرجیر و نانخواه و اوس و برگ سداب خشک از هر یک دو درم
دوناس و قسط و بادام تلخ و زراوند کرد از هر یک یک درم اجزا بکوبید و تر کرداند ببینید و طلی
کند بر جایگاه علت و از این دارو بخورد سه درم با جلاب بیست درم نیک باشد   حب
سورنجان که سود کند درد مفاصل و نقرس را و همه علتها را که از سردی باشد
بستانند وشق و مقل ازرق و فربیون و حلتیت طیب از هر یک دو درم زرنباد و قنطوریون
و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و زیره کرمانی و تخم کرفس و نانخواه و انیسون و زعفران و مر
از هر یک چهار درم هلیله زرد و زردچوبه و ماهی زهره و سورنجان از هر یک پنج درم این همه
بکوبید و بیامیزد باب کرنب و حب کرداند و بخورد از و شربتی چهار درم باب کرم نیک باشد
دیگر   باید خداوند این علت معجون سنجرنیا و معجون بلادر و سلیثا خورد آنکه یاد کردیم
معجون هرمس که سود کند درد نقرس و مفاصل و جگر و طحال را و رطوبتهای که غلیظ
گشته باشد و استسقا را نیک باشد و مجرب است علتهای نقرس را   بستانند غاریقون
و اسارون و وج و قردمانا و تخم سداب و فربیون و وقوو و نای خشک از هر یک ده درم
زراوند دراز و برگ سیهون از هر یک بیست درم نانخواه و قرنفل از هر یک بیست درم جنطیانا
رومی سی درم کیاه ترکی و تخم کرفس از هر یک بیست درم قنطوریون باریک و سنبل و عوفیج از هر یکی
همچنان اجزا بکوبید و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بخورد بروزگار خزان نیک باشد

میفرماید و مجموع یک شربت است صفت حب سفوطری چلیلا صفو سورنجان از هر یک یکدرم چهار زنند درکت

باب ۸۴ هشتاد وچهارم اندر علاج علتهای عرق النسا

چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت عرق النسا از کرمی و حرارت و امتلا باشد باید که غذا و ندا این علت را دارو قیفال زنند و بعد از آن رگ عرق النسا از زیر کعب و خون بسیار بر دارد تا خون روشن کردد و حرکت کم کند و راحت بکار دارد و شکم نرم کرداند مطبوخ هلیله بستاند هلیله زرد مقشر ده درم سنا مکی بیخ درم آلو سیاه بشمار عناب سی عدد خیار شنبر و خرمای هندی از هر یکی شش درم این همه بجوشاند بده رطل آب تا بیک رطل آید و صافی کرداند و بر وی افکند سقمونیا دو دانک بخورد تا شکم نرم کردد و اگر چنان باشد که این علت از سردی و باد باشد باید غذا و ندا این علت قی کردن بکار دارد با انگبین و آب ترب و آب شبت تا معده را پاک کند این حقنه بکند بستاند شحم الحنظل و تخم جرجیر و شیطرج هندی و درونا از هر یکی ده درم این همه بجوشاند باب تا بهتر کردد و صافی کند و بر آن افکند آب چغندر بیست درم و حقنه کند نیک باشد شیاف که بر گیرد سود دارد عرق النسا را و شکم را بکشاید بگیرد شحم الحنظل و عرطنیثا سربون و خربق سیاه از هر یکی دو درم این همه بکوبد و شیاف کرداند و بر گیرد تا شکم بکشاید نیک باشد این حقنه بکند بستاند پوست دلکبر و تخم حنظل و قنطوریون باریک و شیطرج هندی و تخم ترب و تخم جرجیر از هر یکی سه درم این همه بجوشاند باب و صافی کند و بر او افکند روغن بید انجیر و حقنه کند نیک باشد عرق النسا را بستاند شحم الحنظل و حب شبرم و شق و بوره ارمنی و پوست دلکبر این همه بکوبد و بیامیزد و شیاف کرداند باب خطمی و بر گیرد تا شکم بکشاید و نرم کرداند شیاف نیک عرق النسا را بستاند ... و جند بیدستر و باد رنگ و سعتر و جاوشیر و فرفیون از هر یکی دو درم این همه بکوبد و بیامیزد و شیاف کرده باب خطمی نیک باشد و بر گیرد تا شکم فرود آورد و این مجربست حقنه نیک ترکیب بطلمیوس عرق النسا را بستاند شحم الحنظل و برگ بید انجیر و بابونج و حلبه از هر یکی دو درم بکوبد و بجوشاند باب تا بهتر کردد و صافی کند و بر او افکند و انگبین یازده درم و هم چندانکه روغن شبت سه درم نمک کوفته و حقنه کند نیک باشد این ضماد بر جایگاه علت کند که قوی کشته باشد تا ساکن باشد بستاند بابونج و شیطرج هندی و خردل و پوست دلکبر و آب انجیر از هر یکی ده درم طلی کند بر جایگاه علت نیک باشد

این علاج

صبر و ق الف حقیر تجربه نموده و بسیار ما ثمر یافته و رازی کوید که درد علت رفع میکند و چند نفر از مردان که یک سال که یک سال این آزار داشته اند و ممکن نبود است که از بستر از جا بجا شوند کردیدند بایشان حب صبر معالجه نمودیم و نیخ شش با اطلاق ۲

طلی بکند بر جای علت که مفاصل را بکشاید بستاند حلبه و بابونج و اشق و مقل و ترکرداند بروغن حل مقل و وشق را با روغن سوسن و ضماد کند بر جایگاه علت نیک باشد و باید که غذا و ندا این علت که بکار دارد این جمله که یاد کرده ایم اندر علاج نقرس جوارش سقمونیا که سود کند علتهای نقرس و درد مفاصل را و علتهای که از سردی و رطوبت باشد بستاند سقمونیا و دارچینی و شیطرج هندی و زنجبیل از هر یکی هشت درم و دار فلفل شش درم ترید ده درم فلفل و تخم کرفس و قاقله و قرنفل و نانخواه از هر یکی چهار درم نشادر و ملح هندی از هر یکی دو درم شکر بیست درم سقمونیا سه درم این همه بکوبد و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بکار دارد نیک باشد

باب ۸۵ هشتاد وپنجم اندر علاج علتهای دوالی

چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت دوالی را علامتش آن باشد که رگهای کبود پیدا باشد بر ساق و درون و پای و این علت حالا از ابتدای باشد و اگر چنان باشد و از احتراق خون باشد علاج این علت را رگ باسلیق باید زدن و رگ ساق و رگ کعب و خون بسیار بر داشتن تا صافی کردد و شکم نرم باید کردن مطبوخ افیتمون بستاند هلیله کابلی و بلیلج املج مقشر از هر یکی پنج درم مویز عبای دانه کنده ده درم آلو سیاه بشمار ده عدد این همه بکوبد و بجوشاند همه با دو رطل آب تا بیک رطل باز آید و صافی کند و بر وی افکند اسطوخودوس و افیتمون از هر یکی شش درم غاریقون و ترید سپید و سقمونیا از هر یکی دو دانک این همه بکوبد و بر وی افکند و بخورد تا شکم فرود آید نیک باشد دیگر بار ... عمیره دائم ببیند دیگر طلی کند بر جایگاه علت بستاند خطمی سپید ده درم اقاقیا پنج درم این همه بکوبد و تر کرداند باب کرم

باب ۸۶ هشتاد وششم اندر علاج علتهای داء الفیل

سستی باشد اندر ساق و ران و خون غلیظ باشد که بزیر آید و بکار دارد کرداند علاج این علت رگ باید زدن از باسلیق قی کند باب شبت و انگبین و بورق ارمنی تا معده را پاک کند از فضولها تا شکم نرم کرداند حب بستاند ایارج فیقرا یکدرم شحم الحنظل و غاریقون و ترید سپید از هر یکی دو دانک سورنجان و فرفیون و قنطوریون باریک از هر یکی یک دانک و نیم سقمونیا یکدانک این همه بکوبد و بیامیزد باب و حب کرداند و بخورد باب

نیک باشد دیگر طلا کند برجایگاه علت بگیرد آرد شلغم و آرد حلبه خاکستر چوب زرد و خاکستر چوب

الجیر از هر یکی ده درم انجدا بکوبد و تر کرده اند با آب حطمی و طلا کند برجایگاه علت دیگر پرهیز کند خدا

وند این علت از بای ایستادن و سفر کردن پیاده و طعام این بیمار آب نخود باشد شوربا گوشت بره

و شکم نرم کرده اند بحب المنتن کبیر که سود کند علتهای فالج و لقوه و نقرس را که سردی و باد باشد و باد

خام که اندر مفاصل باشد و علتهای قولنج را و دردهای عصب و بادهای سستی و رطوبتهای غلیظ پاک

کرده اند و این حب بهتر از ایارج فیقرا ده درم تخم الحنظل و شحم از

هر یکی پنج درم ماهی زهره پنج درم فربیون یکدرم و نیم زنجبیل و جند بیدستر و حلتیت و سکبینج و خردل و

فلفل سیاه و جاوشیر و شیطرج هندی از هر یکی یکدرم سکبینج و حلتیت را تر کرده اند با آب سداب و دارو

کوفته بر وی افکند بیامیزد و حب کرده اند و این ده شربت باشد هر شربتی سه درم و نیم یا چهار درم

نیک باشد و آزموده است علتهای سردی و رطوبتها که لرزج کمتر باشد و سستی بخورد حب

السکبینج که سود کند علتهای سردی را و نقرس و فالج و لقوه و رطوبتها را که سستی کمتر باشد پاک کند

و صعده را خالی کند از فضولها بجمله بستانند تخم الحنظل و سکبینج از هر یکی دو درم صبر چهار درم

جند بیدستر و شیطرج هندی از هر یکی یکدرم مقل ازرق و هلیله زرد و تربد و غاریقون

از هر یکی یکدرم جاوشیر و شق از هر یکی یکدرم و نیم سقمونیا دو درم انجدا بکوبد و بیامیزد با آب کرفس

و حب کرده اند و بخورد شربتی چهار درم نیک باشد باب هشتاد و هفتم ۸۵ اندر

علاج علتهای خضاب و موی سیاه کردن چنین گوید محمد ابن زکریا که خداوند این علت که موی سیاه

کند ابتدا او بیازد بستانند مازو یک رطل و بریان کند اندر روغن و بستانند روی

سوخته و شیبانی و کثیرا از هر یکی پانزده درم ملح اندرانی هفت درم اینهمه بکوبد و بیامیزد با آب

گرم و خضاب کند شبی تا دو روز بشب بنهد بامداد موی را بشوید با آب چغندر یا آب خطمی سیاه

کند دیگر نیک که موی را سیاه و نیکو کند بستانند مرداسنگ ده درم آهک آب نارسیده پنج

درم گل سرخ پانزده درم انجدا بکوبد و تر کرده اند با آب گرم و طلا کند شب تا روز بشب بنهد

و بامداد بشوید با آب خطمی با آب کنجد تا موی را سیاه کند طلا کند که موی را سیاه کند

بستانند

بستانند مرداسنگ ده درم ملح اندرانی و آهک آب نارسیده از هر یکی پنج درم اینهمه بکوبد و تر کرده اند

با آب با آفتاب نهد و هر ساعتی نیک باشد و بران افکند حنا پنج درم و طلا کند بر موی بشب و روز

و بامداد بشوید اندر گرمابه و چرب کرده اند بروغن مورد یا روغن گل یا دسی نیک باشد و موی را

سیاه کند و نیکو دیگر که موی را سیاه کند مجرب است بستانند مازو ده عدد و بریان کند

اندر نفط چنانکه تر کند و بستانند روی سوخته و دو درم شیبانی و حنا و گل و ملح اندرانی

و خطمی از هر یکی نیم درم انجدا بکوبد بیامیزد با آب مورد تر و طلا کند بشب و بامداد بشوید بگرمابه

با آب خطمی و آب چغندر نیک باشد دیگر موی سیاه کند و موی را سپید کند نیکو بستانند

سرگین پرستوک و داس خشک و ماش و تخم ترب و کندر و کوکرد و پوست گردکان از هر یکی دو درم این

همه بکوبد بیامیزد بزهره گاو و سرکه و طلا کند بشب بامداد بشوید اندر گرمابه موی را سپید کند

و براق داروی که سر را بر وی باند نیک بستانند مازو بریان کرده و هلیله سیاه و برگ مورد

اینهمه بکوبد بیند تا همه پر کرده و صافی کند بر وی افکند زیت هم چندانکه داروها و بجوشانند تا آن

آب برود و زیت بماند و بر وی افکند پنج درم لاذن و مصطکی کوفته ربع دو درم و طلا کند بر سر

نیک باشد داروی که موی سر را برویاند و سیاه کند بستانند لاذن پنج درم

فربیون دو درم و مرقشیثا از هر یکی پنج درم و نیم اینهمه بکوبد و طلا کند بر سر کند نیک باشد داروی

که موی را قوی کند بستانند لاذن سه درم مازو یکدرم مر دو درم کندر یکدرم قردمانا

دو درم مصطکی دو یکدرم و نیم اینهمه بکوبد و بیامیزد بروغن گل یا دسی طلا کند بر بن موی تا بن

موی را قوی کند و ابتدا او مجرب است باب هشتاد و هشتم ۸۶ اندر علاج

علتهای داء الثعلب چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت داء الثعلب از بلغم سوخته باشد و

علامتش او باشد که تن بیمار سپید شود و چیزهای سرد و تر بسیار خورده باشد باید که خدا

وند این علت حب مصطکی بکار دارد بستانند تخم الحنظل دو دانگ سقمونیا یکدرم ترید

سپید یکدرم مقل و مصطکی دو و زنجبیل از هر یکی یکدانگ سقمونیا دو دانگ اینهمه بکوبد و بیامیزد

باب وحب کرده اند و بخورد تا آن رطوبتهاء غلیظ بزیر آورد و دیگر طعام این بیمار که بخورد بانان نرب و
خردل وسلم و برانجغند و ماهی شور و انجنس چیزها خورده باشد و پس آنیکه خورده باشد قی کند د
لبکنلبین و آب کرم و ترب بروافکند نیک تا طاقتش باشد تا تن بیمار پاک کرده اند از رطوبتها و اگر بدین
داروی فی نفشد این داروی بخورد بستانند دسته شبت و بجوشانند هبر رطل تا یک رطل آید و بدست بزنند
و صافی کرده اند و بروافکند انکبین ده درم و بخورد تا قی افتد نیک باشد اگر اسیار دها قی نیاورد
که بخورد و بستانند کندس یکدرم بورق ارمنی سه درم نمک سیاه یکدرم انهمه بکوبید و بخورد تا قی افتد
افتد دو ساعت دیگر بکار دارد و انجنان که یاد کردیم و این علت را عامه موی ریز خوانند
علاج این علت جایگاه بن موی را بستانند بیاز سپید جایگاه موی را تا سرخ کرده و طلا کند بدین
داروی بستانند بورق ارمنی دو درم زبد البحر یکدرم خردل و کوکرد و موبنج از هر یک دو درم
انهمه بکوبید و تر کرده اند باب سماق و طلا کند شب و روز پیش آفتاب و هر کاه که درد کند چوب کرده
بروغن کل یا دهنی و موم زرد نیک باشد دیگر داروی سخت نیک داء الثعلب را اگر طلا کند و مجربست
بستانند زبد البحر و بوره ارمنی و خردل و کوکرد و اقلیمیای سیم و فرفیون از هر یک یکدرم موبنج و
دو درم ادیج از هر یک یکدرم انهمه بکوبید و بیامیزد باب بیاز و جایگاه علت را بمالد یا بیاز تا سرخ کرده
و این طلا کند و اگر از این دارو درد بیاید پس طلا کند بروغن زیت کهن و اسیار دها طلا کند دو
سرداه نیک باشد و اگر این علت داء الثعلب از خون و صفرای سوخته باشد علامت
این علت آن باشد که تن بیمار کداخته باشد و روی بیمار زرد باشد و طعامهای کرم و خشک بسیار
خورده باشد که خداوند این علت طعامهای لطیف خورد سرد و خشک و کهابر کها دداد د برتن
آسیم ریختن و بسیار نشیند اندر کهابه باید که خداوند این علت آب نیم تا زه خورد با سقو
نیا تا شکم نرم کرده اند و میوههای سرد و ترش بخورد و اگر چنان باشد که این علت داء الثعلب
از سودا یا باشد علامت آن بود تن بیمار سیاه بود و طعامها خورده باشد که سودا انگیزد
چون عدس و کرنب و کوشتهای قدید و کوشت نخجیر و نمک و باید که خداوند این علت مطبوخ افتیمون

بخورد

بخورد بستانند هلیله کابلی و هلیله زرد و بلیلج مقشر از هر یک پنج درم خرمای هندی
و زنجبیل و مویز طایفی دانه کنده و جو مقشر از هر یک ده درم خیار شنبر و سبستان از هر یک سی
شلدم اسطوخودوس و افتیمون از هر یک پنج درم شاهتره پانزده درم عناب و آلوی از
هر یک سی عدد این همه بجوشانند شش رطل آب مرتا به رطل باز آید و صافی کنند و بروافکنند
سقمونیا دو دانگ و بخورد و این مطبوخ با بن حب افتیمون بستانند افتیمون اقریطی
و بسفایج از هر یک یکدرم ملح هندی و قرنفل از هر یک یک دانگ غاریقون نیم درم شحم الحنظل یک
دانگ و نیم انهمه بکوبد و حب کرده اند و بخورد این حب با آن مطبوخ نیک باشد دیگر طلا کند داء
الثعلب را بستانند لادن ده درم بکوبید اندر هاون با سرکه و بروافکند روغن مورد
نیک بسیار تا مرهم کرده و بروافکند بر سیاوشان کوفته و طلا کند بشب تا روز بامداد بگرمابه
رود و بشوید باب خطمی نیک باشد دیگر طلا کند داء الثعلب را بستانند حب العرعر ده درم
افسنتین پنج درم دو قنه سوخته سه درم انهمه بکوبید و تر کرده اند بروغن کل یا دهنی و کهابر دادد
نیک باشد و اگر چنان باشد که حرارت باشد سخت بشوید باب چغندر و خطمی پخته و صافی کرده اند
و آب حلبه و آب نخود و لعاب خردل نیک باشد و خایه دهد باب ۸۷ حق دس
اندر علاج علتهای سعفه چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت سعفه از رطوبتها فاسد باشد
احتراق گرفته یا خون فاسد پس باید بر تدبیر او مشغول شود حرارت غریزی دست بران کند
انا اعضاء رئیسه و بران تن آید و این علت کودکان را بیشتر باشد که طبع ایشان لطیفتر باشد
و حرارت غریزی قوی تر باشد پس علاج این علت را رک باید زدن از باسلیق تا خون سوخته
بران آید و طلا کند بر علت بدین طلا بستانند زرد چوبه و حنا و مرداسنگ و زراوند
و پوست انار از هر یک یکدرم انهمه بکوبید و تر کرده اند به سرکه و روغن کل و طلا کند نیک باشد
دیگر طلا کند سعفه بستانند آهن و سرب سوخته و عنزروت و کاغذ سوخته و کوکرد
سوخته از هر یک چهار درم انهمه بکوبید و تر کرده اند به سرکه و طلا کند بر سعفه نیک باشد دیگر طلا
کند سعفه را اگر کهن باشد بستانند نمک و زاج سوخته و کوکرد و مازو و زرد چوبه و مرداسنگ

وزراوند و سیماب کشته از هر یک سه درم انهمه بکوبید و تر کرده اند به سرکه و طلا کند نیک باشد دیگر طلا
کند نیک سعفه را بستانند تخم و کوکرد و بکوبید و بیامیزد به سرکه و طلا کند و بشوید باب
کرم اندر کرمابه نیک باشد دیگر بشوید به آب اشنان هر روز دیگر طلا کند سعفه را بگیرند
خاکستر بید انجیر و شحم الحنظل کوفته انهمه بکوبید و بیامیزد به سرکه و تر کرده اند و طلا کند نیک باشد
دیگر طلا نیک سعفه را بستانند پنبه دانه و جلنار از هر یک ده درم انهمه بکوبید
و تر کرده اند به سرکه و طلا کند بر علت نیک باشد دیگر طلا کند سعفه را بستانند قنبیل
و ماميثا و انکبیر و جلنار و صمغ صنوبر از هر یک یکدرم انهمه بکوبید و بیامیزد بروغن کل و طلا
کند بر جای علت نیک باشد در دو سه روز پاک کرده باب ۸۸ نود یکم
اندر علاج جراذ چنین گوید محمد ابن زکریا که این علت جراذ از برودت پیوسته باشد و از
سودن خلطهای فاسد باشد و این علتهای را مطبوخ افتیمون باید دادن تا شکم نرم کرده اند
و فرود آورد و اگر چنان باشد که تن ممتلی باشد حجامت فرمود نکند و رک باسلیق بزند و غرغره
کند با یارج فیقرا جالینوس انکه یاد کردیم اندر علاج غشان و سر بشوید باب خطمی و باب برک
بید و آب ترمس و حلبه و آب جو نیک باشد دیگر این طلا بر سر کند بستانند آرد نخود
و آرد باقلا و آرد حلبه و بورق ارمنی و نخاله و انکبیر سوخته از هر یک پانزده درم خطمی ده درم
انهمه بکوبید و بیامیزد به سرکه و طلا کند بر سر و اندر گرمابه بشود و روغن بنفشه بر سر کند نیک
باشد دیگر این حب افتیمون بکار دارد بستانند افتیمون اقریطی یکدرم افسنتین چهار
دانگ بسفایج دو دانگ حب النیل یک دانگ انهمه بکوبید و بیامیزد باب و حب کرده اند و بخورد نیک باشد
دیگر باید که خداوند این علت روغنهای کرم کند بر سر و دایم اندر کرمابه رود و دایم طلا
کند بر سر بگیرد لعاب تخم بهی و لعاب بزرقطونا و خطمی سپید و آب برک چغندر
باب ۸۹ نود دوم اندر علاج کلف و نمش که بر روی باشد چنین گوید محمد ابن
زکریا که این علت کلف از نخارهای معده بیشتر باشد علاج این علت را مطبوخ افتیمون باید
دادن تا معده را پاک کند و طلا کند بر روی بدین صفت بستانند تخم خربزه سفید و قسط

شیرین

شیرین سه درم تخم چوجبه و تخم ترب از هر یک دو درم انهمه بکوبید و تر کرده اند باب مصطکی و طلا
کند بر روی و هر شبی و بامداد بشوید باب کرم نیک باشد دیگر طلا کند کلف را بدین طلا
بستانند تخم ترب پنج درم مغز بادام تلخ پنج درم انهمه بکوبید و تر کرده اند باب زعفران
و طلا کند بر روی نیک باشد دیگر کلف را بستانند مغز بادام مقشر و آرد نخود و آرد
باقلا از هر یک کفی تر کرده اند باب جو و بجوشانند و طلا کند بر روی دیگر طلا کند کلف را و نمش
که بر روی باشد بگیرد آرد ترمس ده درم تخم چوجبه و قسط و بادام تلخ و فلفل از هر یکی
دو درم اشق نیم درم وشق را تر کرده اند اندر سرکه و داروها کوفته بروافکند و بیامیزد
و قرص کرده اند تا وقت حاجت یک بستانند و بر روی طلا کند شب و بامداد بشوید باب تخم
خربزه و آب نخاله و بنفشه خشک نیک باشد طلا نیک کلف را مجربست بستانند عنزروت
و بیامیزد بزهره گاو و طلا کند بر روی نیک باشد دیگر طلا نیک که نشان آبله را ببرد از
روی و ریش را اگر بر روی باشد دست و نیکو کرده اند بستانند مرداسنگ و
ورک نی خشک و آرد باقلی و آرد برنج و استخوان بوسیده و تخم خربزه و حب اللسان و قسط
از هر یک دو درم انهمه بکوبید و طلا کند بر روی بامداد بشوید اندر گرمابه نیک باشد و مجربست
دیگر داروی که کلف را از روی ببرد بستانند پوست خایه و اشنان مرباگرده باب
خربزه و آرد جو و ورک نی و پوست عدس و آرد باقلا و فلفل و زبد البحر و ماميران چینی از هر یک
یکدرم انهمه بکوبید و طلا کند بر روی باب ترب کلف را ببرد نیک باشد دیگر داروی نیک جهره
مرده را بستانند زرنیخ سرخ مرداسنگ فلفل از هر یک دو درم کندر نیم درم انهمه
بکوبید و بیامیزد و قرص کرده اند بر جایگاه علت باب کشنیز نیک باشد باب ۹۰ نود سیم
اندر علاج داروهای که روی را سرخ کرده اند بگیرد مغز بادام شیرین
و کتیرا و آرد نخود و باقلا از هر یک پنج درم انهمه بکوبید و بیامیزد باب جو و طلا کند شب
بر روی و بامداد بشوید باب نخاله نیک باشد دیگر داروی که روی را سرخ کرده اند
بستانند زعفران و روناس و کندس و مرو مصطکی رومی از هر یک یکدرم انهمه بکوبید و بیا

باب بیاز و طلی کند بر روی سه ساعت و بشوید بآب گرم اما آب مخور د نیک باشد دیگر بخورد
دو درم زوفای برو افکند یکدانگ زعفران نیک باشد دیگر داروی که روی را سرخ گرداند
بستانند خردل سپید و زرنیخ سرخ از هر یکی سه درم اندر کوبید و بیامیزد بشیر گرم و طلی کند بر روی
هفت بار نیک باشد

باب ۹۱ نود و یکم

اندر علاج
علتهای کر و خارش که بر تن باشد چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت کر و خارش که بر تن باشد از آن
خون باشد با رطوبتها آمیخته و علاج این علت خون باید برداشتن و شکم نرم کردانیدن
مطبوخ هلیله بستانند هلیله زرد مقشر بیست درم سنا مکی پنج درم شاهتره ده درم صبر
سقوطری دو درم این همه بکوبید بجوشانند به رطل آب تا یک رطل آید و صافی کند و برو افکند صبر
سقوطری دو درم تربد و غاریقون و سقمونیا از هر یکی دو دانگ کوفته برو افکند و بخورد نیک
باشد دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از گوشت خوردن و حلوا و نبید و از طعامهای
شور و از سیر و عدس و کرنب و از آبهای ایستاده و طلی کند بدین دارو بستانند سیماب
کشته و اقلیمیای سیم و گوگرد بادسی و مازو و زرد چوبه و خربق و کندس و قلیه و حرها سنگ
از هر یکی سه درم اندر بکوبید و بیامیزد بسرکه و بزنند تا سبز گردد و برو افکند روغن گل پارسی
و طلی کند اندر گرمابه و ساعتی صبر کند و بشوید بآب سپید یا آب سرد یا آب چغندر و بریان آید و تن را
چرب کرداند بروغن گل فارسی نیک باشد دیگر داروی نیک کر را بستانند حرها سنگ
و زاج از هر یکی دو درم بکوبید و تر کرداند اندر سرکه و طلی کند نیک باشد دیگر طلی نیک کر را
بستانند گوگرد سرخ و سیماب کشته و زرنیخ سرخ و هلیله از هر یکی ده درم زراوند پنج
لیمادا این همه بکوبید و بیامیزد بزیت و سرکه و طلی کند نیک باشد

باب ۹۲ نود و دوم

اندر علاج علتهای کر خشک چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علاج کر خشک بستانند
زرد چوبه و قسط و بوره ارمنی و کندش از هر یکی سه درم میعه سایله ده درم اندر بکوبید و تر کرداند
بروغن گل و طلی کند شب و بامداد بگرمابه برود نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت گرمابه
بکار دارد و تن را چرب کرداند بروغن گل بادسی و سرکه و آب کهن نیک باشد دیگر بکار دارد

خداوند

خداوند آب پنیر تازه و آب شاهتره خورد با شکر دیگر بخورد بند فرکشتن که سود کند کر را
و خشک و سعفه را بستانند هلیله زرد مقشر صد درم سنا مکی و شاهتره از هر یکی سی درم
این همه بکوبید و بیامیزد بکشنیز و بندق کند و هر بامداد هر بندقی چند گوزی بخورد و شبانگاه
نیک باشد دیگر حب هلیله بکار دارد بستانند هلیله زرد مقشر سی درم صبر سقوطری بانزده
ده درم سقمونیا پنج درم این همه بکوبید و بیامیزد و حب کند و بخورد از آن شربتی چهار درم نیک با
شد دیگر بخورد که سود کند درد سر و درد چشم و خشک و کر و دنبل را
بستانند صبر سقوطری یکدرم هلیله زرد دو دانگ کثیرا و مصطکی رومی و شحم الحنظل و انیسون
و سقمونیا از هر یکی دو دانگ کلنج و تربد از هر یکی نیم درم این همه بکوبید بآب و حب کرداند و بخورد
نیک باشد

باب ۹۳ نود و سوم

اندر علاج بهق سپید و برص
چنین گوید محمد ابن ذکریا که این علت بهق سپید از رطوبتهای غلیظ باشد اندر همه تن و
داروی این علت را بستانند شیطرج هندی و روناس و کندس و خردل از هر یکی پنج درم این همه
بکوبید و تر کرداند بآب روناس یا آب بیاز دشتی یا سرکه کهن و طلی کند برجای علت نیک باشد
دیگر بخورد که سود کند درد پشت و درد زانو و مفاصل و رطوبتها را که اندر همه
گرد آمده باشد و برص و بهق و نقرس و فالج و لقوه و درد گوش را بگیرد سکبینج و وشق
و جاوشیر و حومل و تخم حنظل و هلیله زرد و صبر سقوطری از هر یک هشت درم شیطرج
هندی و تربد افتیمون و مقل ازرق و شبرم و فلفل و سقمونیا از هر یکی چهار درم فربیون
و حب بسبستی و مصطکی رومی از هر یکی نیم درم زعفران و سنبل و دارچینی و ملح هندی از هر یکی
یکدرم و نیم این همه بکوبید و بیامیزد بآب کرفس و حب کرداند و بخورد از آن شربتی چهار درم نیک باشد
دیگر بکار دارد تا آن رطوبتها که غلیظ کشته باشد پاک بکند بگیرد
هلیله سیاه و بلیلج و املج مقشر از هر یکی سی درم کندر و زوفا و زنجبیل و فلفل و انگبین
بلاذری از هر یکی پنج درم این دارو بکوبید و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بخورد نیک باشد دیگر
طلی کند برص را که سپید نباشد و سعفه کهن بستانند روی سوخته و شیطرج هندی و زرنیخ

زرد و قلیه و آهک آب نارسیده این همه بکوبید و تر کرداند بپوست گودکان یا سرکه کهن و با آفتاب نهند
چهار روز و طلی کند نیک باشد دیگر طلای بهق را بگیرد شیطرج هندی و زرنیخ زرد و آهک آب
نارسیده از هر یکی دو درم این همه بکوبید و بیامیزد بسرکه یا آب روناس یا آب زردی بیضه و طلی کند نیک باشد
دیگر باید که خداوند این علت معجونهای گرم بکار دارد چون معجون کمونی و اطریفل و پرهیز کند از چیز
های سرد و ترش و شور و از ماست و شیر و غذا این بیمار کباب باشد و قلیها بفلفل و دارچینی و زیره
بخورد و نبیذ تلخ سرخ نیک باشد دیگر طلی کند برص و بهق را و بهق سیاه

باب ۹۴ نود و چهارم

اندر علاج علتهای بهق سیاه از احتراق سودا باشد با خون آمیخته و خون را احتراق کند
و علاج این علت را مطبوخ باید دادن بگیرد هلیله زرد مقشر و مویز دانه برون کرده از هر یکی
بیست درم بسفایج دو درم تربد سپید دو درم این همه بجوشانند به چهار رطل آب تا به رطلی آید و برون
افکند افتیمون پنج درم و بجوشی بدهد و صافی کرده اند و برو نهند غاریقون یکدرم کوفته و بخورد نیک
باشد علتهای سودا را و فضولهای که محترق کشته باشد و سپید دیگر طلی نیک بهق را بستانند
تخم ترب ده درم کندش یکدرم قسط دو درم این همه بکوبید و بیامیزد بسرکه و طلی کند نیک باشد دیگر طلی نیک
بهق سپید را بستانند شیطرج هندی و خربق سپید و کندس و گوگرد و تخم ترب از هر یکی سه
درم این همه بکوبید و بیامیزد بسرکه و طلی کند بر جایگاه بهق نیک باشد دیگر آنک در مالد اندر گرمابه بعد از
آن درو کند نیک باشد دیگر طلی نیک بهق سپید را بستانند زراریح و شیطرج و سرکه و سوخته
و تخم قثاء الحمار دشتی از هر یکی دو درم این همه بکوبید و بیامیزد بسرکه تیز و طلی کند با آفتاب نیک باشد دیگر
طلی نیک مجرب بهق را بستانند روناس سه درم خربق سیاه یکدرم قسط پنج درم تخم ترب ده
درم این همه بکوبید و بیامیزد بسرکه و طلی کند نیک باشد دیگر بخورد این معجون که سود کند بهق سپید را
بستانند هلیله سیاه هفتاد درم خربق سپید و خولنجان از هر یکی چهار درم بکوبید و بیامیزد
بآب زنجبیل مربا شربت بخورد چهار مثقال شربت شش مثقال نیک باشد که شب و روز
هم خورد و چهل روز پیوسته دیگر باید خداوند این علت قی کند بامداد و راه نیک باشد دیگر بعد
قی کردن بکار دارد کلنگبین با مصطکی رومی پاک کند نیک باشد و اگر چنان باشد که بهق سیاه باشد

دکرد

دل با سلیق بزنند و شکم نرم کرداند بمطبوخ افتیمون و گرمابه بکار دارد و نبیذ خوردن نیک باشد

باب ۹۵ نود و پنجم

اندر علاج علتهای جذام چنین گوید محمد ابن ذکریا
که این علت جذام از غلبه خون باشد و از رطوبتها درتن و علاج این را رگ باید زدن و شکم نرم باید
کردن بمطبوخ افتیمون بستانند هلیله سیاه و هلیله کابلی و بلیلج و املج مقشر از هر یکی ده درم
عناب و آلو از هر یکی سی دانه مویز خراسانی دانه برکنده دو درم بسبایج هفت درم سنا مکی و شاهتره از
هر یکی پنج درم اندر بجوشانند به رطل آب تا یک رطل آید و صافی کند و برو نهند افتیمون اقریطی سه درم غا
ریقون و زبد و سقمونیا از هر یکی دو دانگ اندر بکوبید و بخورد تا شکم نرم کند دیگر اندام وی کسی
تن را بروغن بنفشه اندر گرمابه و روغن کدو و روغن نیلوفر طلی کند بر تن اندر گرمابه گرم و طعام این
بیماری خوردن و گوشت بزغاله و آب پنیر تازه خورد با شکر سپید و اندر تن مالد آرد نخود و آرد باقلی
و بوره اندر گرمابه گرم مالد بکار دارد و چیزهای لطیف خورد تا خون را صافی کند دیگر شیر چهار پا
خورد و جو خورد با شکر و روغن بادام و روغن کدو و نبیذ بید سفید خورد گوچک دیگر بخورد
این حب الجذام بستانند افتیمون اقریطی ده درم شحم الحنظل پنج درم خربق سیاه سه درم ودوکو
قنطریون و ایارج فیقرا و غاریقون و ملح هندی از هر یکی پنج درم بسفایج ده درم اندر بکوبید و بیامیزد
بآب و حب کند و از وی بخورد شربتی چهار درم و اگر چنان باشد که علت قوی باشد برو افکند سقمونیا دو درم
نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت بکار دارد تریاک بزرگ و مادروق و سلیثا و ایارج لوغاذیا دیگر
بخورد این معجون کرد نی تجربت کرده است هفتاد روز بستانند هلیله کابلی با چهل دانه بکوبید بگیرد
افتیمون اقریطی پنج مثقال بکوبید و بیامیزد بکشنیز با مویز دانه برون کرده یا فانیذ و بخورد از وی شربتی
هفت درم بامداد و شبانگاه دیگر باید که خداوند این علت بکار دارد حب ماهی و حب شیطرج و ایارج
کبیر بستانند صبر سقوطری بیست درم زنجبیل و خردل از هر یکی ده درم و نیم تربد ده درم عاقرقرحا
و فلفل و دار فلفل از هر یکی یکدرم شیطرج هندی و وج از هر یکی دو درم فانیذ چهار درم این همه بکوبید و
بیامیزد بآب کرفس پاک کند تا و حب کرداند و بخورد از آن شربتی سه درم و نیم بآب گرم نیک باشد دیگر مطبوخ
افتیمون نیک باشد که سود کند علتهای جذام و سودا را بستانند هلیله کابلی بزرگ صد دانه

قوباء تره باشد که در اطراف ظاهر شود و بهن کردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ تیره و بر روی آن پوستی همچون فلوس ماهی باشد
علاج آن در ابتدا فصد و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند و آنرا بهلیله زرد و صمغ و آب جرد و سرکه و زراوند طلا کنند و گرنه با سرکه طلا کنند

علاج این علت واکیماء بکار دارد و اندام را شرکند بروغنهای لطیف و تری کردن و آب کوشت بن خوردن
و چیزهای ترش و شور پرهیز کند دیگر بخورد روغن بادام شیرین با شیر زنان و نبیذ ممزوج
خورد و شبها در زنان فربه کرده دیگر طلا کند برجای علت جز نوب بنطی تر یا برک مورد یا برک
کبر بروغن نیک باشد و اگر جبان باشد که این علت قوی کشته باشد این طلا کند بستانند دو
سوخته و شیطرج هندی و زنبخ زرد و قلیر و آهک آب نارسیده از هر یکی دو درم انجمله بکوبند
و بیامیزد ببول کودکان یا پیر کهن و طلا کند برجای علت دیگر طلا کند نیک بستانند تخم
جرجیر ده درم زهره کاو داشتر پنجدرم سرکین خروس هفت درم ذبح کرمانی چهار درم رک برد
قطونا ده درم انجمله بکوبید و بیامیزد ببول کودکان یا ببول سک سیاه بر قرونعی بونا لول

باب ۹۲ صد یکم اندر علاج علتهای شری یعنی دلم چنین کوید محمد ابن زکریا
که این علت شرا از صفرای سوخته باشد با خون و این علت جوانانرا بیشتر باشد و علاج
این علت را رک باید زدن و خون بسیار برداشتن بدو راه و سر راه و شکم نرم کرداند بدین
مطبوخ هلیله بستانند هلیله زرد مقشر و سنای مکی از هر یکی ده درم آلو و عناب از هر یکی
بیست پنج دانه خرمای هندی و شاهترج و برک کاسنی از هر یکی پنج درم انجمله بجوشانند بدو رطل آب
تا یک رطل آید و صافی کند و بر وی افکند شکر سپید و بخورد تا شکم فرو د آید دیگر طلا کند تن را
بسرکه و روغن کل پارسی بشب و روز و چیزهای سرد و لطیف خورد تا بکوهد و پنجلکد کند

باب ۹۳ صد دوم اندر علاج علتهای قوبا یعنی کریوه و هو الشانی
چنین کوید محمد ابن زکریا که این علت را کر و خوانند و این اخلاطهای فاسد باشد و سوخته و
قوت تبدیل باشد پس طلی کند آن جایگاهرا بروغن کل پارسی و سرکه تیز دیگر بستانید حاض
ترش دیگر بستانند اقاقیا و سرکه تیز بیامیزد و طلا کند بر علت دیگر بستانند عفات و سرکه
تیز دیگر بستانند بوشق و سرکه تیز دیگر بستانند سبوسته جو زتر دیگر بستانید بکوکرد و
حلبه و قردمانا از هر یکی دو درم برک انجیر خشک و سوس از هر یکی نیم درم انجمله بکوبید و تو
کرداند بسرکه و طلا کند و کرم کند با آتش نیک باشد

باب ۹۴ صد سیم

در کتب مرکبات نوشته و تنبور صنفار سودای بحری کرا قوبا مانند و شبیه است بسعفه بسیار
چه قوباء در سطح ظاهر میباشد و اکر چه جرب نیز در مجاور او را متقرح سازد سبب سعفه مانند

بکوبید و بکیرد افیمون اقریطی دوازده مثقال اسطوخودوس دو مثقال انجمله بکوبید و بیامیزد بکشمش
با سویز دانه کشیده یا فانیذ و بخورد از و شربتی هفت درم با صداد و شبانگاه نیک باشد دیگر این دارو بخورد
که جرب حبست علت جذام را بستانند تخم ترب نیم قفیز بهاشمی و بکوبید درست و بر وی نهند شکر و بخورد هفت
درم با مداد دیگر حب افیمون که سود کند جذام را و داء الثعلب و داء الفیل را بستانند افیمون
اقریطی چهار درم بسفایج سه درم تخم حنظل و سقمونیا و بلیلج هندی و عصاره افسنتین از هر یکی سه درم
صبر سقوطری دوازده درم غاریقون سه درم تربد سپید دوازده درم انجمله بکوبید و بیامیزد باب کرنب
و حب کرده اند و بخورد از آن شربتی چهار درم با آب کرم نیک باشد دیکر باید که حذا و ندا این علت بستانند افعی
جوان دم و سر آن بیفکند و شکم آن پاک کند و بشوید نمک و در دیگ افکند و بجوشانند تا مهرا
کرده با آب شبث و نمک بخورد و آن را خاصیتی عظیم است اندر تب علت جذام و روغنهای لطیف خورد و ابازیر
لوغا دیا بکار دارد دیگر سود کند تن را و خلطهای مختلف را اگر غلیظ کشته باشد و قولنج چو سه نیم
و عفونت سوخته را سود کند و سکته و فالج و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و درد
شقیقه و درد سر و وسواس و تغیر عقل و نفس و درد کا و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق النساء و داء
الثعلب و حوقهای کهن را اگر روی کشته باشد و حیض را بکشاید بستانند تخم الحنظل پنجدرم بیاد
کوهی پخته و غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا و وشق و سیر کوهی از هر یکی دو درم و نیم افتیمون اقریطی
و کمادریوس و مقل ازرق و صبر سقوطری از هر یکی سه درم کبابه ترکی و ساوج هندی و هوفا ریقون
و افراسیون و جعده و سلیخه و اذخر و فلنجه و فلفل سیاه و سپید و دار فلفل و زعفران و دارچینی
و جاوشیر و سنبل و سکبینج و حب بلسان و مر و تخم کرفس کوهی و زراوند و براز و عصاره افسنتین و
فرفیون و سنبل الطیب و حماما و زنجبیل از هر یکی دو درم حنطیانا رومی و اسطوخودوس از هر یکی یکدرم
و نیم انجمله بکوبید و بیامیزد بنبیذ مثلث و معجون کند با انگبین و بعد شش ماه باید خوردن از وی شربتی
چهار درم نیک باشد و مجربست و اگر بدین نیک نشود خداوند بیمار را جبر کنند نافع بود انشاء الله تعالی

باب ۹۶ صد ششم اندر علاج علتهای ثالول آبله سک دخ نیز کویند چنین کوید
محمد ابن زکریا که این علت را ... خوانند و این علت پوسته عصبی باشد و از سردی و خشکی باشد
و علاج

اندر علاج علتهای جراحتهای کهن و تازه چنین کوید محمد ابن زکریا که این جراحتهای تازه را بستانند
صبر سقوطری و مر و کندر و عنزروت و خون سیاوشان از هر یکی دو درم انجمله بکوبید و مرهم
کرداند بروغن خل و بکار دارد نیک باشد دیگر مرهم اسفیداج که سود کند جراحتهای تازه و
حرارت و کرمی اگر سوخته باشد و منفعت کند قرحه که اندر دو دکان باشد و سود کند که
بیلا کانی که از هر جا دهند بستانند مرداسنک یکدرم اسفیداج بلخی پنجدرم انجمله بکوبید و بستانند
موم زرد و سپید دو درم و روغن کل پارسی پنجدرم و بر آتش نهد تا کرم کرده و داروها بر وی
افکند و بزنند و بهلد تا سرد شود و بر وی افکند سپیده خایه و مرهم کرداند اندرها و بکار
دارند نیک باشد دیگر مرهم منکح جراحتها را اگر کهن کشته باشد و دلیها را اگر سخت باشد بستانند
زیت بیست درم مرداسنک سرخ و سپید از هر یکی دو درم انجمله بکوبید و بجوشانند با زیت تا سبز
کردد و سیاه و بر وی افکند جاوشیر و بارزد از هر یکی یکدرم و مرهم کرداند و بکار دارد نیک باشد
دیگر مرهم زنجار مجرب که سود کند جراحتها را و قرحه را و کوشت پوسیده را بخورد بستانند
زنجار ده درم وشق هفت درم زنجار را بکوبید و وشق تر کرداند با انگبین و بزنند و زنجار بر وی
افکند و بیامیزد با روغن زیت و اندر وی افکند و چندان بزنند که نرم کردد و سرکه و روغن نیز
افکند چندانکه مرهم کردد نیک باشد دیگر مرهم سرخ مجرب بستانند مرداسنک و عنزروت
و صبر سقوطری از هر یکی شش درم عنزروت سرخ چهار درم خون سیاوشان پنجدرم انجمله بکوبید و
بسایید بروغن کل پارسی و سرکه مرهم کرداند که این کوشت رویاند نیک دیگر مرهم زرد نیک
مجرب باشد جراحتها را و ریشها را بستانند مرداسنک و اسفیداج و صبر سقوطری و عنزروت
و زرد چوبه از هر یکی پنجدرم انجمله بکوبید و بر وی افکند زیت و سرکه و بزنند تا مرهم کردد نیک باشد
دیگر دارو و مجرب ناسورها بستانند آهک آب نارسیده و زراریح و زرنیخ زرد و سرخ
و نشادر از هر یکی سه درم انجمله بکوبید و بر ناسور بر اکند نیک باشد دیگر داروی مجرب
ناسور بستانند خون سیاوشان و تخم الحنظل و بلادر سیاه و پوست ملک کبره و تربد
سپید و شبرم و استخوان ماهی از هر یکی سه درم انجمله بکوبید و بیامیزد بروغن حل یا روغن زنبق
و مرهم

باب سیوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصال باشد که در لحم حادث شود و علاج او آنست
که آنرا از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چیزی در آن نیفتد که مانع التیام باشد و آن را چنان
به بندند که بیکدیگر متصل کردد و اگر متصل نشود بباید دوختن و اگر جراحات غایر باشد ذرورات ملحم
و مجفف استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر در آن وضع و وسخ
بسیار باشد این ادویه را با عسل بسرشند و استعمال کنند و بنبه کهنه در آن مالند تا پاک شود و اقسام
ذرورها و مرهمها بیشتر استعمال کنند مرهمی که کوشت برویاند کندر و انزروت و ایرسا از هر یک
درم مرداسنک سه درم بکوبند با موم و روغن زیت مرهم سازند مرهمی دیگر که کوشت برویاند خون
سیاوشان و انزروت و زعفران ... بکوبند و در آن ریزند جراحت ... آنست که با ورم
و کسر و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن و علاج آن فصد با سلیق باشد و تناول شربت از تمر هندی
و آب انار ... نقوع ... واکر کسر استخوان بوده ضماد ... استعمال کنند اگر با ورم باشد ...
کشنیز و روباه تربک و سرکه طلا کنند و اگر کوشت فاسد شده باشد مرهم زنکار بر آن نهند و ببندند
جراحات عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود و علاج او آنست که ... سرد و آب سرد
نگاه دارند و آنرا بروغن زیت می مالند و به بندند تا ... و از حدوث ورم ایمن شوند بعد از آن
فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و ببندند و اگر متورم شده باشد فلقدیس یکدرم زاج نیم درم توبال
مس ده درم ... پنجدرم و کندر هفت درم ... سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند و در شمع
با آن صمغ کنند و در دیک ... مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه ... قطعی بکار دارند و اگر آن جراحت
موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متأذی نشود و بروغن داغ کنند و نقرات را بروغن ...
و به مرغ و مغز ساق کاو بمالند و اگر بسر جراحتی واقع شود و بنواحی غشا و دماغ رسد علاج او آنست که ...
شربت ... بنهند و بر آن نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود بعد از آن ذرورات استعمال کنند
جراحات عروق جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود و علاجش آنست که خرقه بسرکه و کلاب بیالایند و در
جراحت افکنند و اطراف جراحت بمرقات قویه طلا کنند و ... بسوزانند و کحل فرو آتش ... مانند
و بر جراحت ... که ... کوبند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرکوش بدان آلوده کنند
و بر آن نهند و به بندند قروح ... جراحات و خراجات مفتحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آنرا
صدید کویند و اگر غلیظ از آن ... کویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تنقیه طبیعه کنند ...
و قوت ... و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه محلله مجففه مثل مرداسنک و زرچوبه و ...

مهک و پوست انار و گلنار و مرو بذر ورد استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صلب باشد ذرور از صبر و عود کنند و خون
سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرداسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند
ناصور قرحه باشد که کهنه شود و ابدا مال نبندد و آن غور باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد
و دایما رطوبات از آن روان باشد علاج آن آنست که [illegible] کهنه آن بنشتر تر کنند و بعد از [illegible] بپالایند و در آن
کنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر مفید نیفتد [illegible] و گوشتهای ردی زایل کنند [illegible]
الکل یا داغ کنند   باب چهارم در کسر و خلع و حرق و مانند آن کسر تفرق اتصالی بود که عظم را حادث
شود علاج آن اولا فصد و تغییر طبیعت کنند عظم را محکم ببندند و اگر از [illegible] پیدا شود بکشایند
و آب گرم بر آن ریزند و عصابه بسرکه و گلاب کنند و بدان بنهند و ببندند چون [illegible] روز بگذرد [illegible]
مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند و اغذیه [illegible] مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر [illegible] ورمی
باشد صندل و آب کاسنی و آب کشنیز طلا کنند و ببندند و اگر از آن خون آید کندر و مورد و خون سیاوشان
بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل
بگوشت باشد بجای بنهند و ببندند و معالجات جراحت بجای آرند خلع آنست که مفصل از جای خود
بیرون آید و علامت او آنست که مفصل از هیات خود بگردد و حرکت که او را میسر بود نتواند کرد علاج
او آنست که مفصل را برفق بجای خود برند بعد از آن تسکین وجع و ازاله کنند و [illegible] آنست که مفصل
از جای برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعض حرکات نتواند کرد و [illegible] که
عارض عظم شود [illegible] تفرق اتصال حادث شود و علاج [illegible]

[illegible]

و شلغم و کرنب و عدس و انجیر بجوشانند و انگشتان در آن بنهند یا انجیر در شراب بجوشانند و [illegible] سازند
اگر رنگ انگشتان تیره شود نیشتر بزنند تا خون بیاید و عدس در زیت بجوشانند و طلا کنند آکله تعفن
[illegible] بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی [illegible] که مانع آن شود یا بسبب سموم یا دوای [illegible]
که [illegible] باشد پس اگر ببینند که رنگ عضو متغیر میشود و [illegible] او زایل میشود در ابتدا
تعفن باشد آنرا بعفوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل در سرکه طلا کنند و فصد [illegible] کنند که [illegible]
[illegible] آن عضو [illegible] ارسال علق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارده ساکن شوند و خیار
و کدو [illegible] خورند و کاهو و کاسنی و خیار و کدو تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو
سیاه شود [illegible] ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل شود
پاک گردد [illegible] مرهم [illegible] استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود و زاید شود داغ کنند
اگر [illegible] قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بمانند   باب پنجم در جذام و امراض جلدی
برص سفیدی باشد که در بدن پیدا شود بهق ابیض سفیدی [illegible] رطوبتی محترقه که طبیعت [illegible] کند [illegible]
زایل شود بخلاف برص کلف [illegible] خیلان [illegible]
[illegible]

ومرهم کرده اند و بر نهند نیک باشد دیگر داروی مجرب ناسور را آزموده است   بستانند
عنزروت و کوکرد زرد از هر یک یکدرم انجار بکوبند و بیامیزند بانگبین و بنهند نیک باشد دیگر دارو
مجرب ناسور را   بستانند بنجاد بخدرم عنزروت و زنجفر از هر یک سه درم کندر یکدرم انجار
بکوبند و ببیزد و بمیل اندر سوراخ نهند و ببندد سخت تا دارو بر آن آید و اگر بیشتر آن باشد
برو پراکند تا گوشت سرخ شود و پس این مرهم کند سپید نیک باشد دیگر داروی که آماس را
که از حرارت و گرمی باشد   بستانند سقوطری و مر و عصاره مامیثا و حضض و زعفران
و افیون و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک یکدرم انجار بکوبد و بیامیزد باب عنب الثعلب و طلا کند بر جای نیک باشد
دیگر داروی نیک اعضا را بکشاید و خون را ببندد و گوشت بود و بجود   بستانند زاج
کفشکران و شب یمانی و مازو و پوست انار از هر یک بنجدرم روی سوخته ده درم و نیم درم خون سیا
وشان از هر یک یکدرم و نیم سعد سوخته و کاغذ سوخته از هر یک بنجدرم انجار بکوبد و بر علت
پراکند نیک باشد دیگر داروی نیک باشد ضربت را اگر رسیده باشد از کارد و یا شمشیر
و خون عظیم   بستانند عنزروت دو درم خون سیاوشان و حلبنا و پوست انار
از هر یک یکدرم انجار بکوبد و بر علت پراکند تا خون را ببندد نیک باشد دیگر داروی که دملها را
برساند و پخته کرداند   بستانند خمیر سه درم بورق ارمنی و نمک از هر یک دو درم سرگین
کبوتر دو درم انجم بکوبد و زیت بیامیزد و بر نهد بر دنبل نیک باشد دیگر داروی نیک که دنبل را
سوراخ کند   بستانند انجیر خشک و بجوشانند باب و بکوبد و بر وافکند بوره ارمنی و
زیت اما خل یا روغن گل و بر نهد تا سوراخ کند دیگر داروی خوک را پخته کرداند
بستانند زفت و نرم کرده اند بآتش و بر وافکند دل کرنب سوخته و بیامیزد و بر و نهد نیک
باشد باب صد چهارده اندر علاج کشتن عقرب جنین کوید محمد ابن زکریا
که زهر کژدم سرد بود و علامتش آن بود که دو ساعت بگزد [illegible] آید علاج آن بستانند کاورس
کوفته با نمک و تر کرده اند ببیزد و بر نهد بر جای علت دیگر بکیفال دلک حنظل خشک کرده اند و کوفته
باب بجوشد و در حلیت باده درم ببیزد یا شقال حنظل تا داروی بجوشد باب و بر زخم نهد و باتش

کرم کند و آب کرم بریزد و روغن زنبق و جند بید ستر و فربیون در د کرده و بالیحند بار بنهاد
دیکر تریاک اربعه که سود دارد زخم کژدم و زهر همه کزندکان را و جنبه کویند بزشکان که بجای
تریاک بزرک باستد — بستاند حنطیانای رومی و زراوند دراز و حب الغار و مر از هر یکی
سه درم الجمله بکوبد و بیامیزد با انکبین و معجون کند شربتی اندری یک مثقال بود باده دو درم نبیذ کهن
نیک باشد — تریاک کشتن کژدم را بستاند کبر و افسنتین و زراوند و دانه حنطیانا از هر یکی
سه درم الجمله بکوبد و معجون کند با انکبین و از معجون سبقی بخورد — تریاک نیک زخم کژدم را
سود کند زهرهای کزندکان را بستاند حنطیانا رومی و زراوند کرد و مر و حب الغار و جند بید ستر
و قسط و سداب دشتی خشک و فودنج خشک و عاقرقرحا و زنجبیل و فلفل و شونیز و حلتیت از هر یکی
یک درم الجمله بکوبد و معجون کند با انکبین و بخورد از و شربتی سه درم با نبیذ نیک باشد و از این
داروها و تریاکها چیزی نباید نبیذ کهن خورد با سیر و اکر این بیمار تریاکها بخورد و او را تبی
کرم آید پس او را دوک بباید زدن و آب جو بباید خوردن و طعامهای خشک بلغمی سخت کاد نکند
که از و بیماری خیزد و جایگاه علت که کژدم بسیار باشد که قی نباید خوردن تا مضرتی نباشد والله اعلم

باب ۱۰۵ صد و پنجم اندر علاج زخم مار که بکزد چنین کوید محمد بن ذکریا که اکر
چنان باشد که مار بکزد آن جایگاه را ببندد و زود سخت محکم و جایگاه کشته را حول کند حجامت
کنند تا خون بسیار بیاید و انکه حجامت بر نهند و بفشارد تا خون بباید بسیاری و بر و نهد سیر
و سرکه و نمک اندر ساعت دیکر این دارو بر نهد بستاند جند بید ستر و فلفل و زنجبیل سیج از هر یکی
یک درم تخم شبت یک درم ابهم بکوبد و تر کرده اند بمی پخته و بر نهد بر جایگاه زخم مار دیکر بستاند
برک شبت و آب مرزنجوش و فلفل و سداب و سیر و حلتیت ابهم بکوبد و با نبیذ بخورد سه درم
نیک باشد دیکر تریاک طین و این تریاکیست مجرب زهرها و سمومها را پاک کند از تن مردمان بجمله
که این تریاک را خاصیتی عظیم است اندرین زهرها — بستاند کل مختوم و حب الغار از هر یکی
دو درم حنطیانا رومی و زراوند کرد و تخم سداب و مر از هر یکی یک درم ابهم بباید کوفتن و اندکی
روغن کاو در و درافکند و بدست بمالد و با انکبین بیامیزد و نگاه دارد و بخورد از این دارو کسی که

که زهر واش داده باشند و قی کند که این تریاک پاک کند همه زهرها از تن مردمان — تریاک
مثرودیطوس که تریاک بزرکست که سود کند همه زهرهای قاتل را و سود دارد سدهای جکر و آماس
سپرز که اندرین بود و رطوبتها را که اندر شکم باشد و سپرز و سود کند خون را که از شکم همی رود
و از اعضاها خون فاسد و عرق کشنیز و بیم آید از صحه و تنک در دمعه و درد کای
و کلی و مثانه و سنگ مثانه را پاره پاره کند و بول را بکشاید و سود کند علتهای سودا را که اندر
باشد و حیض و بیماری زنان را بکشاید و جمله زهرهای قاتل را سود کند و دیوانکی را سود کند و
لون را نیکو کند و نکوت و انفلیثر را ببرد — بستاند مر و کثیرا و زعفران و غاریقون
و زنجبیل و دارچینی از هر یکی ده درم سنبل الطیب و کندر و تخم سپید و عیدان البلسان و
اسطوخودوس و المحدان رومی و حب البلسان و اسطوخودوس و قسط تلخ و مازو و علک البطم و دار
فلفل و جند بید ستر و عصاره لحیة التیس و میعه سائله و جاوشیر و سنبل هندی از هر یکی هشت درم
سلیخه و فلفل سیاه و سپید و وجه و اکلیل الملک و سیر دشتی و تخم جوز کوهی و روغن بلسان و فرصه
فرفیون و مقل ازرق از هر یکی هفت درم و شق و سنبل و مصطکی و صمغ عربی و تخم کرفس کوهی و قردمانا
و تخم دانه و کلسخ پاک خشک و حنطیانا رومی و مشک طرامشیع از هر یکی پنج درم انیسون و مویز
اقاقیا و موفا و بیقون و سلیخه اسقنقور از هر یکی چهار درم و نیم و اسارون و سکبینج و جوز از هر یکی
سه درم افیون دو درم و جدی سه درم برک سداب دو درم و نیم ابهم صمغها ترکرده اند اندر نبیذ
دیکر داروها جمله بکوبد و آن صمغها اندر هاون افکند و نرم کرده اند و داروها برو افکند و معجون
کند با انکبین کف برداشته و بخورد از وی شربتی چند بندقی اکر بزرک باشد و اکر کودک انشاء الله

باب ۱۰۶ صد و ششم اندر علاج کزیدن سک دیوانه چنین کوید محمد بن ذکریا که چون
سک دیوانه بکزد آن جایگاه ابلیدی اندر باید مالیدن و نشتر باید زدن در میان او تا خون بسیاری
بیاید و آن جایگاه حجامت باید کرد تا خون بسیاری بباید و آن جایگاهها بر بندد این مرهم
بستاند جند و جرجیر و پیاز ابهم بکوبد و مرهم کرده اند بروغن کاو بر نهد بر جایگاه علت و سله
کردنش کشنیز بود دیکر بستاند ملاذ و روغن و دو سیر و اکر پلایع کنی از مختصر باشد و اکر سه روز

پایک هفته آن بیمار است اندر که زود زهر به همه تن پراکند و سخت بد باشد و لیکن دست باز نباید داشتن
و آن چیزها که یاد کردیم انجا بر نهد و زود باید کرفتن به علاج پیش از انکه آب نتواند خوردن پس هفته
یا دو هفته یا چهل روز و برخی چنین کفته اند که پس شش ماه بترسد این علت او را بر بود که طبعش تر بود
دیکر انکه نخست شکم بباید راندن بحبها و داروها چنانکه یاد کردیم و نبیذ و حلوا خورد و بهم خواب
و شادی و نشاط کردن و بباید دادن داروی جالینوس خرچنک — بستاند خرچنک جوی و در دیکی
باید نهادن و اندر تنوری فرو نهادن و دست باز داشتن تا بسوزد نیک چنانکه بتوان سودن دیکر
بستاند و دیکر بستاند جوی حنطیانا و پنج جو کندر و جوی از این خرچنک سوخته و همه یکجای بساید
و بامداد از آن دو درم بیمار را بدهد و شبانگاه هم چنین و جالینوس چنین کوید که هر که از این دارو
بخورد هرکز از آب نترسد و اکر کسی را سک دیوانه بکزد و از آب بترسد بجانب در باید شدن سرد و حلتیت
باید کردن بدان که قلبی بکنی دراز و در دهان آن بیاد نهی و آب در ریزی اندر آن انبوبه چنانکه او ننیند
و روغن بر سر شو در مالی و بهم تن حقنه کند او را با آب جو و روغن بادام و لعاب بزرقطونا و تخم بهی تا اقتضا
نکند و جالینوس چنین کوید که هر که را سک دیوانه کزد پاره نان بدان خون بیالاید که از آنجا همی آید و پیش
افکند اکر آن سک نان بخورد بدانکه آن سک که او را کزیده دیوانه بوده است دیکر بکیرد کوز بکوبد و آنجا بر نهد
یک شب پس بامداد بر مرغ افکند اکر کرسنه خورد بدانکه او سک دیوانه است و اکر مرغ سخت کرسنه است
بخورد در ساعت بمیرد

باب ۱۰۷ صد و هفتم اندر علاج زهرها
دادن کسی را که قیر داده باشند علامت این زهر آن باشد که زبانش بیاماسد و سرفه بکیرد
و پس بیفتد همچون علت صرع و از هوش بشود و چشمهاش بزرک شود علاج این علت قی
کردنست و بدهد تا بخورد تخم شلغم پخته با روغن کاو کهن و چون قی بسیار کند بلوط بزد
و بخورد نبیذ چهار وقیه بر او افکند نیم درم دواء المسک در آن کرده بود قیر از طبع شلد
اکر بدین به نشود تا بخورد تریاک افاعی یا تریاک اربع یا تریاک مثرودیطوس که
این قیر زهر قاتل است

باب ۱۰۸ صد و هشتم اندر علاج آنکه سر سنبل داده
باشند اما علامت او این بود که زبانش سیاه باشد بسیار علتها افتد چون سرسام

قی باید کردن چند بار بستاند کافور و ماورد و صندل بر حکو طلا کند و لیشن جو با جلاب
سیب سرد کرده بخورد و بسیار برف بر آن بنهد و بخورد و طعام این بیمار نادرین خورد و
خیار و دوغ بر آشامد بسیاری و آب جو و آب عنب الثعلب خورد نیک باشد انشاء الله

باب ۱۰۹ صد و نهم اندر علاج زهر ملنک داده باشند چنین کوید محمد
بن ذکریا که خداوند این علت قی کند و قیش سبز بود و طعم صبر یابد در دهان و چشمهایش درد
باشد او را تریاک طین باید دادن — بستاند کل مختوم و حب الغار از هر یکی جزوی انجم
الطباشیر چهار جزو و تخم سداب و مر از هر یکی نیم جزو الجمله بکوبد و معجون کند با انکبین و بخورد از آن
شربتی چند کوزی نیک باشد و چون بکند در آب ریحان و سر غم نشیند و باید که کرم نباشد و چون
سر روز بر آب بسته بنود و چون از آن بختی سه ساعت بر آید علاج او چنان باید کردن که ما کواد
کفتیم

باب ۱۱۰ صد و دهم اندر علاج زهر یاد کرد داده باشند چنین کوید محمد بن
ذکریا که از این زهر مردم کم برهند مکر آنکس که خدای تعالی خواهد این بیمار را بباید دادن تریاک
افاعی یا تریاک مثرودیطوس دیکر روغن کاو بخورد چند بار و باید که کرم بود و نبیذ خورد
و آب کوشت خورد یا دواء المسک

باب ۱۱۱ صد و یازدهم اندر علاج
که سرو نیز کوی داده باشند باید که این علت را قی کنند چند بار دو روغن کاو و انکبین بسیار خورد
کرم کرده دیکر بستاند فندق و فستق و هر دو بهم بکوبد با انکبین و روغن کاو بیامیزد هر روز
چند کوزی بخورد سه چهار بار نیک باشد

باب ۱۱۲ صد و دوازدهم اندر علاج
خوی اسب داده باشند علامت این زهر او بود که روی بیاماسد و سرخ باشد و کلو تنک در کیرد
و از همه تن خوی بد و در بسیار علاج این علت را زهر را قی باید کردن با آب انکبین و پس او را باید
دادن می پخته و روغن کاو و چند بار و دیکر بدهد او را نیم درم زراوند و نیم نمک اندر وی بکوبد
و با آب کرم بباید دادن تا بخورد دیکر تریاک طین بخورد چنانکه یاد کردیم

باب ۱۱۳ صد و سیزدهم اندر علاج که زراریح داده باشند علامت این زهر آن باشد که زهار تنک در آید و بو
لش چون باشد و حقیب او بسوزد و بول بند و قضیب بیاماسد و مثانه و کرد بر کرد دهان

دکلو سوزد و پنداری که آتش از وی بر آن می آید علاج این زهر قی باید کردن باب کرم و روغن شیر
و انجبین پخته چند بار دیگر بدهند او را لعاب بزرقطونا بجلاب یا آب بن بن و طعام این بیمار حریرک
بخورد و حقنه کند بآب جو و روغن کل یا بسی و خطمی و شبت خابه و سپیدهٔ خابه و لیس قیضش باز افکند و روغن
بادسی بیاشامد و آب مرغ فربه با روغن بادام بخورد در آب نشیند و انجبین پخته خورد بنفشه و مغز
بنفشه بکار دارد و سیر دایم بخورد و اگر باشد که زهر گران بود و دیر بود و دل بزند از باسلیق
و در آب نشیند باب ۱۱۴ صد چهاردهم اندر علاج کسی که افیون داده باشند چنین
گوید محمد ابن ذکریا که در دوم افیون مردم را بکشد علامت آن بود که گذار برند و بود که بهرش خارش
افتد و از دهنش بوی افیون آید و زبانش فرو ایستد و بادریک بباشد و ناخنهای او دیر بر آید
و پوست کشد و خوی سرد بر آید این زهر را قی باید کردن باب شبت و انگبین و ملح هندی و حقنه
کنند تیز چنانکه یاد کردیم و نبیذ کهن خورد قوی که در وافکندن باشد دارچین چند بار بخورد و
خوردش انگیزاند بکند بش و جندبیدستر و حلتیت و فلفل سیاه و چیزهای گرم خورد و سر انجام زود
آرد و بخسبند و این تریاک بخورد که وصف کنم سنبقی یا چند گونی سر باد نستاند جند بیدستر
و حلتیت و فلفل سیاه و آنجل از هریکی سر درم انجدا بکوبید و بیامیزد با انگبین و معجون کند و بخورد دیگر
سیرها خورد و سیر و گوز و طعامهای بروغن زیت و نبیذ صرف خورد که دو کرده باشد دارچینی
و در تن مالد روغن قسط یا روغن سوسن که گرم کرده بود و بدهد جندبیدستر هر ساعتی
و اگر خارش نیک بود و در آب گرم نشیند نیک باشد باب ۱۱۵ صد پانزدهم
اندر علاج کسی که او را بنگ داده باشند چنین گوید محمد ابن ذکریا که علامت این علت زهر آن بود
که سر درد کند و کف از دهان بر آورد و چشمانش سرخ گردد علاج این زهر را قی باید کردن بآب انگبین
و انجبین پخته و بوره ارمنی بخورد و شیرها و دوقی بکند و همان علاج کند که در باب افیون یاد کردیم
نیک باشد باب ۱۱۶ صد پانزدهم اندر علاج آنکه او را آب کشنیز داده باشند
چنین گوید محمد ابن ذکریا که علامت این زهر آن باشد که سر درد کند و بوی کشنیز آید از نفسش علاج
این زهر را قی باید کردن و بیاید خوردن زرده خایه نیم برشت چنانکه فلفل و نمک کوفته در و

فستان

عطش

فستان بود و آب مرغ پخته فربه خورد اندکی را و چون فلفل نا با صلاح آید باب ۱۱۷
صد هفدهم اندر علاج که بزرقطونا داده باشند چنین گوید محمد ابن ذکریا که علامت این زهر آن
بود و کرب بسیار کند و دم دشخوار تواند زدن باید که علاج این زهر را قی باید کردن بآب نرب و
انگبین و شبت و بورق ارمنی و ملح هندی در وی کرده باشد و طعام این بیمار که دهندش زرده خایه
نیم برشت خورد که فلفل و حلتیت و نمک اندرو کرده بود و نبیذ قوی باید که خورد تا زود بهتر شود
نیک باشد باب ۱۱۸ صد هجدهم اندر علاج فربیون داده باشند چنین گوید محمد ابن
ذکریا این زهر سخت گرم بود و دو تن و شکم براند و اندوه آرد علاج این علت زهر را قی کند بروغن
گاو و اترک انفس او بخورد و روغن کل یا بسی و چون خوش تر باشد باید خوردن لسبت با جلاب
و آب برف و باید که بخورد آب نار و آب سیب و سرد و زرد و آب سرد باید نشستن که نیک باشد
این علت را باب ۱۱۹ صد نوزدهم اندر علاج که سماروغ داده باشند چنین گوید محمد
ابن ذکریا که این علت زهر سرد است و بود که بکشد که سرد است و گران و خوردنش نیک بد
پرهیز کند پس اگر خورده آید آن باید خوردن که آنجایگاه معروف آورده باشد و کسی که رده
و بدان زیرک بود و از خوردنش بادی خیزد و قولنج آورد و از هوش بشود و خوی سرد آورد
و بود که بکشد علاج این زهر را بباید خوردن آنگاه بابوره ارمنی و ملح هندی با سکنجبین و جوا
رش زنجبیل بخورد باب ۱۲۰ صد بیستم اندر علاج کسی که مهاسک داده باشند
چنین گوید محمد ابن ذکریا که علامت این زهر او بود که شکم سنود و زبان گران کند و همه تن آماس
گیرد علاج این زهر را قی باید کردن با انجبین پخته و آب شبت و بورق ارمنی بسیاری و شکم بکشاید
بجلاب و سقمونیا و بخورد انیدادی تا بول را بکشاید نستاند تخم کرفس و تخم خربزه و فنقی
و مرو تخم خرچیا از هر یکی جزوی انجدا بکوبید و بخورد به او دو مثقال با نبیذ کهن و قیر پخته و کرفس
تا بول را بکشاید و نیک باشد باب ۱۲۱ صد بیست و یکم اندر علاج که اسفیذاج داده باشند
چنین گوید محمد ابن ذکریا که علامت این زهر آن بود که نفس گران باشد و سر فرو بود و تن سست
باشد علاج این زهر را بخورد و انجبین پخته باب انگبین نیک باشد دیگر نستاند سقمونیا بکدانک و نیم

[illegible]

باب انکبین بخورد تا شکم براند و بعد از آن بخورد عصاره افسنتین با آب انکبین چند بار و اگر بول اندرد
بخورد مانند ادویه که در علاج استسقا یاد کردیم که بول را بکشاید باب ۱۲۲ صدوبیست دوم

اندر علاج اهکر و ذربح و صابون و نجار کرده باشند محمد ابن ذکریا گوید که این دارو ها سخت عظیم گرم بود
درود کانی ریش کند و قرحه پدید آورد دروی علاج این زهرها آنست که بخورد آب گرم با جلاب چند بار تا اندرون
پاک فرو شوید و پس بخورد دوغ و آب جو که منفعت کند قرحه را اندرون و کانی باشد و لین بکند انشاء الله

باب ۱۲۳ صد و بیست سیم اندر علاج تب غب دونه که بود دروزی نکبی چنین گوید محمد ابن
ذکریا این تب غب سخت که پدید آید نرگرم و نه سرد ولیکن تن را گرم بکند و درد سر آورد و تشنگی بود و حرارت
و کرب بود و سخت خاصه که بیمار را طبع گرم بود و قی افتد و بود که شکم نرم بود و صفرا فرود آید زرد
و ریش سخت بزنک باشد و راست و گونه بول او اتشی بود و بویش ناخوش بود و این اکثر را بتر باشد
که طبعش گرم و خشک بود و با رنج رسیده بود و بابی خواب و با طعام خورده باشد سخت گرم و با نبیذ خورده
بود که این تب از این علامتها چیزی که نرم وصف کردیم علاج چون این تب قوی باشد گرم و طبعش خشک
او را بباید دادن سه درم هلیله زرد که تر کرده در آب شبی و روزی پس بدست بمالد و صافی کند و بر وی نهد
بیست درم ترنجبین و بامداد بگا بخورد و اگر طبیعت سخت خشک باشد دانگی و نیم سقمونیا بخورد با جلاب
تا آنکه تب کم نباشد و با ذنیا بود علت و اگر یابد ضعیف بود پس آن تدبیرها یاد کردن که یاد کردیم
و اگر بیمار ضعیف بود بیماری او سخت بود بخورد این شراب آلو بستانند هر شبی ده درم خرمای هندی
و بیست آلو بخارا خشک و بجوشانند با رطل آب و بدست بمالد و صافی کند و بروی افکند ده درم شکر
چون بخواهد خفتن بخورد نیک باشد و بامداد آن بخورد آب جو بنزد بگرمابه و جای نشیند که بادی
برود خوش تا طعامش بگوارد و طعام این بیمار ترها و مزوها باشد سرد لطیف و باید که خدا
و ندا این علت پرهیز کند از گوشتها لحم و شوربا و بخورد تخم خیار و تخم کدو و مقشر بخورد و تخم
کاهو در وقت تب و آب جلاب با سکنجبین شکری کرده نیک باشد اگر خدا وند این علت شکم نرم باید
کردن بباید آب انار ترش با لعاب بزر قطونا و تخم ریحان شبانگاه و بامداد و در کوی تن بباید کرد
بما ورد و صندل و بر سینه نهادن پیش از آنکه وقت نوبت تب باشد بسه ساعت که دو ساعت تا این

وچون

مقاله سیم در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرایین
منبعث گردد در جمیع اعضا بدن را گرم گرداند و ضرر آن با حوال طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی
سه است حمی یوم حمی دق و حمی عفونت زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است اولا تعلق
روح و ... گردد و آنرا حمی یوم گویند و اگر منتشر با عضا شود حمی دق و اگر لاحق با خلاط شود حمی عفونت
و بیان هر یک در سه باب گفته شود باب اول در حمی یوم و آن تبی باشد که اولا روح گرم شود پس از
پس از قلب و شرائین بر جمیع اعضا منبعث گردد و آن تب از اسباب مادیه مسخنه حادث شود مثل
ملاقات آفتاب و آتش و تناول اشیاء حاره و انتقالات بدنی و اعراض نفسانی و بدانکه آن تب
بیکروز بیش نباشد و بسا که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند اما اگر از حرارت آفتاب شد
علامات آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و تنفس جلد بود علاج آن که در مسکن باراده نشینند و صندل
و گلاب بوینه و شربتی از تمر هندی و ترنجبین یکده درم با سکنجبین بیست درم یا عرق گل بید با آب سرد
بیاشامند و غذا آنکه آب با اسفاناج خورند و تعلق بکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار مزکنند و چون
تب زایل شود بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند اگر بسبب تناول
ادویه حاره باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع
کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج آن جلاب ارکم کاسنی و عناب
اجاص و نبات بیاشامند با آب انار ترش و نبات با شیره تخم خرفه و تر کو سکنجبین و تلیین طبیعت بشیر
فواکه کنند و شراب غوره و ریباس و تناول کنند و اگر بسبب غم مفرط باشد علامت آن حدت و ناریه
بول و غلبه یبوست و صغر نبض و زردی و غور چشم علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شر
بتی از شراب صندل و سماق و حماض با عرق گل بید بخورند و استعمال مشمومات بارده کنند
و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بوده باشد که آن نیز از عشه
باشد علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انار ترش و نبات هر کدام خواهد تناول
بکنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از حرکت احتراز نمایند اگر بسبب بی خوابی باشد علامت آن
ثقل و خفقان و مکدر بول و صغر نبض و صفرت رنگ روی بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش
با عرق گل بید بیاشامند و غذا آش جو با کدو و اسفاناج خورند و با شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر
بمالند و بنفشه و نرگس و ... بوییدن و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم تب و یبوست
جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق مائی بود علاج آن تناول رطبات و استعمال

ندهیم و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند سفوف انار دانه و رب به چنانکه
گفته شد و اگر بود از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت قلب و دل بشراب صندل و حماض و سیب
و به با عرق گل و بید و گاوزبان و بکل مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب ضعافت جلد بود و مسام بود
که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال بآب سرد پیدا شود و موجب تنفس حرارت
و تولدت بود علامات آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنج و اضطراب بود علاج
آن جلاب از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از تقویت حمام و تعریق
و تدریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع تمر هندی یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامات
غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم رانند
و بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن گل طلا کنند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب
عدم تحلیل شود علامت آن کسلی و امتلاء و اختلاف نبض و غلظ قاروره علاج جلاب از تخم کاسنی
و کرفس و بیخ ها که با نبات تناول کنند و غذا اسفناج مقشر یا مزوره با دام خورند استحمام و تقلیل
ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت یا حمام گرم بود شیره تخم خیار و کدو با آب خیار و کدو با
سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا آش کشک یا کدو و اگر بسبب زکام و نزله باشد شراب عناب
و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند و اگر علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع
فواکه تلیین طبیعت کنند با ترنجبین و شیرخشت باب دوم در حمی دق و آن تبی باشد که حرارت
با عضای اصلیه بالخصوص قلب متشبث گردد و موجب افنای رطوبت شود و مراتب آن است زیرا که حرارت
غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق است صدر موجودات است او اول گویند و اگر این رطوبات
کند متشبث شود که در اعضا بمنزله طل است آن را مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبات نیز فانی
کند لاحق برطوبات شود که التیام اعضا بدان باشد آن را مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم
و حمی عفن و حمی اورام و اسهال و خطای طبیب و ضعف مریض حادث شود و ابتدا کمتر واقع علامات او آنست
که نبض ضعیف و باریک و متواتر شود و حرارت لازم باشد قوی و اضطراب و کرب باشد و چون
غذا تناول کنند حرارت اشتداد یابد و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند نحول و تهوکت بدن
و تقشف جلد و جفاف بوت شکم و گردن ظاهر شود و باریکی اعضا زایل شود و سر بینی و گردن و رانی
باریک شود و گوشتی کوچک و ارزد گردد و در بول دهنیت باشد امید بر شفا نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر
باشد و علاج او آنست که در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و بورق بید و کدو و بنفشه

دوم در حمی دق

خوابند و گلاب و کافور بیش خود بنهند و ترید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل
با شیره تخم کاهو و آب خیار و کدو و نبات خورند و غذا اجراء اسفناج و کدو و فروج کوچک و ماهیان
خرد خورند و سرطان و ماش بغاله نهایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاهو و کاسنی
و تره و خیار را فواکه انار و عناب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور خورند و سینه
و جگر بصندل و گلاب و آب سبزی طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیای حاره و مجففات
احتراز کنند و سعی نمایند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید
و کدو بر سر ریختن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بواسطه سهر مفرط حادث شود
شراب خشخاش و بنفشه و لعاب بهیدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب حادث شود
حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص مفید بود صفت گل ارمنی شسته یا بلوط هر یک چهار درم ورق
گل حماض طباشیر و صمغ عربی هر یک دو درم و کهربا و دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم خیار و کدو و تخم خرفه بریان
کرده هر یک پنج درم کافور یک درم نشاسته ده درم مجموع بکوبند و بآب بسرشند و مثقال تناول کنند و باید
مدقوق را از هوای گرم و از هوای نهایت سرد محافظت کنند و تقویت دل و کبد و معده کنند و براحت
و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و استماع آوازهای خوش و نغمات لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن
استعمال کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگاه دارند قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر
ورق گل صندل سفید و رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهیدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی
نشاسته کثیرا هر یک دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بهیدانه بسرشند و قرص سازند و یک
بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند بعد فوات اندک اندک غذا خورند و اگر
گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز یک دو درم
از آن تناول کنند بغایت مفید بود و شیخ گفته بهر حال که مزاج غالب شود بی حرارت و اگر شیخ را تیم کرده باشد
که بسبب استفراغ بسیار و استعمال ادویه مفرطه حادث شود علامات آن بول و تقشف جلد و التهاب و اشتعال
نباشد و ملمس سرد بود علاج آن تسکین بدن و ترطیب کنند بمثل شراب گاوزبان و شراب انار و عناب و شراب سیب
و حمایت را اغذیه کثیرة الغذا مثل زرده مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوی شکر و کشیر و شکر
و استعمال حمام معتدل و حقنه‌های مسمنه و مشروبات معتدله مثل عنبر و زعفران و یاسمین و نرگس و کوس کنند و تدهین بروغن
بنفشه و بادام و پیه مرغ باب سیم در حمیات عفنه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت او لاحق اخلاط شود و آنرا
گرم کنند و آن سخونت بقلب راه یابد و بتوسط آن بسایر اعضا سرایت کند و این حرارت که لاحق خلط شود خالی نیست که آنرا متعفن
سازد

میرکرد اند یا نه اکر نمیکردانند آنرا اسونوخس میکویند و آن از غلیان و عفونت خون حادث شود و اکر متعفن
میکردانند به بینیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق است اکر داخل عروق است از آن حمیات لازمه
تولد کنند و اقسام او چهار است اکر خون متعفن شود مطبقه کویند و اکر صفرا بود محرقه کویند و اکر بلغم بود
لثقه و اکر سودا بود ربع لازمه و اکر متعفن در خارج عروق است مثل معلا و کبد و طحال و مراره و از آن حمیات
دایره متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب فی بتحلیل برود و تب زایل کردد تا
انکاه که ماده باز جمع کردد و آن ماده اکر صفرا بود غب خالص کویند و اکر بلغم بود بلغمی نایبه و اکر سودا بود
ربع و تعفن دم در خارج عروق در اورام بود و آن تب عرضی باشد این است انواع حمیات مفرده باشند اما حمیات
مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متشابها بود همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقابه بود
همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنس واحد بود همچو ترکیب غب لازمه با غب دایره یا
ترکیب آن از اصناف نوع واحد بود همچو ترکیب حور ربع دو و غب و بیان هر یک کفته شد از این شاء الله تعالی بدانکه
شنساق روی آن جوهر باشند و باید اکه مستعد برای صالح نشود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه با عفونت بسبب
کثرت ولزوجت خلط حادث شود

وچون نوبت خوردن شود باید که چیزهای خورد که کرم و جای نشیند سرد و خنک و اکر حرارتی و کرمی
عظیم باشد با این علت بخورد و آب جو کوچک با شکر و دیکر بخورد آب خربزه هندی آب کدو و آب خیار
و لعاب بزرقطونا و آب انار یا جلاب و آب جو بباید خوردن و اکر جنان باشد که از معده کرم و
حرارتی باشد و مادر و طعام قی کند انکوری معین بباید دادن تخم بزبن سه درم شکر سپید سه
درم الیم بکوبد و برو افکند کافور سه جو تا آن قی نشاند و حرارت و کرمی معده و جکر ساکن بکند
نیک باشد دیکر بستانند خرمای هندی و ترنجبین و خیار شنبر انهر یک بخدرم در آب کرم کند و بدست
بمالد و بدهند تا بخورد تا شکم او را براند و آن حرارت کرمی بزیر آورد و اکر دو سه دانه باشد شربتی
انار بزبن و شکر و کافور بخورد تمام باشد و هر روزی بامداد بباید دادن قرص کافور و آب
جو بد و ساعت پس آن سکنجبین بباید خوردن و تدبیر هم جنان بباید کردن که یاد کردیم و پرهیز
کند از آفتاب و از کرمی و از چیزها و بد

انالله علاج تب سجاریم صد ۱۲۴ ما

تب که دایم بود و سوزنده و کرم باشد چنین کوید محمد ابن زکریا که این تب هم از آن کونه بود
که وصف کردم ولیکن این قوی تر باشد و حرارت و کرمی از تن جدا نشود و هیچ کونه تب از سر ما
نبود و خوی نیاید پس این تب را تدبیر هم چنان باید کردن که یاد کردیم در علاج باب تب غب که
این قوی تر باشد پس این تب را بباید دادن هر شبی خرمای هندی و ترنجبین و خیار شنبر انهر یک
بخدرم در آب کرم بدست بمالد و هر روزی دو بار بخورد تا شکم فرو نشاند ذنه و بخورد قرص
کافور بامداد و بیکاه دستانند کلیخ پاک کرده ده درم تخم کاهو هفت درم طباشیر بخدرم
تخم بزبن شش درم تخم کاسنی دو درم تخم خیار و تخم کدوی شیرین انهر یک بخدرم در السوس
و ترنجبین انهر یک ده درم کافور دو دانک الجمله بکوبید و بیامیزد بلعاب بزرقطونا و قرص کند هر
قرص دو درم که سود کند حرارت و کرمی جکر و دل را و نیک بود دق را که سوزنده باشد و چون
آفتاب برآید بخورد و آب جو هر ساعتی آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و طعام این بیمار
نان بود با شکر مالیده و شیره و اکر طعام بیشتر باید که بخورد و آب جو خورد یا بزرقطونا دیکر
بخورد لعاب بزرقطونا با شکر و اکوی سیاه خورد منقل و برهان دو دادوهی نیم دیکر صندل و

برجگر طلا کند و بر معده دایم دیگر آب انار خورد با جلاب و اگر بیمار را آماس نبود در شکم و از
ضعف معده بنالد ببایدش خوردن آب سرد کرده ببرف و در آن وقت که کوی بدید آید تا آنگاه که از سری
اب لون برو افتد و آتش آن تب را بدان بنوازد شکستن پس خوی برآید و روز خوشتر بیاشد
و اگر شکم نرم باشد بباید دادن آب سنجو با قرص طباشیر تا شکم ببندد   لسان الحمل سرخ
بالاکرده و طباشیر از هر یکی بجز درم صمغ عربی دو درم عصارهٔ انبر باریس و عصارهٔ سماق از هر یکی
سه درم تخم حماض مقشر سه درم جلنار و گل ارمنی و مغل مکی از هر یکی یک درم و نیم کشنیز خشک برو د و
اندر سرکه و بریان کرده دو درم این همه بکوبد و بخورد از آن شربتی باید افشرده با آب انار با مداد و
شبانگاه نیک باشد دیگر بخورد جلاب و سکنگبین شکری و بخورد آب انار و آب سیب و آب
بهی ترش و دیگر چیزهای خورد چنانکه یاد کردیم و در علاج باب شکم رفتن و اگر خواب بازنگیرد و درد
سر کند علاج آن چنان باید کردن که یاد کردیم اندر بیماریها تا نشناسد اگر کرد   باب ۱۲۰
صد و بیست و پنجم   اندر علاج تب مطبقه که از بسیاری خون بود چنین گوید محمد بن زکریا که این تب بیشتر
آید از آن بود که خون بسیار اندر تن گرد آمده باشد و سخت گرم بکند از نخست و روی و چشم سرخ
و گوش و بینی و اندر بسیار بکند و حرارت و گرمی عظیم باشد و نفس بسیار زند دایم بیش از آنکه تب
بدید آید ش و گرانی کند و کاهل بیاشد چنانکه پنداری که سخت مانده است و خواب بسیار آید ش
و سر گران بباشد و پیشانی و رانها و رگ او داج پر خواسته باشد و این تب کودکان را بیشتر
باشد که نزار باشد و نزد هر و گوشت و نبیذ و حلوا بسیار خورده باشد و این تب که افتد بیشتر
اندر زمستان افتد یاد بهار که وقت این بیمار چنان بود که پنداری اکنون از گرمابه آمده باشد
و با آب گرم بر خود ریخته است و رگهای بیمار بزرگ باشد و قوی و بول سرخ باشد و سستی و
این تب را این علامتها بدید آید درود و لب بباید زدن و خون بسیار برداشتن و گرد برسد علت را
تا آنزمان که زبان سیاه بباشد و تب سوزنده و رنجه دارد تدبیر این بیمار را بدانگونه باید کرده
که یاد کردیم در پیش و لیکن باد باید داشتن بچیزهای که خون را بنشاند و حرارت و گرمی را بنشاند چون
آب ترش ترنج و آب ریباس و آب حصرم و آب انار و طعام اندکی خورد و چون علت داد در رسد

نخست

نخست و رگ او بزنند و بخورد اقراص کافور خورد و شکم براند با آب آلوی سیاه و خرمای
هندی و شکر و همان معالجت کند که اندر علاج تب غب یاد کردیم و آب انار ترش خورد با شکر
و پرهیز باید کردن از نبیذ و حلوا و گوشت تا آن وقت که رنج بگذرد و نیکو باشد و علاج
همان علاج تب غب کند که پیش از این یاد کردیم   باب ۱۲۶ صد و بیست و ششم   اندر علاج
تبی که هر دو دیگر د و این تب بلغمی چنین گوید محمد بن زکریا که این تب نخست بلرزاند و لیت سرد
کرد اند و پای دیر بود اردد سردی و گرمی پس شخوار بباشد و بود که گرم بباشد پس سردی دیگر
همه تن گرم بیاشد هم چنین بباشد تا گرمی بدید آید پس گرمی همه تن پر اکند و چون همه تن بشود
قوی بباشد و چون دست فراز کنی گرم بود چنانکه تبهای دیگر بود و تشنگی نبود و لیکن نفس
بسیار زند دیگر اگر با وخاطی باشد سپید بلغمی خالص و با چیزی بود خوار ما پر از صفرا و هیچ
چیزی آرزو نکند و این بیماری کودکان را بیشتر افتد و زنان و خصیان و کسهای را که تن ایشان
تر باشد و کسی که پر خورده باشد و باشکش بسیار دفنه باشد خاصه در شهرهای که هوا اتر
و تر باشد بول بیمار سپید بود و تنک و یا سرخ بود و تا و یک پس از این حال دیگر باز شود این
علت بیشتر که بود وقت نماز شام باشد و خوی بر آرد چنانکه جامه تر شود تا آن وقت که نوبت
دیگر آید این سخت بد باشد و چون این تب این علامتها بدید آید بدانکه تب بلغمی است بباید
دادن در نوبت نخستین سکنگبین انگبین باید و باید که قی کند بجوشش چنانکه سختی بدو نرسد
و بخورد هر شبی این دارو تا بهتر شود   لسان الثور بید سپید بجو و خرو سوده ده درم
مصطکی و زنجبیل چینی از هر یکی یک درم شکر طبرزد چند آنکه همه داروها و هر شبی بخورد از آن یک
مثقال تا آن وقت که شکم براند علی و چون بامداد بود بخورد پنج درم گلنگبین شکری و سکنگبین
انگبینی خورد چند ده درم و باید که وقت که نوبت تب باشد طعام خورده باشد و طعام این
بیمار روغن زیت و شکر و سرکه و خاد ما پر نعنع در و کرده باشد و پرهیز کند از ترها و چیزهای
چیزهای سرد و طعام این بیمار چیزی باید که نان بدان در وزند که کرده باشد لیکن که و آب کامه و خردل
و غرغره کند سکنگبین و هم چنین بکار همی دارد تا هفته و چون تب نوبت وقت در گذرد همین

زیر بر باید کردن که وصف کردیم و اگر چنان بود که هم بدان وقت آید که آید سخت تر نباشد معجون
تب بلغمی باید دادن بستانند تربد سپید مجوف یکدرم شحم الحنظل دو دانگ غاریقون و ایارج
فیقرا از هر یک نیم درم عصارهٔ افسنتین یک دانگ و نیم مصطکی دو حبه یک دانگ انجدان بکوبند و بیامیزند بسکنجبین
انگبین و بدهند بیمار را تا بخورد و اگر ضعیف بباشد او را مرغ پخته بباید دادن بریان کرده و
سطخنه و اگر چیزی اضعف دو معده و یا از هوش بشود علاج آن باید کرد که یاد کردیم درین بابها و اگر چنان
باشد که بر لبش دوی نبود در باید یافتن بدان چیزهای که یاد کردیم در باب او و اگر از حد بگذرد تا
چار هفته بباید خوردن قرص گل تمام بستانند گل سرخ پاک کرده ده درم عصارهٔ غافت
شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی دو حبه یکدرم و نیم سنبل الطیب و اسارون و عود خام و مقل
اذخر و انیسون از هر یک یکدرم همه بکوبند و بیامیزند باین عصارها و قرص کرده از هر قرص سه درم
شربتی از آن قرص بود باده درم آب پخته شراب بستانند پوست ریشه کرفس و پوست ریشه
رازیانج و نانخواه و انیسون و کشوث و بادآورد و سلیخه از هر یک پنج درم و همه بکوبند و بجوشانند
بدو رطل آب تا بیک رطل آید و صافی کنند و آنگاه که بیمار بخواهد دادن ده درم سکنجبین بجای
بر باید ریختن این چنین چند بار بباید کردن و بخورد و اگر قوت کم بیاید باید که او را باید هلگوشت
قلیها باید خوردن مطبخها تا قوت بیمار بجای آورد و چیزهای چرب و شیرین باید خوردن و چون
تب خوشتر بباشد اگر گرمابه باید شدن و خوی بیاوردن هر روز پیش از آنکه طعام خورد و چند
و ندا این تب را آب سرد بباید دادن و چیزهای که سرد بود بباید دادن تا بهتر شود ان شاء الله تعالی

باب ١٢٧ صد و بیست و هفتم اندر علاج تب ربع چنین گوید محمد بن زکریا که این تب چون
بدید آید نخست سرد بکند و لیکن گرم بکند سخت و بدنها بلرزند و استخوانها درد کند از نخست سخت ضعیف
باشد تا بدان جایگاه بیند لوی که تن درست که خود حاجت نبود برداشتن تب چهارم چون این
سخت کوچک بباشد و ضعیف گرم بباشد و لیکن مزاج چنان بود که تب یکچند بباید و یکروز نه
و تشنگی کند و تبش و البته و درد سر افتد و این تب دراز بود خاصه کسی را که خشک غلبه باشد
و مزاجش خشک بود و بول او سپید و تنک و خوابها سبز اندر آن بود و بود که سیاهی بدید
باشد

باشد فاندرین تب بول سرخ باشد و ستبر و [illegible] سرخ گونه و یکماه سرخ بود پس رگ
بیمار بباید زدن از باسلیق و همان تدبیرها کنند که وصف کردیم و اگر بول بیمار بسیاهی مایل بود بباید
دادن داروی که شکم براند چنانکه خلطهای سودا بیارد و در که یاد کردیم باب علاج مالیخولیا و روز
نوبت تب بباید خوردن سکنجبین با آب گرم بسیاری و قی کند و چون قی کند نخواب افتد چند
و حرمل و این گونه چیزها بباید خوردن تا قی افتد دیگر خداوند این علت نبیذ خورد که گرم کرده
بود ترب و قی کند و همین تدبیر کند و طعام این بیمار گوشت فروج باشد و گوشت بره اما
بره با اعتدال و پیش از آن ترها که یاد کرده از آب کامه و روغن زیت خورش دیده هر روزی
آب گرم کرده و در آب کم نشیند و هر روزی پیش از آنکه طعام خورده باشد بگرمابه شود چنا
نکه خوی نکند و دیگر کم کم برد و خواب کند و نبید خورد نبید تنک آمیخته با آب و شادی
کند و شکم نرم باید داشتن پیش از آنکه نوبت بدید آید و قی کند پس نوبت و چون دیگر
روز بود باید که طعام خورد چنانکه بر نکند اندام را و چون نوبت دراز بباشد و بوقت
باز نیاید شکم بباید راندن بسیاری و چون این تب از چهار نوبت در گذرد بدهند بیمار را
هر روزی چند بندقی معجون فلافلی و یا چند بندقی دواء الحلتیت و این بهتر باشد
بستانند حلتیت و سداب خشک و مرو فلفل از هر یک یکدرم انجدان بکوبند و بیامیزند با انگبین و بجوشانند
و چند بندقی و بوان بخسبند و پس خوی بیاورد و یکبار دیگر و آن روز که نوبت باشد بخورد
بندقی صرف دیگر دواء الحلتیت جالینوس که سود کند تب ربع را بستانند هلیله
زرد مقشر و عصارهٔ غافت از هر یک دو درم تخم سپندان یکدرم حلتیت نیم درم انجدان بکوبند
و حب کرده اند و بخورد با آب گرم نیک بود و اگر تابستان بود و تن بیمار نزار باشد باید که هیچ داروی
گرم نخورد مگر آب پنیر تازه با بیک و هر چند روزی شکم بباید راندن با افتیمون و هلیله سیاه و
چیزهای خورد چنانکه از آن تری خیزد و آن روز که روز نوبت بود بباید خوردن سکنگبین
با آب گرم و قی کردن نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب ١٢٨ صد و بیست و هشتم
اندر علاج تب مخلط که پنج روز آید یا شش روز چنین گوید محمد بن زکریا که این تب را تدبیر

همان باید کردن که یاد کردیم در باب علاج بلغمی و اگر چنان بود که خداوند این تب فربه بود تدبیر چنان باید
کردن که در باب علاج بلغم گفتیم و این تبی است که نوبت او بتوان دانستن که آید و این از آماس آید که در
برخی اندامها بود خاصه اندر جگر و اما تبی بود که بچهارم خواهد که دیدن که از آماس بود و در خواندن آنها
نایب اینجا باید کردن که در باب اندام بدید آید و اگر دوم علامت بود باید که شکم براند بآنچه
یاد کردیم در بابهای تنها و چیزهای خورد سرد که صفرا را و خون حرارت و گرمی را کم کند و ساکن گرداند

باب ۱۲۹ صد و بیست و نهم اندر علاج تب که دایم گرم و سرد و رنج دارد چنین گوید محمد
ابن ذکریا که این تبی بود سوزنده و زبان سیاه بود و دم بسیار زند و تشنگی بسیار کند و اگر دست
فرا دست بیماری سرد بود این علامت سخت بد بود و چون سر انگشتان او سخت سرد بود این تب
از آماس بود که در شکم بود و اگر چنان باشد که تن بیمار شکند و کاهل کند و رنگ زرد زود
بجهد و حرارت و گرمی کند اندرون تن و این گرمی و با این همه حالت تب گردد و اینرا تدبیر همچنان باید
کردن که وصف کردیم در تب بلغمی و اگر بیرون تب گرم بود و رنگ زرد بجهد و دم بسیار زند و گرمی
درون کم بود و گرمی بیرون تن بدید آید این نه آن تب سوزنده بود و نزار بیماریها که قوت بود
باید که دو دسکنگبین خورد و کلنگبین شکری و بگرمابه در شود هر روزی تا خوی بیاورد
اندکی و آب گرم بوس ریزد بسیاری و اگر بر شود بباید راندن بشراب هلیله و همان تدبیر
باید کردن که یاد کردیم و اگر بیشتر شود او را بباید دادن قرص گل کوچک و قرص طباشیر
بستانند گلسرخ خرد سوده ده درم سنبل الطیب و رب السوس از هر یکی یکدرم تخم خیار و تخم کاسنی
از هر یکی یکدرم انجدا بکوبند و قرص کنند و بخورد با جلاب و بخورد قرص طباشیر بستانند
طباشیر ده درم گلسرخ سه درم تخم خیار و تخم کاهو و تخم کدو از هر یکی دو درم نشاسته و کثیرا
از هر یکی یکدرم رب السوس و زنجبین از هر یکی نیم درم انجدا بکوبید و بیامیزد بلعاب بزرقطونا
و بخورد و هر قرص سی درم سنگ باشد

باب ۱۳۰ صد و سیم اندر علاج
تب که اندام گرم کند صاحب این تب را شکم باید راندن بدان چیزها که یاد کردیم در باب تب بلغمی
و طعام لطیف باید خوردن و پرهیز کند از چیزهای ملحم فزا و خواب کم کند و چون تب بگیرد دوا [illegible]

اورا

اورا بباید دادن داروی حلیت حب سندی بیشتر از آنکه تب قوی شود و جامه از خویشتن
بیفکند و روغن گل [illegible] اندر مالد و بخورد آب گرم چند بار و جامه بر باید پوشیدن گرم بباید
خوردن نبیذ [illegible]

باب ۱۳۱ صد و سی و یکم اندر علاج تب عشبه
آنکه از پیش ببرد علاج او چنین گوید محمد ابن ذکریا که چون این تب بود [illegible] افتد و قوت
کم و رنگ بی نور باشد و چون نوبت بگیرد نوبت سیم انفس ببرد و بود که بمیرد اندر این علت
کسی را هم بیشتر باشد که طبعش گرم و خشک بود و اگر چنین باشد او را بدهد آب جو یا آب
انار سرد کرده و بپهلو بخسبد جای که باد ببرد و در پوشد جامه که بوی صندل و ماورد گرفته باشد
شد و بینی بر نهد صندل و ماورد هر ساعتی طعام دهد او را نان سپید که تر کرده بود به آب
انار و آب سرد و گوشت فروج خورد به آب حصرم پخته یا آب کدو یا آب خیار و میوههای سرد خورد
که کرده بود در برف و آب سرد خورد پیش نوبت تب و اگر چنان بود که اندر [illegible] شود بیش از آنکه
این خورده بود دهنش بهم باز کند و چیزهای که یاد کردیم بدهد و در باید پختن چون کعک سوده [illegible]
و آب جو و آب کدو که کرده بود [illegible] و اگر هوش بشود کعک سوده بیابند بنک بیامیزد بهم و چندان
آب سرد بباید دادن که بلرزد و جای نشیند که هوا سرد و بگرمابه نباید رفتن و رنج نباید بردن
و شکم نباید راندن و خویشتن بشوید به آب سرد هر روزی و اگر بیش سخت تر باشد بباید داد
قرص کافور با ماست تا به شود ان شاء الله

باب ۱۳۲ صد و سی و دوم اندر علاج
تب دماغی چنین گوید محمد ابن ذکریا که این تب که افتد از پلیدی هوا باشد و از گرمی بسیار
بود اندرون شکم و غور او بزرگ بود و این تبی بود [illegible] گرم نه سرد و لیکن مطبق بود و دم
بسیار زند و گند [illegible] بود و تشنگی اندر و قی کند و [illegible] بشود و بود که بمیرد پس چرا
[illegible] این علت را بباید زدن به آب سرد و آب میوههای ترش و قابض چون آب انار و آب حصرم
و آب امرود و آب سیب و ترش ترنج و اگر این چیزها نیابی بباید دادن آب و سرکه و [illegible]
[illegible] سرد و تر و دماغ خورد و بجای نشیند سرد و خنک که باد بوزید و تدبیر هم چنان باید
کردن که یاد کردیم در باب بیماری بادیک و دق مگر آنکه بگرمابه نباید شدن و آب گرم بر تن

بخبند شیر زنان نباید خورد هر روزی قرصه کافور باید دادن بآب ترش ترنج و صندل و ماورد
و کافور طلا کند بر سینه و معده و جای نشیند که برگ و برگ سیب و برگ گاو دس سبز ده باشد و
دیگر چیزهای چنانکه سرد بود چون صندل و کافور و ماورد بر فشانند هر روزی چند بار تا بر شود

همان علاج تب غب باید کردن سرد و تر نیک باشد — باب ۱۳۳ صد سی و سیم — اندر علاج

تب مرکب چنین گوید محمد ابن ذکریا که این دو تب باشد یک از پس یکدیگر و یا سه بود که از یک گونه بود
و بود که مخالف بود و بود که بیمار را آن تب گیرد که روزی آید و روزی نه و دوم تب ربع آید بلغمی و بود
که یک تب گیرد مدام و بود که هر روز و بود که نوبه یک بود این تنها و نوبتها و بود که در یک وقت بود
و بود که دو بود و آن بتر بود و نتوان دانستن وقت او و او این تب است که نوبتهای تب را نتوان
دانستن مگر آن بنی که چون آید علامتی بود زیرا که هر چه بیفتد آن را خاصیتی بود یک یکدیگر بود
چنانکه هر روزی تب بیاید و یا از تب غب ولیکن بدان نباید کردن که بود نکوی پس اگر علاج کنی این
علت را او نیکو بدانسته باشی تا بیمار را هلاک نیفتد باید که نیکو بدانی که کدام گونه است و چیزهای دیگر
که افتد تا نیکو بدانی و علاج او کنی که او را شاید چند انکه قوت دارد و یا ضعیف بود که نه هر تبی که یک
روز بود و یا روزی آید و در دوم نیز و هر را علاج یکی باشد و دارو یک گونه باید دادن پزشکی دانا

باید که هم علامت داند — باب ۱۳۴ صد سی و چهارم — اندر علاج تب که از تخمه

باشد چنین گوید محمد ابن ذکریا که این تب که از تخمه باشد علامتش آن بود که آروغ کند به بر آید و ترش
باید که غذا دادن این علت تب شکم براند و آب گرم خورد اندک اندک و پس یکبار بر در شود و طعام که
خورد آن باید که حصرم اندر و کرده بود و سماق و حب الرمان و آن شرابها خورد که یاد کردیم و پرهیز
کند از تعب بردن و از آفتاب و بی‌خوابی و از جماع کردن و اگر شکم نرم نبود باید که شکم براند بدان چیزها
و چیزها که یاد کردیم و بدان داروها و اگر تب باز آید و معده او بر نبود باید که آب گرم خورد اندک اندک
تا قی افتد او را و اگر چنان باشد که گرانی از این تخمه زیرین بود شیاف بزیر برد او را و چون شکم پاک
شود علامت آن بود که آروغ کند به بر نیاید پس یکی ما به در باید شدن و طعام لطیف باید خوردن

و تدبیر هم بدان گونه که پیش از این یاد کردیم — باب ۱۳۵ صد سی و پنجم — اندر علاج

کشتی

کشتی و تنبو و چنین گوید محمد ابن ذکریا که اگر چنان باشد که تنبو بکرد بیشتر کلیج و لیکه بزند
دیر آنجا بهتر نیک باشد و هو الثانی — باب ۱۳۶ صد سی و ششم — اندر بحث گرفتن حبی

گوید محمد ابن ذکریا که بحث گرفتن را الوانها و دلالتها بسیار است هر که او را راه زده باشد و یا از جای
فتاده باشد و یا سیر خورده باشد یا خشم کرده باشد و یا بی‌خوابی رسیده باشد یا خون بسیار
نشستن باشد و یا جماع کرده باشد و یا جای دوانیده باشد از این گونه هیچ بحث درست نبود و چیز
های دیگر که هی در خور این بود پس چون از این چیزها هیچ نبود درست نبود پس باید که بحث او و اگر گیرد
صبر کند و زمانی بدارد چند انکه دست تو آگاه بکند پس اگر نیک صعب علامت صفرا بود — باب ۱۳۷

صد سی و هفتم — اندر شناختن قاروره پس بیان کنیم الوان بول اگر بول بیمار نگاه کنی زیر آب خون
مخالطه باشد اگر بول سپید بود و بیان خود بود در آن ایستاده آن علامت بیماری دراز بود و اگر
بول سیاه بود و زیرش خون این بتر بود و دشخوار تر به شود و اگر بول سپید بود و اندر میان خون
بنی استاده کرد بدانکه بیماری او از باد بود و اگر بول مانند مخدر بود و تب کهن است و اگر بول مانند
زعفران بنی بیماری او اندر جگر بود و اگر بول چون معصفر بنی بیماری او از درد کلیه بود و اگر بول
سرخ بنی بیماری او از تب کهن بود و اگر بر گونه ترنج بنی بیماری او از سرفه بود و اگر بول سوسنی بود آب
هم علت کلیه بود والله اعلم — باب ۱۳۸ صد سی و هشتم — در بیان کردن اوزان و مکاییل

یکمن کتان بوزن سیم دویست و پنجاه هفت درم و سبع یکدرم بود و بوزن زر صد و هشتاد مثقال باشد
بر طل بغدادی دو رطل بود و با ستار چهل استار و بوقیه بیست چهار و قیه بل رطل بغدادی دوازده
وقیه باشد بیست ستیر باشد و نود مثقال باشد و صد بیست هشت درم چهار یک سبع یکدرم بود من
رومی بیست و قیه بود من انطاقی و مصری شانزده و قیه بود یک و قیه بوزن سیم ده درم و پنج سبع یک
درم بود و بوزن زر هفت مثقال و نیم بود یک ستیر بوزن سیم شش درم و سه سبع یکدرم بود بوزن
زر چهار مثقال و نیم بود و بعضی گویند شش درم بود و دو دانگ است و تحقیق آنست که شش درم و سه سبع
یکدرم است المثاقل دو و قیه است استاد ابو الفرج هندی در مفاتیح الطب میگوید البطل هفت درم است
و نوع یک نیمه و استار است الحامس پنج استار است ذورق و قیراطاست قسط چهار رطل است بعضی

کفته‌اند که قسط بیست اوقیه است و کفته‌اند اوقیه دوازده درم است قسط انکبین نزدیک اهل یونان یک
وقیه است و نزدیک بعضی یکی یک رطل و نیم است و یکی رطل دوازده وقیه است دو کیاس سام قسط است
انکبین دو رطل و نیم است دورق انطالیقی هشت هو حستر است هو حش شش قسط است دوم قفیز سیب
پنج من بزرک است و این هشت مکوک است و بکیل سی چهار کیله باشد و کیله شش صد درم وکسری باشد
ابرین پنج رطل است قرطولی نه اوقیه است سکون بزرک و اصغر نیز کویند نه اوقیه است و سکون مطلق
شش ستیر و چهار دیک ستیر بود سکون کوچک سه اوقیه است جره مطلق بیست چهار قسط است و شمطش
کوچک چهار قسط است قسطار صد و بیست رطل است الابریق دو من است طلیطو رطال هر یک دوازده
وقیه است طولون نه وقیه است همچون قوطولی قوطولی هفتاد دو مثقال است الکون شش قسط است
الکون سه رطل است درهمی یک مثقال و نزدیک بعضی یک درم است نبل قرمیک درم است و نزدیک بعضی یک مثقال الجوزه
النبطیه یک مثقال است النواه دو دانک است بوزن زر درهمی دانک و نیم است یا دو دانک سامونا عرما دانک
و نیم است یا دو دانک سامونا عرما و نیم است نزدیک بعضی یک قیراط ادبولوس سه قیراط است حاما الکبیر
سه مثقال است خاما الصغیر دو مثقال است ملعقه از معجون و از انکبین چهار مثقال است و از داروها یک مثقال
خرنوب شامیه یک قیراط است قیراطی چهار حو است الموست دو قیراط است الجوزه المطلقه نه درهم است و
نزدیک بعضی چهار مثقال است الجوزه الکبیر شش درهم است بولوس چهار انکست و بوزن زر کسونانی هم
بوزن زر است و هم بپیمانه بوزن هشت قیراط است و به پیمانه هر ده درم است سطرن الکبیر سه اوقیه است
سطرن الصغیر شش درهم است والله اعلم باب ۱۳۹ صد سی و نهم در تفسیر داروها
که مشکل است اقاقیا هو عصاره القرظ هو بزر القرظ الرازیانج الرومی اسقیل بصل الفار است بپارسی پیاز
موش کویند و این نام از بهر او کویند که موش را بکشد اسطولوس نوعی است از شعیر و کفته‌اند صمغ زیتون است
املوی جوز است خوشبوی پوست او همچون منفسی است در عطرها افکنند ازاد درخت درختی است
بکرمان نهرم زمین کویند و شبهه بکرد درخت هلیله کویند ایرسا بیخ سوسن است آسمان کون ابو
جلسانی است آنرا بعضی مردمان شنجار کویند و شادی خس الحمار کویند آرند و برند دارویی است همچون
پیاز شکافته از جانب سیستان آرند بواسیر را بدان علاج کنند اوسند نوعی است از ایلوفر هندی

اصابع

اصابع صفر نباتی است هم چون دست مردم و کفته‌اند شکوفه حوریجان افاریقون داذن رومی است
اسقورد یون سیر دشتی است امروسا زونک است اطوسا کاسنی است افانیون روغن
زیت است ابکاکیا خانه عنکبوت انلاطون مقلات ابردن حی العالم است اسطفلین کزر است البوه
دبیاسه است اسقوردون حنبث الحدید است ارا صلکا است افلون شیح کوهی است افسنتین
موبز است انت سعد است هندی برنجاسف قیصوم است بلبوس بعضی کفته‌اند زیره است و بعضی
کفته‌اند تخم پیاز است در جلد پیاز نبت تخم وند برک او هم چون برک کندنا و رنک شکوفه او همچون
بنفشه است بلحیا دی هندی هلیله بلبون بزرقطونا بوطانی کفشد بوستان افروز است بطبا
عصا الراعی است البطم حب الخضرا است ابهی خشکت بیتیه شاهتره است بلوند سانج هندی
است حنتی نوعی سنک است توتو سقا و وسپید و هست درختی است از جنس ابهل کفته‌اند صنوبر
هندوست دوقو تخم کزر دشتی است دار شیشعان بیخ سپیدان کرد است و اقتی کفته‌اند درخت
غار است و اقندیس حب الغار است دنیا رو بر ذوفراست هیل و هال خیربوا است و کفته‌اند هزار
خشان خیربوا است هشت دهان جوبی است هندی هو ما قف طبلاس عصاه لحیه التیس است
هنکا انکزد است ودع صدف است حب القنقد تخم بیخ انکشت است حاطوس سادج است جی الدم
سادج است طبوسا خیربوا است بنتون تفیا است ببوب خرنوب نبطی است کمانیطوس کفته
برک و شاخ درخت باذروا است لبنی میعه است لعبه بربری جزء همچون سورنجان است از نواحی
افریقیه آرند معنی کلا سرخ است سراج القطرب نبی است مانند زوفا سیسالیوس انکدان رومی
سمور کوهی دشتی است سقولوقندریون بیخ کبر رومی است و کفته‌اند دارویی است که طبع او
نزدیک است نظیر کبر رومی عرطنیثا بخور مریم است عشر درختی است عاقرقرحا بسوع الثلث فوتنایقی
هم چون کهنس نیک بیخ او منوانشهرهاوا و دا زونه کویند فلنجمشک درخت حضض است
حضض سوسن بخور مریم است نوعی از عرطنیثا صمغ شجره الشوکه فربیون است قاتل الکلب خربق
است قاتل الذئب اذربون است قاتل النمر درختک است که تبادی شبح کویند قره عین الکرکدن
آنبنک فرفیص الحجر است فوفی حبوان جوبی است همچون حند بیدستر قلت ماش هندی است قنبر

بادرداست قضم قریش ثمره حزنوبست فطیاس مواست وحل الحجر ادستر است حجر مریم نخود مریم است
سالعت بول بزکوهی کشن است که هنکام هیج بر سنک کرده باشد و لبسنک از آن سیاه و جو بست
برسی اثو است نبل بیدکیا هست حنثر و دار و خولنجان است خسر اوراق بنطافلون است المروکی
تخم کرفس کوهی است والله اعلم تمام ۱۲ صد و چهل الله بید لهای دادو ها افستین
بدل ان غبک است یا شیح ارمنی و از جهت تقویت معده مثل آن اسارون یا نیم وزن آن هلیله و از
جهت پاک کردن معده اسقیل بدل آن مثل قرطماز است و مثل و ثلث از جو و ثلث آن حماما اشنه بدل
آن فرهمانا است اثمت بدل آن سرب سوخته است ازاد درخت بدل از بهر دارذعموی برک شاهدانج
اشق بدل آن سنخ خازکس انکبین است افیون بدل آن سه بار وزن تخم بنکست که بتازی بزر البنج
کویند و دو بار وزن آن تخم لفاح الخراه بدل او بیخ اشترغاز است با ثلث وزن او انکره خوص
اقاقیا بدل عصاره خرنوب است جوشانیده و خشک کرده بآن بدل او مثل قوت است و نیم وزن سلیخه
ده یک وزن آن بسباسه با سنخ بدل آن از جهت صداع مخصوص است باد آورد بدل آن در علاج تب
شاهتره است همچنین مثل او توذری است و نیم آن لسان العصافیر لاذن بدل آن حبق نیم وزن
آب سرو است یا ربع وزن آن روغن بلسان و ثلث وزن آن نفط سپید باذرنجویه بدل آن
در بساط کردن دل مثل آن ابریشم است و ثلثی وزن آن پوست ترنج برسیاوشان بدل آن از جهت
تنک نفس مثل آن بنفشه است با نیم آن رب السوس است بسفایج بدل افتیمون است و نیم وزن آن نمک
هندی بردالجوز بدل آن بود الرطب است بوزیدان بدل آن دو حبه بهمن است جوز بوا بدل آن یک
چند آن و نیم سنبل است حب بلسان بدل آن مثل آن مرج است یا نیم آن فلفل و بعضی کفته اند دو بار
مثل آن مرج است جاوشیر بدل آن انجراست و اشق بد و نیز کفت حنطیانا رومی بدل آن یکبار
و نیم مثل آن اسارون است و نیم وزن آن پوست بیخ کبر بعضی کفته اند بدل آن حنطیانای بادسی است و
بعضی کفته اند دو بار مثل آن زراوند مدحرج است جلنار بدل آن جفت بلوط است یا اقاع رمان جعده
بدل آن از جهت کرمان در ادرار حیض ادرار بول و طمث مثل آن چوب انار ترشیست و چهار یک
وزن پوست سلیخه بدل آن درتریاق سه بار مثل آن دار صینی است دار صینی بدل آن [illegible] یا دو چند آن پوست

سلیخه

سلیخه است یا دو بار کبابه یا دو بار چندان اهل درونج بدل آن زرنباد است ماده ثلث از قرنفل
دادشیعان بدل آن دو ثلث آن ثمره سرو است و از جهت منفعت عصا مثل آن اسارون و نیم
وزن درونج است دم الاخوین بدل آن کوک است هوفاریقون بدل آن اذخر است مثل
آن پنج کیر هال بدل آن کبابه است و بدل کبابه هال وج بدل آن از جهت منفعت جکر و
سپرز و شکستن بادها مثل آن زیره است با ثلث وزن او ریوند چینی است زرنباد بدل آن
از جهت کزیدن جانوران زبان کا دیک وزن و نیم آن درونج است و ثلثی وزن آن طحقوق و نیم
وزن آن دانه ترنج زعفران بدل آن قسط است و ربع وزن آن پوست سلیخه بعضی کفته اند
ثلثی وزن آن صبر بدل آن است زراوند بدل مدحرج وزن زرنباد است و ثلث بسباسه و نیم وزن
آن قسط و بدل طویل وزن آن زرنباد است و نیم وزن آن فلفل حضض بدل آن فوفل و صندل
است ببالنیم حب النیل بدل آن دیا سهال سود یا نیم وزن آن شحم حنظل است یا سدس وزن
آن حجر ارمنی حبصنوبر بدل آن مثل آن حب المحلب و بدل حب المحلب مغز بادام است طرثوث بدل
آن نیم وزن آن پوست خایه مرغ است سوخته و مغسول کرده و سدس وزن آن مازو و عشر
وزن آن صمغ طباشیر بدل آن عصاره لحیة التیس است مثل آن کل ارمنی و قرطاس شامی سوخته
بدل آن تست ثمره خرنوب نبطی است بدل آن درقیص بلوط است و کزمازو کلنار و غیر آن قوابض
سعتر بیخ لفاح است بدل آن بزر البنج ابیض است یتوع بدل آن در اسهال بلغم و آب ذرد سه بار
وزن آن ابو مساست و ثلثی وزن آن سکبینج کاکنج بدل آن عنب الثعلب است کمافیطوس بدل آن
نیم وزن سبیالوس است و ربع وزن آن سلیخه کمادریوس کفته اند بدل آن شلغم و شتی است
و بعضی کفته اند خاییدن شتی کندش بدل آن از جهت قی مثل آن جوز القی است با ثلث آن فلفل کبر
مصطکی است بدل آن کندر است که بتازی اللبان کویند کندر الزیت بدل آن درانا ماسیلم
خرد و بود نه چینی است و نیم جزو دار فلفل کرویا بدل آن زیره نبطی است لبنی تسعه سه بدل
آن میعه سیال است با دو وزن آن روغن یاسمین الحصا بدل آن مثل آن مغز کوناست عشر
یا وزن آن تودری سرخ کفته اند بدل لبخه لوزن آن فلفل است و این درست نیست ما مینا بدل

بدل آن در طلیها اقاقیا است وما مدحرج مثل طرامو شیع بدل آن قره مانا است نادمشک بدل آن ربع

وزن آن زنجبیل است ونیم وزن آن فستق و سدس آن سپید نوشادر بدل آن دو بادوزن عنک

است سادج هندی بدل آن در معجون مثل آن طالی صفراست یا سپند سیر بدل آن نادبوست است و

مثل اوغنر ریوند صرح بدل آن از جهت اوجاع مفاصل مثل آن برک حنا است ونیم وزن آن مقل سبد

بدل آن سادج هندی است سلیخه بدل آن دارچینی است سداب بدل آن سعتر است ونعنع و سکنج

بدل آن در مسهل است وشق است نیز گفته اند نیم وزن آن صبر است ونیم وزن جاوشیر عود بلسان

بدل آن بیخ بنفشه سنبل است عصاره غافت بدل آن برک غافت است سه باد مثل باد ثمره بد رخنا ق

بدل بیخ آن باشد دو باد مثل آن و بدل حوك درخناق سبک و بدل ثمره باشد و بدل ثمره سه برك باشد

عضیض یاذوحبت بلوط کزماذو حب الآس قرطانا دپوست هلیله هر نره یکند بیکدیکر عاقرقرحا بدل

آن از جهت حلو کبابه است واز جهت معده واسپی واز جهت غر بیخ طرخون پادسی است واز مکرماد فلفل

فلفلمونه بدل آن دار فلفل است فرفیون فلفل ابیض است بدل آن نیم جزو زنجبیل است ونیم جزو فلفل

سیاه بدل آن دو باد مثل آن حفظ است واز جهت معده افسنتین فرنیا بدل آن هزار سپند یا اذخر

قسط بدل آن نیم وزن عاقرقرحا است قنه هزار اسفند یا اذخر قنه بدل آن سکنج است قرنفل بدل آن سه

وزن بلنجمشک یا سادج هندی یا طالیسوی واکر بدل آن نیم جزو خاولنجان کند ونیم جزو جوزبوا

صواب بود قاقله بدل آن نیم جزو کبابه است ونیم جزو هیل قشور اکندر بدل آن دو باد مثل آن کندر است

شاهتره بدل آن تربتها نیم وزن آن سنا مکی است وعصیر شاهتره بدل هلیله زرد است شبطرج بدل

بوو است یا بیخ کبر سلیخه هندی زنبادطویل بدل مدحرج است ومدحرج بدل طویل و بدل هر دو راسن الثوم

البری بدل آن یک باد ونیم سیر است که آنرا ثوم الزکر گویند و میان از آن واکر بیابند واکر نیابند

عنظل کوچک بدل آن خربق بدل خربق سیاه نیم وزن آن مازریون است وثلثی وزن غاریقون این

ما سو بد میکویند بدل آن کندر است خاولنجان بدل آن قرنفل است و گفته اند نیم جزو قرنفل ونیم جزو

قرفه خردل بدل آن تمام است غافت بدل مثل آن اسارون است نیم وزن آن افسنتین غاریقون

١٢٩٩

بدل آن مثل تربد است ومثل آن صبر تواصوا بالحق وتواصوا بالصبر والله اعلم تم الکتاب در بنا محمود

... رانوزون بر کهاعضو نود دا کم باشد وبه نوبت ربع شنط د ... از آن که منقضی شود آنرا ربع گویند



